هو المستعان
و
علیه التکلان

بر ارباب بصیرت و دانش مخفی و
پوشیده نماناد که چون کتاب مستطاب مسمی
بخواص الحیوان چند سال قبل بزیور طبع در آمده بود و با وجود آنکه در مقابله
و تصحیح آن مسامحه شده بود چون کتابی بود مشتمل بر فواید عدیده و نکات غریبه
ارباب کمال و فضل هر یک نسخه گرفته و یکباره که چاپ شده بود بمصرف فروش رسید
لهذا در اینسال نیکو فال کرّه بعد اخری با دقت تمام مقابله و تصحیح شد و بزیور طبع
در آمد که طالبان این کتاب مستطاب بنهایت سهولت از آن بهره
مند باشند و عوام و خواص بهره مند شوند

و بانی
و
ساعی را
بدعای خیر یاد فرمایند

فهرست

فهرست ابواب بسم الله الرحمن الرحیم خواص الحیوان

ترکان غرزه غرغرنون نامند زنبور بانک ترکان دره نامند فصل دویم در زاء مکسوره زریاب مرغیست که الفت
بردم کبرد فصل سیم در زاء مضمومه زرق مرغ شکاری زورزدی سارو تبرکه سقر چین کوینده زجره مرغیست که
سیلاطین با او شکار کنند باب دوازدهم در سین فصل اول در سین مفتوحه سام الابرص چلپاسه
باشی نعلبو نامند سرطان خرچنک سعلاط احبث غولان سقنقور یکنوع ماهیست در کت نامند
سلوای مرغ سمانه تبرکه بلدرچین نامند سمک ماهی ترکان بالق کویند سمندر و سمندل جانوریست که بس مخورد
سمور جانوریست صحرائی شبیه بکربه فصل دویم در سین مکسوره سنجاب بچه موش دشتی است سنور
کربه و تبرکی پشیک نامند فصل سیم در سین مضمومه سلحفات سناک لشت سوسه کرمیست که در کندم
پشم افتد باب سیزدهم در شین فصل اول در شین مفتوحه شادهوا زجیوانیست که در بلاد روم یافت شود شاهین معروف
ترکان الاجین نامند شحمة الارض جانوریست که چون دست بر او کذارند جمع شود شقراق و شرداق کلاشه کش
فصل دویم در شین مکسوره شنقنین یکنوع از کبوتر فصل سیم در شین مضمومه شبوط نوعی از ماهی
باب چهاردهم در صاد فصل اول در صاد مفتوحه صافر و صفاریه از انواع عصافیر است
صدف از جیوان دریاست صرصر و صرصار جانوریست شبیه ملخ صقر چرخ و ترکان انبلکو نامند صغضر بچه
در جوف انلیست فصل دویم در صاد مکسوره صلنباج ماهی دراز باریک فصل سیم در صاد مضمومه
صرد ارکوبه باب پانزدهم در ضاد فصل اول در ضاد مفتوحه ضان کوسفند و میش و تبرکی قیون نامند
ضب سوسمار ضبع کفتار فصل دویم در ضاد مکسوره ضفدع بزق و تبرکی قورباغه نامند فصل سیم
ضاد مضمومه ضوع مرغیست که اخیل نامند و در الف کذشت باب شانزدهم در طا فصل اول در طا
مفتوحه طاوس معروفست طیر جنس مرغان طیطری مرغیست که از نهرها مفارقت نمیکند طیهوج
بلبک کوچکیست طرغلوس مرغیست باب هفدهم در ظاء مفتوحه ظبی آهو و تبرکه جیران و کیک
نامند ظربان مرزغن تبرکه بدق و کوهان خوانند باب هجدهم در عین فصل اول در عین مفتوحه عظایه
جانوریست از چلپاسه بزرکتر عقرب کژدم ترکان مسار و ذیلو نامند علامات ماهیان دراز و باریک علق
زلو و تبرکه سلوک نامند عناق الارض جانوریست کوچکتر از یوز عنبر ماهی بزرک بحریست عنز بز نجالاماده
عنقا سیمرغ عنکبوت کارتن عطار نوعی از جیوانات صدفیه است فصل دویم در عین مکسوره عجل
کوساله تبرکی بزد کوینید ابن عرس راسو فصل سیم در عین مضمومه عصفور کنجشک تبرکی سرچه نامند عقاب
اله سیاه ترکان قراقوش نامند عقعق عکه و عجله تبرکی سقفان نامند باب نوزدهم در غین فصل اول
در غین مفتوحه غزال آهو بره غنم کوسفند تبرکه قیون غواص مرغیست که او را غطاس نامند فصل دویم
در غین مکسوره غرغر ماکیان صحرائی فصل سیم در غین مضمومه غراب کلاغ و ترکان قارغه و قارغون نامند

غرنیق مرغ سفید دراز کردنست باب بیستم در فاء فصل اول در فاء مفتوحه فاخته کبوتر تبرکی آلاباقه نامند
فاره موش ترکان سیچان نامند فراشه پروانه فرس اسب و تبرکی آت نامند فرس البحر جیوانیست در نیل
بهمرسد فهد یوز ترکان پارس کوینید فصل دویم در فاء مکسوره فیل پیل فصل سیم در فاء مضمومه فراق یعنی
تبرکی قراقولاق نامند باب بیست و یکم در قاف فصل اول در قاف مفتوحه قاقم مرغیست که بر
ساحل دریا آشیانه سازد قبج کبک ماده قفنس مرغ معروفست قنفذ مرغیست قطا اسفرغ کوسفناره
فصل دویم در قاف مکسوره قرد بوزینه و میمون ترکان بچین کوینید فصل سیم در قاف مضمومه قبره چکاوک
چکچکو نامند قمل الزرع شپش زراعت قنفذ خارپشت تبرکی کرپی نامند قنفذ بحری خارپشت دریا باب
در کاف فصل اول در کاف مفتوحه کبش قوچ کرکند کرکدنست و خرهندی تبرکو نیند کوزن از دک کلب
سک و تبرکی ایت نامند کلب الماء قندزست که در باب قاف کذشت فصل دویم در کاف مضمومه کمیت
کلنک ترکان درنا نامند باب بیست و سیم در لام فصل اول در لام مفتوحه لجاء نوعی از سنک پشت
لقلق و لقلع لک لک لکلک ماده شتر باب بیست و چهارم در میم فصل اول در میم مفتوحه مها کاو
مغره بز و تبرکی کچی نامند فصل دویم در میم مکسوره معراج جانوریست عجیب قمل خرکوش فصل سیم در میم مضمومه
مرغ نیکو زیبا سیهر مرغیست که شب بخواند باب بیست و پنجم در نون فصل اول ناده ماده عجایم
مرغیست نحل انکبین عسل تبرکی بال آرویسی کوینید نسر کرکس ترکان قاجر نامند نعامه شتر مرغ
تبرکه دوه قوشی نامند نعجه میش ماده نمر پلنک ترکان قبلان نامند نمله مورچه ترکان قارینجه نامند
فصل دویم در نون مکسوره نسناس خلقی است در صورت انسان یکنوع جانوریست فصل سیم
در نون مضمومه نقره مکس درشت باب بیست و ششم در هاء فصل اول هامه رو مور و سایر
جانوران فصل دویم در هاء مکسوره هره کربه تبرکی پشیک نامند هزبر شیر فصل سیم در هاء مضمومه
هدهد شانه سر باب بیست و هفتم در واو فصل اول در واو مفتوحه وحش انچه از دواب بر آدمی
انس نکیرد ورشان کبوتر صحرائی ورل جانوریست مانند سوسمار وزغه چلپاسه تبرکه کاشی نعلبو نامند وعل
بز کوهی در ابل کذشت نبات آلوران جانوریست که در اماکن نم متولد شود باب بیست و هشتم
در یاء فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج و ماجوج از فرزندان یافث اند یامور نوعی از بز کوهی
بحمور خر کوهی تبرکی داغ اشکی نامند یربوع موش دشتی
یعسوب پادشاه زنبور فصل دویم در یاء مضمومه
یؤیؤ نوعی است از مرغ که کنیت وی ابو رباح است
تم فهرست کتاب خواص الحیوان بعون الله

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزد که شکوفه بستان حیوان را بچراغ جان برافروخت و قلوب بنی
نوع انسان را طراوت ادراک معانی و فهم لغات مبانی بیاموخت و ایشان را بر سایر اقسام تفضیل خلعت تکریم بتشریف نطق
و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا درپوشانید
و صلوات نامیه و درود نامعدود بر مرکز دایره وجود و دایره مرکز جود اعنی افضل کاینات و خلاصه موجودات فخر العالمین
سید کونین محمد رسول الله صلعم و بر ابن عمه و وصیه و خلیفته امیرالمؤمنین علی ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه
و اولاده الائمة الطاهرین و بعد بر ضمایر ارباب بینش و اصحاب دانش مخفی و مستور نماناد که چون این زمان همایون نشان شاهنشاه
انجم سپاه کیوان بارگاه شهنشاه فریدون فر سکندر ظفر دارا رای ذکر فرمانفرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک [illegible] باسط بساط امن و امان ماحی ماسح جور و طغیان ناصر رایت عدل و احسان
سلطان السلاطین الآفاق ملجاء ملوک العالم بالارث و الاستحقاق مولی ملوک العرب و العجم حامی الثغور و الناجین من
الامم ناظم الشریعة الشریفة المصطفویة سالک مسالک الطریقة المرضیة المرتضویة اعنی پادشاه ملک سپاه ظل الله
المظفر بالعنایات الربانیة المنصور بالتأییدات السبحانیة خاک آستانش غبار لشکر غلام باخلاص امیرالمؤمنین حیدر المظفر ابو
المنصور شاه عباس الثانی الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه نسخه شرفش فاتحه عبادت و خاتمه اش خاتمت

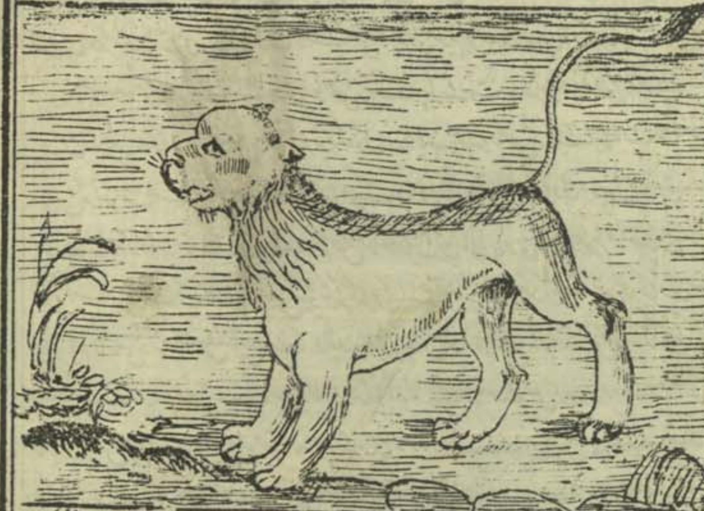
ملاوت و مطلع سعادت و سیادت تالی آل عنوان بروبها مملو آخرش ختم عطا و سخا خلد الله ملکه
و عدله و احسانه که چتر معدلت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر ساکنان آفاق افراخته و صیت
نصفت و داد گستری و پنجه قوی رسیده از نهایت امنیت و کثرت مسرت در این اوان ذئب و غنم هم عنان
صعوه با شاهین همدم آشیان روزی از ایام عبدوزین که جمعی از فضلای باغ و ممکین در مجلس بهجت آیین حضور بهم رسانیده
منزلت بحلوم صوت مشتری سعادت کیوان رفعت غیاث الکریم بن الکریم ابن صدرالدین ابن میرزا محمد ابراهیم که ذوالوا
صوری و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته است حاضر بود بنده و منطبق از وصف کتاب حیوة
الحیوان ذکر میفرمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع و مضار
در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون بعربیست فوایدی
بسیار دارد که طالبان از مطالب آن مستفید گردند و خواص را از اطناب آن ملالی روی دهد و عوام را از اغلاق عبارات و
عدم فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه این کتاب اختصار یابد و ترجمه آن بفارسی شود بنحویکه اول اسم عربی
و پس نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعبیر هر حیوانی بیان شود تا جمیع انام از خواص و عوام از آن کتاب منتفع
و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب همایون اعلی که هزار روح مقدس فدای خاک پایش باد
عاید گردد پس امر عالی حقیقی بر ضعیف محمد تقی التبریزی که از ارباب فنکان مجلس سامی بودم مامور ساختند که کتاب
مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نمایم و لهذا این بنده حقیر کثیر التقصیر باقلت بضاعت و عدم استطاعت طاعة
المطاع و اتباعا للحکمة الواجب الاتباع از حضرت ایزد تعالی استعانت طلبیده بترجمه کتاب مزبور شروع نمودم و آن را بر
هشت باب بترتیب حروف تهجی مرتب ساختم و در هر باب سه فصل بیان نمودم فصل اول در اسامی حیوانات
مفاتیح آن مفتوح است فصل ثانی در آنچه اوایل آن مکسور است فصل ثالث در آنچه مبادی آن مضموم
و این کتاب را بخواص الحیوان نام نهادم و استدعا از ارباب فضل و کرم آنکه اگر در ترجمه کلمات و حل لغات
و تحریر عبارات آن سهوی و خطائی و زللی رفته باشد بقلم عفو در اصلاح آن کوشند چه این بی بضاعت
با کثرت اشتغال بمطالعه و مباحثه علمیه با آنکه کتاب دیگر در این فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را شاید در نظر
نبود بانجام مسطور قیام نمود که العذر عند کرام الناس مقبول و منه الموفق و المعین باب اول
از کتاب خواص الحیوان در الف مشتمل بر سه فصل فصل اول در الف مفتوحه اسد بفارسی شیر و
بترکی اصلان نامند و موضع او اکثر بیشه ها بود از غلبه حرارتیکه دارد دایم محموم است گوشت او حرام و از
استماع صوت و نهنگ بمیرد و هر کس پیه او را بجمیع بدن طلا نماید سباع نزدیک او نشود اگر
پوست او را بر طفلیکه موی داشته باشد برکودک نهند تا حد بلوغ او را از صرع نگاه دارد و اکل
صاحب معقود نماید بتخصیص که فرزاید النور بود و در هر موضعیکه از موی او بسوزانند البته اشعیه از ضرر

وبرص ایمن دارد و نشستن بر پوست او دفع لوا سیر و نقرس نماید و هرکه پیه پیشانی او را بروغن گل ساخته بروی مالد

مهابت او در دل ملوک و سایر مردم واقع شود و اگر کحال زهره او بتجدید بصر نماید و دندان او را اگر کسی با خود دارد

حیله و سحر مجیلی بدو اثر نکند و بسبب آن آتش گزیزا نشود و ابن عجلان از حضرت امیر المؤمنین ع نقل نموده که آنحضرت

فرمود که هرگاه در وادی باشد که از شیر ترسد بگوید اعوذ برب دانیال و بالجب من شر الاسد از شیر و سایر



سباع محفوظ ماند با آنکه شیر را اسامی بسیار است از آنجمله ابو نصر فراهی ده اسم در رشته نظم کشیده

در یک بیت آورده چنانکه گفته غضنفر و اسد و لیث و حارث و کلثام هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

تعبیر اگر در خواب بیند که بر شیر سوار است و نمیترسد بر دشمن غالب شود و اگر بترسد در بلیه افتد اگر ببیند که از شیر او را

هرگاه آن شخص بنده باشد آزاد شود و الا از سلطان خائف گردد و اگر ببیند که شیر با او تملق میکند امور عجیبه از او

ظاهر شود و بر اعدا غالب گردد و اگر ببیند که سر شیر میخورد پادشاه شود اگر ببیند که پاره از بدن شیر در کنار خود

نهاده اگر زنش حامله است پسر آورد و الا به پادشاهی در کنار گیرد و دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان جابر

بود و گاه ایمنی از وبا شد و گاه دلیل تب و باشد و بنجیه بیض اکثر دلیل شفا بود و الله اعلم ارنب بفارسی

خرگوش و بترکی توشقان گویند نزد جمهور علمای شیعه قلیلی از عامه گوشت او حرام است ما خرگوش بحری

حرام است و او از جمله سموم است بدن او مانند بدن ماهیست سرش مثل سر خرگوش بری از جمله خواص او

قصیر الیدین است و پاهای او اطول لهذا بفراز بهتر دود و قضیب او مثل قضیب سگ است و نصف سال

استخوان بود و یکسال نر و یکسال ماده بود و بسا باشد که از کثرت شهوت بسکه با او وصل نزد او با ماده جمع شود

اگر زنی انفحه نر او را بیاشامد پسر زاید و اگر انفحه ماده بیاشامد دختر زاید و اگر زنی خون او را بیاشامد هرگز بار نگیرد اگر

مغز

مغز سر او را با فلفل خوردار تعاشق بر طرف شود و اگر خون او را بر بهق سود طلا کنند نافع باشد اگر پیه او

سر او را با دو حبه کافور مخلوط ساخته بخورد هرکه او را ببیند دوست دارد و هر زنی که نظر بروی افکند طالب مباشرت

وی نماید گویند که او حیض می بیند و گوشت و علف هر دو خورد در وقت خواب چشم او گشاده میماند بسا باشد

که صیاد بدو نجهد که نابرده که بیدار است نزد او نرود و زعم اهل جاهلیت آن بود که جن از روی گریزانست و لهذا کعب

پای او را نزد خود نگاه میداشتند و میگفتند که هرکه کعب او را با خود نگاهدارد از جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و پیه

کمات با طلت ماه و دو حبه زعفران مغز سر او را در دو وقیه شیر گاو مخلوط ساخته بیاشامد بجماع با حالت جوانی بود و اثر

بروی ظاهر نگردد و اگر سرگین او را بر زن بندند باز نگیرد مادام که با وی باشد تعبیر اگر کسی خرگوش

خواب ببیند با زن جمیله ملاقات کند اگر او را ذبح کند زن را تزویج کند اما باقی نماند و اگر ببیند که گوشت او را

مطبوخ ساخته میخورد روزی بجا به نصیب او شود و اگر عرب باشد تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود



و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد اما آن خرما ده در باب جا بجا یاد و لیکن دیدن او در خواب بدلیل

زن کثیر النفع است افعال او و افعیل اشتر جوان در الف مکسوره ذکر افعی بلام یاد آید بفارسی مار

و بترکی ایلان نامند افعی نر افعی ماده دو شاخ اسود مار سیاه ارقم مار بچه آرد بدنوعی ز ما



اصل بزرگ سر کوتاه جسم که بر سوار دود و کشد و گوشت جمیع انواع او حرام است افعی جبل از انواع او

و او چهار ماه از شدت سرما در خاک مخفی باشد پس برون آید چشمش تار یک باشد خود را بر درخت رازیانه بمالد

ونیم

و چشم خود را آب اندر حنت بمالد روشن شود محمد زکریا نقل کرده که هر گاه هزار سال از عمر او بگذرد و کور گردد از خدای تعالی ملهم شود با آنکه چشم خود را ببرگ رازیانه تر بمالد روشنی و معاودت نماید و باشد که در صحرائی باشد
که محل درخت رازیانه نیز از فرسنخ باشد خود را به آن درخت مذکور رساند چشم خود را ببرگ او بمالد بامر الله
روشن گردد و اگر دم او را تیز ببرند باز خود رشد کند و اگر دندان او را بکنند بعد از سه روز پیدا گردد و اگر او را بکشند
تا سه روز حرکت کند و دشمن تر از همه چیز آدمی را مار بود و کاو وحشی و اگر بیضه او را بخورند و اکتحال خون او جلا
بصر دهد اگر کسی آن را خشک نموده با خود دارد هیچ سحری بر او اثر نکند و دندان چپ او اگر بیاویزند دندان
درد کند بمالد وجع او را ساکن کند و اگر پیه زرقی آن بزند مار نگیرد مادام که با او می باشد جلاء پیه او دفع
کند پیه هوام کند و اگر از موضعی موی بکنند و پیه او را در آن موضع طلا کنند دیگر موی بر نیارد و اگر دندان
او را صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد و کل شوربای گوشت مقوی جسم بود
اگر کسی آن را در روغن بگیرد تا آب شود و بر دهن او پاشند فی الحال بمیرد و اگر پوست او را با سرکه بجوشانند
و مضمضه کنند درد دندان ساکن کند اکتحال پیه او جلاء بصر دهد و طلاء پیه او بو بر اسود دهد اگر سر
دم او را ببرند بریان کنند مستسقی بخورد شفا یابد از جمله فواید عجیبه مجربه آنکه چون ابن طلسم بر چهار پاره کاغذ نوشته
هر یکی را در یک کنج خانه گذارد همه حیوانات از آن خانه بیرون روند و هیچ ماری داخل نشود و باقی خواص در باب حا

ا ب ا ا ا ح ۹۹ ا ا ا ۸ ا ا ۹۹	۹
۱۹۹ ۱ ۸ ۹ ۱ ۹ ۷ د م ا ح ا ح ط	ط ٥

در ذکر حیه بیاید انشاء الله تعالی تعبیر دیدن او
در خواب حیات و دولت و سیل و فرزند و زن
باشد اگر ببیند که با او نزاع کند اگر دید که ماری گزید
بهر جا که خواهد ببرد و از و تیر رسد او بدولتی و معاوشی رسد کسیکه در خواب ببیند که مار از دهن او بیرون آید
اگر آن شخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیات است اگر ببیند که مارها در میان درختها و زراعتها بسیار است
زیرا که جریان حیات نابت که وجعلنا من الماء کل شیء حی و اگر ببیند که مار بر فراش خود گشت روجه او فوت شود
و اگر ببیند که زنش مار زاید او را عاقبتی بهم رسد نظم زنان بار دار ای مرد هشیار اگر وقت ولادت مار زایند
از آن بهتر بهتر که خردمند که فرزندان ناهموار زایند و اگر ببیند که بمکان او مار فرود آید بیش آن محل بمیرد و اگر
ببیند که مار او را فرو برد سلطان گردد و اگر مار بر او حرف زند منزلت عظیم او را رسد والله اعلم



جانور کوچکیست که چوب میخورد و بترکی آغاج قوردی میگویند مانند
اگر در زمین میباشد و لهذا او را ارضه مینامند چون یکسال بر او
بگذرد دو بال طویل بر آرد و برد این حیوان داب است که دلالت کرد
چون بر موت سلیمان و قصه عصای او را بخورد و عصا شکست و سلیمان

بیفتاد و لما قال الله تعالی ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منسأته و نمل را ارضه کوچکتر است و رنگ رضیع آن و او را
بر میدارد و همه به سوراخ خود و اگر ز پیش آید مقاومت نتواند کرد و از شان ارضه است که بنجیه خود خانه از
چوب در نهایت خوبی بنا می کند از چوبهای ایکه جمع کرده مانند خانه عنکبوت که از عنکبوت از اعلی سوراخ تود
بکجنبش مرتبه میگذارد و خانه خاشن متبر میبود و در اوایل ساختن بر دو بنجیه میتوانای خود از و یاد گرفته شد و
عربان در امثال خود گویند فلان اکل من ارضه یعنی خورنده تر از ارضه است تعبیر دیدن او در خواب
دلیل منازعه در علم و طلب جدال است والله اعلم السابع کرمکی سرخ که در سبزه زارها و تیره زارها بود و
بترکی چمن قوردی نامند که پشت



که سرش سرخ و جسدش سفید
و در ریگ و زمین نمناک با اصابع زنان
تشبیه کنند کلش حرام است
چنانکه از حشرات است هر گاه او را به آب
بر اعضا بریده کند از زنده
ساعت نفع بخشد و اگر او را خشک
کرده نرم بسایند با روغن گنجد
مخلوط به قضیب طلا کنند منعظم و غلیظ
گرداند و فی الحقیقه ان شکل او و غیر آن
الارض است که در باب شین بیاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل کند بر دزد و شخصی کرده کند
و بر بالای خود را بورع آراسته باشد و اهل تعبیر گوید که او کرم تبریست که در خیار زارها و میوه زارها بود و دهد عمل
انیس مرغ تیز چشمیست که آواز او با آواز



بشر میماند و جای نگاه او در نهرها
و رودخانه ها است و جائیکه آب او و درخت
بسیار باشد و در لغت احیر کاح
بر قوشی که اجاقاو بر لرزد الو تو نوع نام است
او خیر گاه دوده کبی گو کرد و گاه بی کشته
آدم موانستی او را سطو گفته که از
شقراق و غراب بهم رسند و از
انسی گیرد و ادب قبول کند تصور میکند شیری و منفصل ست خوردن میوه و گوشت است و در بیابانها
الکلش حلالست نزد اگر آبل باشد یا بامکسوره کونزن و ببرگی در آل نر او را نکه گویند اگر احوال و سنه
احوال کاو کو بلبت و هر گاه از صیاد ترسد خود را از سر کوه انداز و ضرر بدو نرسد و بعد بخصه یکه در
شاخ او ست یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقده باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال
فتس علی هذا و یکبار در یا آید تا ماهی را بیند و ماهی یکبار آید او را بیند و شکار را بان بنی اسرائیل کند و کوزن
پوشند و یکبار در یا روند تا ماهی صید کنند و عادت بخوردن ماهی دارند بعضی بر سوراخ مار نهند و نفس بر او
بکشد و شروع در خوردن کند و مار اضطراب کند تا جائی از اعضای او بگزد و چون تمام خورد حدت
در او پیدا شود و شورشی در چشم وی پدید آید و آب از چشم او روانه شود در گوشی که در کنج چشم او است
جمع میشود و می بندد و بمرور ایام مانند حجر کی شود که در گوشش میباشد لتبه شود مثل موم بر دارند و تریاق

تعبیر
السابع
تعبیر
انیس
تعبیر

بچه زهر جمیع حیوانات و پادزهر حیوانیست بهترین انواع تریاق و باشد مکانش در بلاد چند دستور و دوازده روز بود
اگر او را بر موضعی کذارند که مار و عقرب کزیده باشد نفع عظیم بخشد و در دفع سموم خاصیتی عظیم دارد و این
حیوان نر بعد از دو سال دو شاخ آید مانند دو میخ و در سال سیم شاخ او منشعب منشعب شود و شعاب او همیشه
در تزاید بود تا شش سال پس در آن وقت دو شاخ او مثل دو درخت کرده و در سر او بعد از این هر سال یکبار



شاخ بیفکند و بعد از دو دیگر شاخ برویند و هر دو شاخ خود را برابر آفتاب بدارد تا سخت و محکم شود ارسطو
گفته که این نوع گوزن را با آواز و ساز شکار کنند و همچنان که ساز بشنود پس صیادان او را این
طریقه بسازها و آوازها مشغول بسازند چون دیدند که گوشهای او سست شده از عقب او در میآیند و میکنند و بر
قضیب او چه بوده گوشت و نه استخوان شاخ او مجوف نیست بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود
و چون فربه شد از ترس صیادان بتلال و جبال میگریزد و گوشتش حلال و پاکیزه است از جمله خواص آن که اگر
شاخ او را بخور کنند همه جانوران که زهر دارند بگریزند اگر چه صاحب سم باشد و سنون شاخ سوخته او تعاونا که
صلایه کرده باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ و برا زایل کند و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود
دارد خواهش بخورد مادام که با او باشد اگر قضیب او را خشک نموده بخورند تهییج باه کند اگر خواهی بخورد سنگ مثانه
بشکند باقی خواص او نظره و حشیه بیابد انشاءالله تعالی **فایده** از جهت درد دندان این حروف را
بر دیوار بنویسد ح ب و ح ل و ع م و اهفر باید شخصی که دندانش درد میکند با انگشت خود بر بالای
آن دندان که درد کند بگذارد پس مسمار بر حرف اول بکوب تا بوده بگوید که گوشم بسبکی و در آن وقت این آیه بخواند

کو و لو شاء لجعله ساکنا و له ما سکن فی اللیل و النهار و هو السمیع العلیم و در حالت کوفتن مسمار و خواندن آیه
نیز بر دیوار بخواند پس چون مسمار بر دیوار اندکی بند شد بپرسد که درد ساکن شد یا نه اگر گوید ساکن شد
مسمار را تا آخر و اگر گفت نه پس نقل کن مسمار را از حرف دیگر باز نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود
کو البته در یکی از حرف درد ساکن شود پس مادام که مسمار در دیوار است درد ساکن است و چون بیرون آرند درد
عود کند **فصل** **دویم** **در الف مکسوره انسان** مردم از جمله خواص مجربه یکی آن است که هرگاه تصور
صورت کودک نیکو روی نموده در وقت مباشرت مقابل روی زن نهد بحیثیتی که نظر وی بر
آن صورت بود فرزندی که از آن نطفه صورت بندد شبیه آن صورت بود و در اکثر اعضا مشابه بود و اگر دندان
میت آدمی را کسی که دندانش درد کند با خود دارد درد او ساکن گردد و نیز اگر دندان آدمی و استخوان طرف راست
او هفت بار در زیر سر نایم گذارند بیدار نشود تا بر ندارند و آب دهان آدمی نافع است از گزیدن هوام و کژدم و
زنبور و بر کسل هرگاه نباشند بر آنها طلا کنند این نیز تجربه رسیده و اول شیر زنان با عسل سنگ مثانه را بشکند
بیرون آرد و بعضی گفته اند هرگاه بیماری از خون آدمی شریف متورم در روغنی که فصل نموده بپاشند در ساعت شفا
یابد و بول آدمی را هر گزیده سگ دیوانه بمالند نفع عظیم بخشد و نیز هر گاه ناخن را هرگاه سوزانیده بنهانی زود بخورد دفعات
دوستی روی کرده و آشامیدن بول او نافع گزیدن جمیع دواب السموم است اگر بول او را جوشانیده
بر پای صاحب نقرس بمالند درد و ضربان ساکن شود و نیز نافع بود و جمیع جراحتها که حادث شود در پستان
قدم و جراحتی که در او کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافع باشد بجهت گزیدن آدمی و عرق او را هرگاه با عجنات سیاه
کنند بر ورم پستان نهند نفع کند و اگر بر پستان زن طلا کنند که خشک شده معاودت کند و اگر او را
خشک نموده باشند برات بکوبند بر آکله نهند صحت بخشد و اگر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را
نافع بود و اگر مقدار نخودی از سرگین آدمی با سرکه شده مخلوط ساخته صاحب قولنج و عسر البول آشامد صحت
بخشد اگر نخودی صبح در وقت تول خشک نموده باشند کتحل نمایند بیاض عین را زایل کند و اگر بر گزیده آدمی ما
شفا یابد لعاب دهن روزه دار بر گوش حک نمایند کرم را بیرون آورد و اگر با زراوند مخلوط ساخته بر کوات
گذارند صحت دهد ابن بیطار گفته که اگر آنچه از ناف کودک که اول بار بریده باشند بر بدیا باشند در زیر نگین گذارند
هر مردی که آن انگشتری در دست کند از قولنج در امان باشد بشرط آنکه انگشتر و نگین از طلا یا نقره باشد و اگر
بموی آدمی بخور کنند از جمیع ورمهای رحم و برا نافع باشد اگر زن اول زاییده از نفاس خود بر بیرون پستان
طلا کنند دیگر بار نگیرد و اگر دندان کودک که بیفتد قبل از آنکه بر زمین رسد گرفته در زیر نگین هر زن که آن
انگشتری با خود دارد منع کند او را از آبستنی مادام که با او باشد عرق زنان اگر بر جرب مالند شفا یابد و اگر
بول کسی را که به سن بیست سال نرسیده صاحب برص بیاشامد شفا یابد و اگر بول آدمی با خاکستر مخلوط ساخته

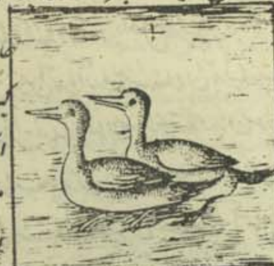
وبرموضعیکه خون وروان باشد بپاشند باز دوده خاکستر قنوف و خاکستر شونیز باز بکنند آدمی نهد
اکر خون حیض برموضع نیش سگ دیوانه بمالند و برص طلا کنند نافع بود صاحب عجایب المخلوقات آورده
که اکر کسی را رعاف بهم رسد نام او را با خون او بر جبهه او نویسند و برابر نظر او نگاه دارند باز ایستد باذن الله تعالی
نطفه او را اکر بر بهق و برص در کرمابه طلا کنند به شود و اکر با شکوفه سنجد مخلوط نموده خشک نمایند بر وجه خود
انتزاع از عشق وی نماید و شوهر را بغایت دوست دارد فایده اطبا گویند هرگاه کسی خواهد که بداند
که زن بارگیرد یا نه بفرماید زن را یکدانه سیر در میان فرج بردارد تا هشت ساعت نگاه دارد بعد از آن
اگر دهن او بوی سیر دهد علاج نماید که بارگیرد و اگر بوی نیاید بار نگیرد تمت آدم آبی بعقیده



حکایت الآنکه او را آدم هست در دریای شام در بعض اوقات می بینند که او را ریش سفید است
مانند سالی که او را ببینند مردم خوشحال شوند که آن علامت ارزانی و فراخی آن سال بود گویند بعضی
ملوک آدم آبی آورده بودند خواستند که احوال او را بدانند زنی بعقد او در آوردند فرزند از ایشان متولد شد
که زبان پدر خود می فهمید پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید که از چه جهت است که دنبهای
حیوانات همه در زیر است و دندان آدمیان در روی ایشان است حاصل آنکه ایشان را چندان عقلی نیست و خواص و
تعبیر و سایر احکام در باب سیم در نباتات الماء بیاید تعبیر اگر شخص معروف را بیند در خواب بعینه او را بیند
مذکر باشد یا مونث یا هم نام یا نظیر او را بیند و اگر شخص مجهول را دید دشمن جمع زاده دید اگر مرد پیر حسین را ببیند
سعادت یابد و بسا باشد که تعبیر بصدیقی نماید و اگر پیر ضعیفی یا شخص کوچک صورتی را بیند

نقص است

نقص است در حد انسان و اگر کودک بیند خوشی او آید و اگر بالغ بیند بشارت و قوت باشد کقوله تعالی
یا بشری هذا غلام اگر بیند که کودک نیکو صورت داخل شهر شد هر گاه در آن شهر بلیتی یا قحطی یا طاعونی بود برطرف
گردد و اگر ببیند از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آید بشارت بر صاحب غم باشد یا بتصرف آمدن
ملکی بود و بیهقی گفته اگر بچه غرا بیند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص
بمیرد و اگر شخص که بیمار شد در خواب بیند که کودک برهنه او را گرفت یا گردن او را زد آن ملک الموت است اگر جوان
با مرد بخیل ببیند دشمن باشد اگر جوان ضعیف دید دشمن ضعیف دید اگر جوان گندم گون
دشمن قوی بیند و جوان سفید رو و سفید پوست دشمن دیندار بود و اگر در خواب دنیا بیند زن
مجهوله بهتر از معروفه بود و اگر مقبوله بود خیر و مقبولی بدست او آید اگر فربه بود خیر و فتحی اگر زانیه بیند
خیر و صلاح و عفت بود از برای اهل خود و مال حرام است از برای غیر خود و اگر زنی زن جوان
در خواب ببیند دشمن جمع دد بد اگر مجهوله باشد اگر شخصی زن فربه بیند سال پر نعمت و ارزانی بود و اگر لاغر
قحطی و تنگی زن مکشوفة الوجه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان استقبال نمایند
است بد بار نماید دیدن انسان با صورت امر مکروه است بد بر بود اگر خصی مجهول را بیند تعبیر کرده اند
بملکی از ملائکه از جهت شهوت اگر بیند که او را خصی کردند او را مذلت رسد نصاری گویند که او را مرتبت
عبادات و عفت فرج رسد اگر ببیند سر آدمی در دست او است هزار دینار یا هزار درهم یا صد درهم بدو رسد
دیدن سرهای بریده دلیل دیدن مردم روسا بود پس اگر بردارد چیزی از موی یا گوشت و مال از قوم روسا
بدو عاید شود و خود را جسیم و بزرگ و نیکو بیند بریاست رسد و اگر بیند سر خود را بریدند اگر بنده باشد آزاد
شود یا غمگین بود غم وی زایل گردد و اگر بیمار بود شفا یابد اگر خادم بود از خدمت جدا شود اگر بیند
که سر خود را میکوبد از نماز عشا خوابیده است اگر بیند سر او مانند سر مرغ شده است سفر بسیار
کند خوردن سر حیوان خیر است که با او مبتدا نشسته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او
کرده اگر از اهل سلطنت بریاست رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت کند اگر بیند که او گوشت
دیگری میخورد غیبت دیگری میکند اگر زن بیند که گوشت زنی میخورد آن زن مساحقه نماید اگر زن ببیند که
گوشت خود میخورد از آن زنا کند والله اعلم ذکر مرغ آبی خوانکی و تبرکی ابوآردکی گویند گلش حلال
بسیار شناوری دوست دارد چنانچه بچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هر گاه ماده او سر
در پرورش بچه خود نماید نر او طرفة العینی از ماده جدا نشود و در آخر ماه بچه بیرون آرد گوشت او گرم و تر است
با فراط بقراط گفته که گوشت او جود ارطب است از لحوم سایر طیور و لهذا مولد بلغم بود موافق مزاج
کسانیکه مزاج حار داشته باشند بهتر آنست که قبل از طبخ زیت بگوشت او بمالند و داروهای گرم بسیار کنند

او تخویف باید چه در هضم کثیر الفضول و موافق معده نیست و بسرعت مولد جمیا گردد و بعضی گویند اگر خصیه او را بر دو

الکل نمود با زوجه خود مقاربت کند ... حال بار گیرد و هرگاه دماغ ابن الثعلب و
ذات الجنب روغن او را طلا کنند اشتفا ... گیرند مداومت بر اکل آن باشد
نقطیر البول را دفع کند و در خون ... آن سنگ زیر باشد که
مانع استسهال است و بیضه آن ... معتدل الحرارت لیکن غلیظ
است بهترین آن شکه نیم برشت باشد ... و اگر قولنج باباد گرم داشته باشد
با سفر خود ضرر رساند و مولد خون عفن و افق افرجه محرورین بود بیضه او و بیضه شتر مرغ هر دو غلیظ
و دیر هضم است کسی که اکل او را دوست دارد زردی می بخورد بدانکه بیضه بهتر از سفید است لیکن سفیدی
او را رطوبت بیشتر بود و لعیز او در ربط بپاید ابن آوی شکال ترکی جغال مانند آنکه فریاد کنند مگر

از جنس جوع فریاد نکند مگر بسبب ... فی که تنها بماند و وحشت گیرد
و آواز او مانند آواز کودکان بود ... چنگها و ناخنها می رازد رو و
میدود و آنچه طیور صید کنند ... میخورد و مرغ خانگی چندان از
روباه خوف ندارد که از شغال چه ... هرگاه بالای دیوار باد جست
باشد بر بالای ایشان جهد و بکشد ... اگر چه در عدد بسیار باشند
گوشت او حرام و از جمله خواص و آنکه اگر زبان او را در هر خانه که گذارند خصومت پدید آید اکل گوشت او نافع جنون
و صرعی بود که او در خبر ماه عارض شود اگر چشم راست او را خایف با خود دارد ایمن گردد و از چشم بد
محفوظ باشد ابابیله بتشدید باء پرستوک و ترکی قرقالنوج جمع بی ابیل است ابن جبیر گفته که ابابیل
در آیه وافی هدایه و ارسلنا علیهم طیرا ابابیل مراد طیریست که مابین زمین و آسمان تعیش کنند و بعضی

جوجه بر آورد و او را بلبی مانند سیار جنور ... گفتها ایشان مثل کف نیست کلا ابن عباس
گفته که شبیه مرغابی کون و پایها داز ... دارد و بعضی گفته اند که شبیه بخفاش
بود عبادو بن موسی گفته که بکمان من ... که زرد از زیر باشد که نوعی عصفور
عایشه گفت که شبیه طیور آن سب و خطاف ... که پرستوک بود و او در نوک
که الآن در مسجد الحرام مادی می گیرند که در سیمن بپاید و ابیل را راهب نصاری گویند و لهذا علیٰ ابیل الابیلین
گویند در خطاف و بقیه و سایر خواص بپاید ابل شتر و ترکی دوه نامند از جمله بدایع قادر
بیچون که افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت ابل است که او را کشتی روز زمین گویند ماده روز بر تشنگی
صبر کنند و هر گیاه که در صحرا و بیابان باشد چرا کند اگر چه گیاهان تلخ بود و سایر بهایم نخورند با جماع نص قرآن

زردی از تخم

ابن آوی

ابابیل

ابل

و احلت لکم بهیمة الانعام حلال است ابن هبیره گفته اند که با نظر وی بر ستاره سهیل افتد در حال بمیرد
اگر موی نقیبک او را سوخته بر جراحتی که خون وی روان باشد بپاشند باز دارد اگر پشم او را در زیر آستین
عاشق گذارند عشقش زایل شود اگر مست از بول شتر آشامد در حال مستی او بر طرف شود و کل گوشت او

باه را زیاد کند و نعوذ از فوت دهد بعد از جماع بول او نافع ورم جگر است مغز ساق او را بر کاه زنان
در میان پشم پاشیم سه روز متوالی بعد از طهر بردارد و شوهر او با او مباشرت کند بار بگیرد اگر چه بار نگیرنده باشد
و دیگر انسان کیف تحقیق کرا و گذشت تعبیر اگر در خواب بیند که مالک گله شتر یا گوشت او شده
حاکم جماعت و خوبی لا قید گردد و مالک مال شود اگر بیند که مالک شتر گشته عاقبت نیکو و سلامتی دین
و اعتقاد بود اگر شتر بسیار در شهر بود دلالت کند بر امراض و حروب بسیار از جابر و بسیار کفته که اگر
کسی بیند که گوشت شتر میخورد بیمار شود و دیگری گفته اگر بیند که مالک بلی شده او را قوت و قدرت
حاصل شود محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب ضرر ندارد که قوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء

و منافع و منها تاکلون بافی ... خواص و تعبیر و بعیر و جمل بپاید
فصل سیم در الف مضمومه ... اروی ببر نر کوهی
و ترکی داغ کیجی گویند اکل حلال ... اگر شاخ و ناخن او در اصلاح
نمود در روغن مخلوط سازند ... و بر بدان و ساق گیسک

ارمینه

از پیاده رفتن او را بعضی حاصل شده طلا مانند رنج او بمرتبه زایل شود که گویا هیچ راه نرفته است باقی خواص
اثن
در باب واو در ذکر وحل بیاید آثن مرغیست که بسیاهی زند طوقی در گردن دارد مثل طوق

دبسی که نوعی از کبوتر است سرخ است مثل کبوتر الا اگر آواز و ناله او آوه او مسموع
منقار و پر و پای او بدنش سیاه است از
او گرده اباغی و بوزنی قزل اوه آوه آوه اوازی کلوروبتند
شود و در لغت اخری بوشد ر که صوتش
والله اعلم باب دوم
لب بازی
در بای معجمه فصل اول در بای مضمومه لب بازی باز و ترکی قارچغای نامند
لغت فصیح او بتخفیف با و بعضی با و بعضی بیای مشدده و نیز گفته اند اشتقاق براو
آنست که بمعنی دویدنست و او در نکبر باشد و اضیق نهایت در خلقت نمی باشد مگر مونث باز او
که از جنس دیگر باشد از قلیوج و شاهین و غیره و لهذا مختلف الاشکال بود و جمیع انواع حرام است
حضرت مقدس نبوی صلعم از اکل هر سباع صاحب ناب منع و نهی نمود عدی بن حاتم گوید از آنحضرت
از صید باز پرسیدیم فرمود که ما امسک علیکم فکل یعنی آنچه باز صید نکند و در حجه تو نجور ازرا
که حلال است بدانکه او پنج قسم است بازی زرق باشق بیدق صقر که چرخ است فراج باز آخر از جمله
طیور خمره است و لهذا بر تشنگی بی تابست و مکان او شاخهای درخت بیچیده در بیم و جاهای

سایه دار و از خفیف الجناح و سریع الطیران است از اقسام
خمره باده او بحرات تیز از بود و باز را امراض بسیار میرسد
ولاغر شود و گوشت بر بر او خشن سرخ بود و تیز و کمتر از انکه کبود بود
انواع است انکه پرش کم و چشمهایش
و چشمهایش سرخ تر و انجه زرین
دو قسم کمتر است انکه زرد باشد و از صفات محموده باز است که دراز گردن و فراخ سینه و بعید المنکبین
یعنی میان دو دوش وی فراخ باشد ران ها یش دراز و پرش فرو گذاشته و ذراعین وی درشت و کوتاه باشد بجه
او را عقربت نامند اکتحال زهره او چشم را از نزول آب باز دارد و اگر زنی از سرگین او در حالت افکندن بچه ماند
شنقب
بار گیرد اگر چه عاقر بود اما باشق

و ترکی قرقی نامند او نیز مثل باز الاضطراب که انس گیرد و کام
مراد صید باو بر آید سیاه تر
بفتح با و کسر شین معرب است
زندگی صبر بر تشنگی دارد
وحشت و اگر از کوچکی انس گیرد
بیک گوشت بال الانکور است که

ملوک خدمت او کنند برکه او صید کند از بهترین آنچه باز و کبوتر و دراج و غیره بهترین و ضماش است که منظر
کوچک و دو منقار بزرگ باشد و ساقهای او دراز و رانهای کوتاه بود دیگر زهره زعفران مخلوط باندک آب
فرع
سرد نافع خفقان است که از سودا بهم رسیده باشد اکتحال زهره و نیز کی چشم را دفع کند بیدق اندکی
تعبیر
از گنجشک بزرگتر برکان او را نرشاه میگویند تعبیر کسی که باز در خواب ببیند اگر از اهل بازار باشد
سلطان گردد و اگر ببیند که باز از دست او گریخت ملکش از دست او برود اگر خبری زیر او در دست او
بماند کذا اگر او را ذبح کند بر دزد ظفر یابد ذبح باز ها دلیل موت ملوک جابر و لحوم آنها اموال ملوک و
دیدن او برای اهل بازار ربا ست و دیدن باشق دلیل فخر زنند که بود و صقر او را چندان خوبی
بنا شد و در طبع شبیه است بعصفور که اصفر و ضعف جوارح است در حیله و قوت در مزاج بلبل اگر چه
بالام
طیور دارد و در بعضی اوقات صید عصفور کند و یا باشد که از و بگریزد و او شبیه باشق است در شکل
الا آنکه در جثه از آن کوچکتر است و جمیع انواع حرام است و آنچه صید کند حلال بالام در حدیث آمده
که یهودی نزد حضرت مقدس نبوی صلعم آمد پرسید که چون قیامت برپا شود زمین همه یک خبره
خواهد شد از برای حضر اهل جنت پس نان خورش ایشان چه خواهد بود آنحضرت فرمودند بالام
باله
و نون پرسیدند که اینها چه چیزند فرمود که بالام گاو بست و نون ماهی که از زیادتی جگر او بهفتاد هزار
کس خواهند خورد باله ماهی و ترکی بالق گویند ماهیست در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع

میباشد او را غیر گویند
اورده که باله ماهی بزرگیست از
بیت صاحب عجایب المخلوقات
با بصد ذرع یا بیشتر بود و در
بادبان نما یان شود اهل کشتی از و
و این لفظ معربست و در صحاح
ماهیان دریا و این لفظ عربی
اورده که ماهیست طول او
اوفات گوشه بال او مثل
بترسند و چون او را
بیند طبلها میزنند تا آنکه بگریزد و از نها چون بر حیوانات بحر ستم کند حق تعالی ماهی بقدر ذرعی بر او
تا بر گوشش چسبد که بهیچ نحوی از و مستخلص نشود تا آنکه بمیرد و به قعر دریا شود سر خود را چندان بر زمین
زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل کوه بزرگ جمعی از زنگیان باشند که مترصدند پس هرگاه مشاهده نمایند
نمایند چنگالها آهنین برو اندازند و جثه او بساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از و بیرون آرند در باب عین عنبر
ببغا
و امور متعلقه بوی بیاید ببغا بباء اول و ثالث مفتوح و ثانی ساکن و غین معجمه طوطی
زنگ مسمی بدان ابو فرج شاعر را از جهة فصاحت با آنکه در زبان او الکنی داشته که شین را سین میگفته ببغا گفته اند از جهة
فصاحت که زبان او الکنی است لثغه نامند ملقب به ببغا بجهة کبوتر بود او را جهة شفاع صوت

فراکیرنده و نکهدارنده چنانچه طاوس از جهة شایدلون او و یکنوع از ببغا هست که سفید است یکی بجهة
معز الدوله خلیفه هدیه آورده بود مثل در سفید که منقار و پاهای او سیاه بر سرش موی بها
برنک فستقی بود الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنگ او که موجود است و او حیوانیست نرم خلق
و شدید فهم او را قوت تام بر قبول
و اکابر او را نکه میدارند
و نامی نماید آنچه تناول کند
طریقیت که آدمی بدست خبیث
متعدد و حیله ملیمانه فصیحی و ضعف او
صبیحه ملیحه ناطقه باللفظ
و اللسان اوست سخنی بزبان



صلاحیت قابل تعلیم ملوک
تا هر چیزیکه بشنود باز گوید
به پای خود بردارد به
خورد و مردم در تعلیم و نطق
گفته شعر انعتها
الفصیحه عادت من الاطیار
تنهی الی صاحبها الاخبار و تکشف الاسرار و الاثار نیکو صفت میکنم
خوش صورتی را هیچی که ناطق بود بزبان فصیح کویا شیرو لود از مرغان و زبان آدمی بترساند که تکرار آدمیت که
اعلام میکند بصاحب خود اخبار و ظاهر میسازد پرده ها و میکشاید اسرار را اکلش بر اصح حرام است بجهة
خباثت لحمش و بعضی حلال دانسته اند زیرا که اشیاء طیبه است و از ذوات الحمه و ذوات السموم
نیست اگر کسی زبان او را بخورد گویای کلام فصیح کرد و اکل زهره او ثقل زبان آورد اگر خون او خشک نموده
بسایند میان دو دوست بپاشند عداوت پیدا شود داکتی ال بسر کلش و مخلوط بسر که دفع رمد و درد چشم کند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بد فروش کذاب یا مرد فیلسوف یا کار رایا دلیل کنیز و غلام یا پسر بیتیم بود
بغل استر و تیرکی خاطر گوشتش شدید بالا کراهه است آنکه پدرش خر باشد بهتر است عمرو دراز نیز



حیوانات اهلی است از علف جماع چنانچه گنجشک کوتاه عمر تر بن طیور است از کثرت جماع و استر را بچه نمی با

بغل

زیرا که مشیمه اش قوت پرورش بچه ندارد و ممرش تنگ است و خروج بچه متعذر لکن گاهی با استر آبستن شود در روز
بلا کشود و شوا اندزاینده اگر دل او را خشک نموده از ترا شه اوز نی بخورد هرگز باز بکیرد و چرک گوش او نیز چنین
خاصیت دارد و هرگاه زن بر دارد باز بکیرد اگر چرک گوش او را در پوست و بیچه زن با خود دارد نیز باز بکیرد دام
که با او باشد خاکستر سم او را هرگاه صلایه کرده بروغن گل خمیر نموده بر سر قرع و موضعیکه موی نداشته باشد طلا
نمایند موی برآرد و نیز اگر سم او را با خون زیر آستانه در گذارند موش داخل آنخانه نشود و هرگاه سم استر نر
در خانه بخور کنند موش و سایر هوام از آنخانه گریزان شوند از مفراطیس منقولست که کسی که عاشق باشد و
موضعیکه استر نر غلطیده باشد بغلطد اگر مؤنث باشد مؤنث هرگاه زکام باشد سر کش هیر کلش اورا کویا
و بر او تف نماید و بر سر راه بلند زد هر که پا بر او بگذارد زکام بر او منتقل یابد و او از زکام خلاص شود
اگر چرک گوش او در بینید خورده در حال مست شود اگر زن مقدار سی درم بول استر آشامد هرگز بار
نگیرد و اگر آبستن مغز سر او با شیر خورد طفل او دیوانه شود اگر زن تخم استر نر با پنبه بردارد باز بکیرد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل سفر راکب او است و طول عمر و نیز دیدن او را تعبیر نموده اند
بفرزندیکه زنا کند و اهل او نباشد پس که بلند که استری سوار شد اگر از مسافرین باشد دلیل و فتور
غلبه کند بر مردی و سختی نماید و بعضی گفته اند که استر ماده زن نازا بنماید است و اگر استر کسوار
شده سیاه باشد زن صاحب جمال بود و اگر سفید صاحب حسب و نسب و بعضی گفته اند استر ده
دلیل سفر پس کو از استر فرود آید از سفر باز ماند یا زوجه اش مفارقت نماید

بقر

بقره گاو بری
نفر مانند اسم جنس است بر نر و ماده صادق آید ماده او را تبره گویند از ابن عباس منقولست که در زمان
عیسی ماده گاوی گذشت که بچه در شکم داشت و زادن نتوانست و بکشیده از شکم او بیرون نمی آمد ماده گاو
یا روح الله از حق تعالی در خواه تا مرا انجات دهد عیسی فرمود یا خالق النفس من النفس خلصها در ساعت



ماده گاو بار نهاد باذن الله تعالی پس هرگاه زن را وضع حمل مشکل شود این دعا را بخوانند و بهوش باز

داردو از ادعیه مجربه تجربه تسهیل ولادت نبرانید عاسست بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم
سبحان الله رب العرش العظیم لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون
وازامیرالمؤمنین منقولست که آنحضرت فرمودند که بجهه شفای مردم هیچ چیز بهتر از روغن گاو نیست گویند
که عربان را قاعده آن بود که در سالی که باران نمی بارید آتش در گوش گاو میکنداشتند و سر میدادند باران
میبارید گوشت و شیر و روغنش جمله حلال و پاکست و پاکیزه است در حدیث آمده که گوشتش مرض
و روغنش شفاست از جمله خواص او آنکه اگر پوست او را با زرنیخ سرخ در هر خانه که بخور کنند جمله عقارب
و حیات و هوام گریزان شوند اگر بر ظرفی بمالند کیک بسیار بر او جمع شوند شاخ او را هرگاه صلایه
نموده در طعام صاحب تب ربع نهند تب وی مفارقت کند و هرگاه بپاشاند نقوذرا
زیاد کند و طلا نمودن خونش خون جاری باز دارد اگر زهره او را باکندنا طلا کنند بواسیر را نفع کند و
وجعش را ساکن گرداند و اگر بر موضعیکه اثر سیاهی در بدن و باشد بمالند قلع و زنگ بحال خود
آید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر با بذر قوت و عسل و تخم حنظل
بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه تقویت بصر نماید اگر چشم گاو در آید و
با آب او چیزی نویسد در روز خوانده نشود و در شب نیکو خوانده شود اگر موی او را بسوزانند و بمالند
نفع دهد از درد دندان و اگر با سکنجبین بپاشامند سپرز را برطرف کند و اگر در روغن بسوزانند گوشت
گاو و طلا کنند و تا گردن نخاک دفن کنند همه کیکها بر و جمع شوند اگر خصیه او را کوبیده نرم بسایند و بپاشامند
تهییج باه کند و قوه نعوظ دهد و اعانت تمام بر مباشرت نماید و قضیب او را اگر خشک نموده نرم بسایند
و بر بیضه نیم برشت پاشند تناول کنند قوت باه را زیاد کند اگر سرگین او را با بزرکیل طلا کنند بر ورم
بریزد و اگر بر ورمهای صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور کنند بر سوراخ موران فیلا آنکه آنها بزمین بیرون
آیند دیگر بیرون نیایند و اگر بر نقرس گذارند نفع دهد اگر بجهه حامله بخور کنند در وقت حمل آسان
نهد و بیرون آورد بچه مرده که در شکم باشد و همچنین مشیمه یعنی بچه دان را بیرون آورد و اگر در خانه بسوزانند جانوران
گریزان شوند اگر سوخته او را سائیده در بینی سعوط نمایند رعاف را باز دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند
و گذارند تا خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند و اگر با کبریت به خرزه کتان طلا کنند و بسط کنند
بر شکم آب زرد را بخشکاند و بخشد بقره وحشیه و ترکی داغ سقری گویند چهار صنف است اول مها
دوم ایل سیم یحمور چهارم ثیتل و همه اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب نیابند بنسناق
هوا اکتفا کنند و این صنف گرگ و خرگوش و روباه و شغال و حمار وحشی و آهو با ایشان شریک اند اما ایل
ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یا باید لیکن شمه از او در اینجا بیان نمایم او نیز بسهو نمبر است که چون

بقره وحشیه

ماده او بار گیرد از نر میگریزد از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت جوید از فرد است شود بیکدیگر از او
بر سوار شود جمع آید پس چون یکی سوار شود باقی دیگر بوی آب منی استشمام نمایند بجهند و در شاخ
آیند شاخ او مصمت بود بخلاف شاخ باقی حیوانات که مجوف بود بقره وحشیه شلمه بر



حیوانانست به بز اهلی و شاخش سخت و محکم است بطریقیکه خود بچکان خود را از ضرر سباع نگاه
دارد و غیره نگاه دارد و گوشتش با جماع حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش علاج فالج و نفع
عظیم بخشد هر که شعله از شاخ او با خود دارد سباع از وی گریزان شوند اگر خاکستر او را با بوره دندان سون
کنند وجع و درد ساکن گرداند بخور موی او در خانه موش و حیوان و سایر هوام را بگریزاند کل شاخ سوخته او
در طعام زایل کننده تب ربع است و آشامیدن او در میان چیزی از اشربه زیاده کنند قوت
باه است و مقوی عصب و سعوط او در بینی که خون آید دفع رعاف کند طلا اخاکستر شاخ او
که مخلوط با سرکه باشد بثبر طب که مقابل آفتاب و ماه باشد دافع برص است تناول شیر او مصفای
از و موجب غلبه پر خطم است باقی در میم بیاید بقره الماء گاو عنبر است و سر از بحر بر آورد
و چرا کند و الله اعلم بصحة هذا النقل چه اکثر بر آنند که عنبر از دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح بود
سرگین او مقوی دماغ و حواس و دل بود بقره بنی اسرائیل ورا ام قیس و ام عویف نامند
و او گاو ماده کوچکیست و دو شاخش کوچک در رنگست و چون ماده بز خون کرده و در مکان خود

بقره بحر

بقره بنی اسرائیل

قبد انداز دبنی شپش اگر بدست تو آید پوست او را بشکاف و میل در او زن و کتحال نما بچشم
کسیکه در او سفیدی باشد بیاض چشم ببرد اگر این حیوان ضعیف که موی نداشته باشد باید موی بر خود دارد
و ممکنست که شپشه آن کاوی باشد که بهمین شپش از زود در وقت بر خود تهمن بیعند تعبیر دیدن
کاو سفید و سیاه دلیل است اگر فربه باشد بر سال ارزانی و فراخی بود اگر لاغر بود سال گرانی
و قحط کاو زرد دلیل شهرت و خوشحالی و تقره تیره رنگ دلیل سختی است در آخر سال و دیدن نصف
تقره مصیبت دختر یا خواهر بود و اگر تقره دیگری بدوشد با زن غیری خیانت کند و هر قسم حالت که بیند
با تقره خود پس آن چیز به وجه یا دختر او راجع شود و دوشیدن او مال حلال بسیار است و آواز او دلیل



مردمان مشهور که بی ادب باشند و خبر دشمن او کسی است دلیل بیماریست و اگر کاوی بر دوش در آید گفتن در
ان سال بیمار دیدن او در خواب از برای اهل زراعت دلیل خیر و برکت نشدن او را برنگش چنانکه خیل را در باب
خا باید نسبت داده اند اگر بیند که تقره داخل خانه او شده و شاخ زد او را در مال زیان بهم رسد اقصای
کوبند که اکل لحمش دلیل رشن اوست تند حاکم و بی او مالست از برای کسیکه او را ببرد و بریان اکل لحم از
خوشست اگر زن حامله دارد بشارت فرزند نر است نیز بریان او بشارت مغیبست اکل مطبوخ بریان
روزی وارزانی کوبند که عایشه گفت جناب جمل در خواب دیدم که گویا بالای بستم و کاوی فریاد کند
بر سر وی گفتم گفت خواب خود راست میبنی در حوالی تو جنگ شود کشتها افتد گفت چنین شد
روز جمل اگر بیند که تقره شیر گوساله خود خورد زنی بر دختر خود قیادت کند اگر بیند که کاو را
بهدوشد زن آفاره بجوید بقه و بعوضه بقه پشه و تبرکی کورمرچک نامند بعوضه بانکه
بر دارد و بقه آنکه سرخ و بدبو است بر ندارد و او را ملح کویند اکل هر دو از جهت قذاره حرام است و عجایب
المخلوقات او آورده اگر خانه را تعلقه و شونیز بخور کنند هیچ پشه و ملخ داخل آنجا نشود و اگر بناره صنوبر

نغبه

بقه و بعوضه

نیز بخور کنند پشه و ملخ کریزان شوند و بعضی گفته اند هر گاه در خانه سجلت بخور کنند پشه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر
بعلق که زالو نامند یا بعاج یا بپوست جاموش یا شاخ سم شیر بخور کنند پشه گریزان شود و نیز اگر سر
در سرکه نقوع کرده و در خانه بپاشند پشه و ملخ که زایل شوند و اگر برگ حنظل را در سرکه نقوع کرده
و در خانه بپاشند پشه و ملخ گریزان شوند اگر کندر و کبریت و زوفا و منیعه با بر شاخ قب طلا
کنند و این شاخ را وقت خوابیدن نزد سر خود گذارد پشه نزد او نرود بدانکه پشه دو صنف است
یکنوع شبیه کنه است عیب کن با پیاد او خفیف است و رطوبتش ظاهر در عراق عرب شلوام او را



جرجس گویند جوهری گفته که او لعلی است در قیس در خلقت شبیه بفیل است
چه خرطوم دارد و تفاوتیکه هست آنستکه فیل را چهار دست و پا است و پشه را
شش پا و چهار پر خرطوم فیل مصمت و از پشه مجوف و نفوذ کند و هر گاه
بر جسد آدمی بنشیند تا خون او را بمکد فرو برد بجوف او و هر گاه بر عضوی از
اعضای آدمی رود همیشه بر خرطوم خود قصد میکند که سوراخ نماید جسد و
مسامات او را تا بیرون آید و حرص و بیتابی پشه است که خون را میمکد تا آنکه تر کند و بمیرد یا حاجت نشود از طیران
و این سبب موت اوست و از عجایب کار او آنستکه یکشد شتر و غیر او را از ذوات اربع اش در صحرا مقعد
مرده او را هر جانوریکه بخورد بمیرد بدانکه اگر کسی را پشه بگوش رود یا کار تشکی پیش آید و در گفتن آن نقصان
طلب گذارد بعد از نماز سه نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش او بیرون آید و کار او
ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده بودم که خود دیدم حضرت سید کاینات دو قدم حضرت امام
حسن ع و امام حسین ع را بر روی دو قدم مبارک خود داشت پس آن وقت آنحضرت تعلیم اینها خواند
خواند که خرقه خرقه ترق عین بقه پس آنحضرت دهن مبارک او را ببوسید و فرمود بار خدایا دوست دارم او را
که من او را دوست دارم بدانکه خرقه یعنی ضعیف نزدیک خطوه و ترق یعنی بالا رو و دو چشم کنایه از
کوچکی چشم اوست خبر مبتدا محذوف تقدیرش جد عین بقه بعضی از اهل مغرب بجهة افسون پشه
و غیره گفته اند که بنویسند در ارکان خانه گذارند سوی در خانه فوکزه موسی فقضی علیه قال هذا من عمل
الشیطان انه عدو مضل مبین عطشیش عطشیش مت ایها البق عطشیش عطشیش رحل ایها البق
الا انغضب الله علیک کما غضب علی رحل القاضی و کیله بلح و پشه گریزان شود و دیگر از خواص ملح
هر گاه او را سائیده در سوراخ ذکر ریزند عسر البول را بر طرف کند تعبیر دیدن پشه در خواب
دلیل دشمنان ضعیف است و نیز دلالت کند بر همی و غمی که مانع خواب بود و بر
بفتح باء اول و کسر باء دوم پلنگ و ببر کی بو نامش خوانند گوشتش حرام و او با شیر معاند و دشمن

بقه

نغبه

ببر

وی بود و اورا بر بدو فراتی مانند باده و از باد پا دیگر دو لهذا چون باد و زد کسی قدرت صید او ندارد
بیا باشد که بدو فوند یا با اسب بگیرند و در قفس بازی کنند و با کودکان مونس سازند بار ام شود
و بیرون آیند و اکثر بر درخت کافور انس گیرند و نزد آن درخت باشد و مفارقت نکنند و کسی
قادر نباشد که چیزی از آن درخت را کافور فرا گیرد لیکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و آنوقت را
میشناسد پس در وقت مذکور نزد آن درخت آیند و کافور فرا گیرند از جمله خواص او اگر زهره او در سرسام



و بیرسام... مالند سود... طلیکه با بت ممزوج نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن بردارد هرگز بار نگیرد و اگر آبستن
باشد اسقاط حمل وی می شود اگر قاب پای او را بر دست بندد حامل وی هیچ تعب نکشد اگرچه
بیست فرسنگ راه رود و هر که بر پوست او نشیند حب القرع از وی بیفتد **فصل دویم** در باب پیوره

بیرزون اسب نر که پدر و مادرش عجمی باشد کنیتش ابو الاخطل باشد خصیه آنکه گوشت اوست بود بخلاف



اسب عربی که شیر گوشتی بود و صاحب منطق الطیر گوید که برزون میگوید بار خدایا قوت روز بروز بمن ده جو ...
گوشت و مکروه از جمله خواص او آنکه برزنیکه خون او بپاشد هرگز بار نگیرد بخور سرگین او بچه را ... و بچه از بیرون آید
اگر سرگین او سوخته سعوط نمایند قطع رعاف کند و اگر بر جراحت پاشند خون او را باز دارد و تعدید بدن او ...

دلیل خصومت و بعضی گویند دلیل پسر یا مرد عجمی و مرد از بی جلال عاجم باشد و بعضی بزن تعبیر نموده اند اگر
بیند که بروزن او را از مرد زنش مطلقه شود اگر بیند که ضایع شد زنش بمیرد کند **فصل سیم** در باب چهارم
بیرغوش کبک ذبرکی بره مانند اکلش حرام و قتلش بر محل و محرم حلال در حدیث آمده که
مردی کبک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود که دشنام مدهید که او بیدار کنند است
بجهت نماز صبح از ابوذر غفاری منقولست که پیغمبر خدا صلعم فرمود



که هرگاه کبک ترا بر بجاندیدی حاجت فرا گیر و بر وی هفت نوبت و آیت و نامها
الا فتوکل علی الله بخوان پس بگو ان کنتم مومنین فلقوا شرکم و اوکم عنا پس آب ورا ذغرش خورد و بپاشد
که بفراغت خوابی خواهید حسین بن اسحق گفته که حیله در دفع براغیث آنکه جزوی از کبریت زرد و زید
در خانه بخور کنند همه کیکها از آن شوند و بمیرند و نیز اگر در خانه گودالی بکنند و برگ دفلی در او بریزند
مجموع آنها در آن جمع شوند پس خاک در او ریزند که همه در زیر خاک بمیرند و یکی گفته که طبوخ شونیز را
در خانه بپاشد که قاتل براغیث است و نیز اگر در خانه موی اسب عتیق با پوست نارنج بخور کنند هرگز
براغیث تا در آنجا نه عود نکنند اسب عتیق آنست که پدر و مادرش عربی باشند بخلاف برزون باید آنکه
اگر کیک بگوشش است کسی رود خصیه چپ او را بجنبد که کیک بیرون آید **تعبیر** دیدن براغیث
در خواب دشمنان ضعیف‌اند که طعنه زنند کان باشند و بعضی بر دم او باشد تعبیر نموده اند ما
جابر گوید که کسی که در خواب بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم **برّاق** اسمیست که حضرت
مقدس نبوی صلعم شب معراج سوار شده بود و اشتقاق او از برق است زیرا که سرعت وی مانند برق است



از استر کوچکتر و از حمار بلندتر گام بر جائی نهد که نظرش وی افتد و لهذا بیکقدم آنرا باسمان اول رسانید

بیرزون
بیرغوش
تغب
براق

بلبل

و عقب استخوانرا در بهشت قدم صحیح کند بلبل معروفست گویند سلیمن ع روزی بر بلبلی گذ
که بر بالای درختی جولان میکرد



و سرود میجنبانید آنحضرت
خود پرسید که میدانید که
این بلبل چه میگوید گفتند خدا
ورسول اعلم اند آنحضرت
فرمود که میگوید امروز
نیم خرما خورده ام و خاک بر
دنیا کرده ام از نجتری در تفسیر
این آیه آورده و کاین من دابة
لاتحمل رزقها الله گویند مراد
بلبل است که قوت اختکار نکند ذکر او در باب سین در عندلیب بیاید

بوم

بوم جغد و بعضی گویند و بترکی بایقوش نامند کنیت ماده ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل گویند
جهة آنکه شب تا صبح نخوابد و با شیانه مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها بیرون آرد و بخورد
و در شب هیچ مرغی تاب و توانائی او ندارد تا در روز طیور او را ببینند مبادرت برقتل او
نمایند و او را بکشند از جهة عداوتیکه میانه او و سایر طیور است صیادان او را در برد هم
تا طیور بر سر او جمعیت نمایند و در انزمان ترکان بزرگ او را سار دوقوش و کوچک او را بایقوش
نامند و از اکاذیب عربست که چون انسان بمیرد یا کشته شود روح از بدن او مفارقت کند بصورت بوم
بر قبر او نوحه کند از جهة مفارقت



جسم جاحظ گوید که بوم در روز
بمیرد بگمان آنکه از حسن و جمال ایک
بدانکه اکل جمیع انواعش حرام است
چشم زخمی بدو خورد
از جمله خواص او آنکه هر گاه او را
ذبح کنند یک چشم وی مفتوح و یک
مضموم ماند اگر چشم گشاده
مانده را در زیر نگین خاتم نهند
هر که در دست کند خواب نبرد
مادام که در دست وی باشد و اگر چشم بسته را در زیر نگین خاتم گذارد و در دست کند همیشه در
خواب باشد طبری گفته اگر عین مفتوحه با مضمومه مشتبه شود هر دو را در آب اندازد آنکه بر روی
آب آید سهر بود و آنکه در زیر آب بماند منومه هر کس گفته که اول بوم را بگیرد و در دست چپ ن
خوابیده گذارد و هر چه را امروز کرده باشد بگوید اکتحال زهره او و فع ظلمت بصر نماید و دل او بزنیه
بزرگ هر گاه در پوست گرگ بسته با خود دارد از سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ چیز نترسد اکتحال از
پیه کبد او ظلمت بصر را در نظر او روشن گرداند در شب چیزها را ببیند چنانچه در روز و دو نصفه ببند
یکی نام المتخلقه بخاصه ان بجانب خود کشد باقی خواص او در نامه نماید تعبیه دیدن او در خواب دزد
مکار یا ملک ستمکار مهیب بود که از رعایا هیبتی واقع شود که در عقب او دفع خوف شود و گاه

نغبه

بعوض

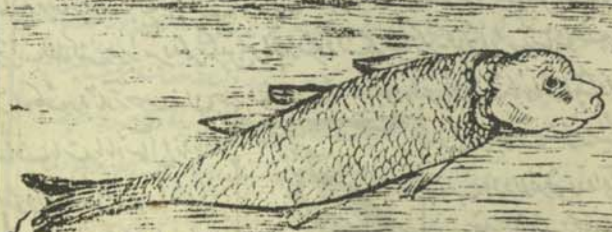
او را برد و خوش نیت کنند والله اعلم ابوقیر بعضی گفته اند که او مرغ سفیدیست که هر سال جمعی از آن
در وقت معین بکوهیکه او را جبل الطیر گویند بیایند و آنکوه قریب به نیل مصر است تقرب الصعید
که بلده ایست ماره والده ماجده ابراهیم علی نبینا و ع است پس طیور بجبل مذکور آیند و خود را از آنکوه
آویز مدد و در آنکوه روزنه ایست که هر یک از آن مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه کنند و بعد از
آن از روزنه بیرون آیند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را بشویند و بیرون آیند و از جائیکه آمده
برو ند تا آنکه یکی از آن طیور سر خود را روزنه کند و چیزی از آن روزنه بدو چسبد پس آن مرغ آویخته بماند
و چندان اضطراب و فریاد نماید تا هلاک شود و معلق بماند و بعد از آن مدتی بیفتند و چون



از آن روزنه بچسبد
و هیچیک از آنها از مکان
طیور دیگر فی الحال برگردند
ابوبکر موصلی گفت که از ائمه آن
دیده نشود تا سال آینده
جون سال زراعتی شود دو مرغ
اهل این بلاد شنیده ام که
بمرغ و اگر قحط گردد هیچ
بدان روزنه چسبد اگر تسقط
مرغ
بروزنه نچسبد والله اعلم

تنین

باب سیم در تاء معجمه مشتمل بر یک فصل فصل اول در تاء مفتوحه تنین مار بزرگ و
بعضی گویند که او نوعی از مار است و اشد از کوسج است که در باب کاف خواهد آمد بر دندان او در
تیزی مثل نیزه باشد در طول مثل درخت خرما و چشمهای سرخ دارد چون برق درخشان و دهن وی گشوده
و جوف وی فرسخ بود و هر گاه بحر کت در آید دریا بموج آید و از آب برون هر چه بیند بخورد چون فساد بسیار
ملکی او را بدریا اندازد پس بدو آب بحر نیز چنان کند که با دو آب بیرون بدانش نبرد کشد و حق بجانه و تعالی



ملکی فرستد تا او را برداشته و میان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اژدهائی دیدم که
طول او دو فرسخ بود و لون او مثل پلنگ بطریق ماهی فلس و دو بال داشته سر او مثل سر آدمی و مثل پلی
دو گوش در نهایت درازی و دو چشمش در غایت تدویر با تفاق غیر ماکول اللحم است بعضی گمان داشته اند که
اکل او مورث انجماد است هر گاه خون او را بر قضیب طلا کنند و بازن مباشرت کند لذت عظیم بخشد

بغبغ

دیدن او در خواب دلیل پادشاهیست اگر اژدهائی دو سر و سه سر ببیند بشارت بزرگی باید اما اگر بیمار اژدها ببیند
دلیل موت او است از رؤیای معتبره است که زنی در خواب دید که اژدهائی از و متولد شد فرزندی بهمن گیری از و
متولد شد چرا که اژدها خود را میکشد در حال راه رفتن تمّ مرغیست مانند بط در از منقار گردنش دراز تر تمّ
از اردک اکلش حلال تنوط دارکوب بفتح و ضم راو هر دو جایز است نوعی از گنجشک بود اصمعی گفته تنوط
که او را بدین اسم جهة آن مسمی کرده اند درختی که آشیان کند جوجه در آرد که خود را از زیر آویزد همیشه
چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش آید اکلش حلالست اگر با کارد او را
ذبح کنند از خونش بکشتی بهند اگر



نماید اگر زهره او را با شکر درستی عرق نماید اما اثر
کو ساینده بکودکی دهند که بد خلق باشد خلق نیکو بهم رساند
او آویزند چون قسمی زاید النور و اگر استخوان او را بر کودک
باشد آنکه کودک در تمام عمر در نظر مردم محبوب نماید اگرچه کریه منظر باشد تیس بز نر تیس
اهلی و وحشی در از ریش ترکان او را تکه خوانند جمیع بدنش مثل زیر بغلش متعفن است اگر زبان او را بر



صاحب ربع ببندند یا بر سر صاحب صداع آویزند هر دو صحت یابد اگر سر بز
او را صاحب طحال بدست گیرد در خانه که او باشد بپا و زیر ند
چون سر بز خشک شود شفا یابد اگر جگر او را در وقتیکه گشته باشند
از آب و در گوش چکانند که درد کند ساکن شود اگر قاب پای او را
ساینده بپاشانند تنتیح باه کند اگر بول او را بجو شانند تا غلیظ شود و شکر داخل کنند و در حمام
بر جرب طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک که بسیار گریه کند گذارند ساکت شود و فصل دوم
در تای مکسوره تدرج بروزن جرجر مرغیست مثل دراج در باغها و بستانها تنها میباشد و قتیکه هوا تدرج



صاف باشد یا باد شمال وزد با صوت طیبه نغمات منقوعه میسراید و فربه
بلشود اما وقتیکه هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز و
کسی شنود و در خاک نرم خانه سازد و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشت
افضل لحوم طیور است اکل او قوه باه را زیاد کند و قسم بهتر آید گویند ملیح است و در زمین خراسان و
فارس میباشد اکلش حلال اگر زهره او را در بینی لوانند خفیف العقل و صاحب ماسولیس سعوط نمایند شفا
یابد و اگر گوشت او را بر بانگر ده سه روز متوالی شاو لنمایند بشرطیکه گرم باشد بهمین حال ضیقت دید متوح تمسح
نهنگ و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است و از عجیب حیوانات است چه دهن فراخ دارد و شصت

دندان در فک اعلی و چهل در فک اسفل و میان هر دو دندان کوچکی دندان کوچک بیست مرتبع در زو سیگر
دندان راهن بر هم نهد و دندانها بعضی در میان بعضی در آید و او را چهار پای و دم طویل و زبان طویل
باشد و پشت او شبیه ظهر لاک پشت بود که آهن را او کار نکند و این حیوان همیشه در نیل مصر
زعم جمعی آنکه در دریای سند نیز ملیاشد و او نعایت صاحب قوتست و در میان آب او را تمیون
گفت مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود طولش دوازده ذرع و عرض دو ذرع با بشتر خرتب که سرا
بدر و چون خواهد که با ماده خود جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود
چون فارغ شود بگردانند و بچه کو ماهی ملست و پا قدرت بر گشتن ندارد و پشتش خشک شود اگر بر این حال با



همیشه چنین خواهد شد تا بر گردد و در بر بیضه نهد و آنچه در بحر افتد نهنگ آنچه در بر ماند سقنقور زغیا ب
امراو آنکه او را مخرج نیست بلکه هرگاه جوف وی پر شود بجانبی بر آید دهن بازد مرغیکه او را قطقاط
گویند بیاید و آنچه در دهن او ست بخورد او تقذا رسیده باشد و نهنگ برخت و شبیه اوحیز
در ذکر یا گذشت او را شصت دندان و شصت رگ است و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد
و شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او را هشتاد دندانست چهل در فک اعلی و چهل در فک
اسفل و همیشه فک اعلی متحرک و اسفل ساکن و بدترین سباع چهار ماه در زیر آب پنهان بود در
زمستان از آنجمله سگ دریائی دشمن او ست پس چون نهنگ بخوابد دهن خود بگشاید سگ
بحری خود را گل آلود و خشک میسازد و بخبر در دهن او در می آید و روده های او را میخورد بعد از آنکه او را
کشت جوف او را شکافته بیرون می آید و راسو نیز با و همین کار میکند غیر ماکول اللحم است چشم راست
او را بر چشم صاحب ربع ببندند و چشم چپ بر چشم چپ صحت یابد اگر بز را در گوش گذارند درد را

ساکن گردانند و اگر از ان قطره در گوش مداومت کنند کری را نفع بخشد و اگر با موم خمیر نموده در چراغ فتیله
کنند در هر نهری که برافروزند برقهای وی همه بمیرند اکتحال زهره وی زیل بیاض عین است اگر خرچنگ را
زندان او را در جانب راست خود دارد قوه جماعش زیاد شود و دندان اول جانب چپ او را اگر بر
صاحب قشعریره بندند لرزه وی ساکن گردد جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از
پوست او بر پیشانی قوج بندند بر همه قوچها غالب آید و همه را بگریزاند اگر پیه گرده او را بشکم او بمالند
و اکتحال نمایند بیاض عین را ببرد و بوی مشک بود **تعبیر** دیدن نهنگ در خواب دلیل
دشمن مسلط شده است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند که دلیل دزد صاحب مکر و
فریب است **فصل سیم** در تاء مضمومه تلنشه مرغیست که او را اصفاریه گویند و در صحار
چاید **باب چهارم** در ثاء مثلثه مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در ثاء مفتوحه ثور
و ترکی اوکوز گاو نر گویند و ابو العجل از خواص آنکه هر گاه دو برابر ده جهد و بعد از نزول بول کند هر که
از آن کحل بردارد بر خود طلا کند قوه باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشک نموده با نبید یا با شکر
و گلاب مخلوط سازند و بر فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را نکهه را اشنه
بر خصیه وی بندند نشاط راه رود و بسرعت زمین بشکافد و اگر بینی او را بروغن گل چرب کنند صرع
شود و اگر بول او را بر آهن نویسند اثر کند تا آنکه خوانده شود سایر خواص در ذکر بقر گذشت **تعبیر**
دیدن او در خواب دلیل مرد بزرگ شده بدالباس کثیر النفع و معین امور است باشد که دلالت کند
بر جوان نیکو و نیز دیدن او دلیل زیاده شدن نفقه و معاونت بر کارهای صعب بود خصوص بجهة
ارباب زراعت و گاه ثوبت او دلیل بلاهت و غفلت بود و گاو ابلق دلیل مسرت و فرح و گاو سیاه



دلیل شفای بیمار نیست و باشد که دلیل خوب بود **فصل دویم** در ثاء مضمومه ثعبان

تعبیر

تلنشه

ثور

تعبیر

ثعبان

بعضی

بعضی اژدهایی هایی بزرگ و این در غیر مصر نباشد چه آن اژدها خدا تعالی عصا موسی را اژدها گردانید
و اکثر خواص او در باب حیه ها باید نقل است که عبد الله جدعان در اوایل سن مردی درویش بی چیز و
خاک نشین بود با این حال مرد شریر بود که با همه کس خبث و جنایت میکرد تا آنکه جمله خویشان از او
وی شکایت آمدند و پدر از وی رنجیده از نزد خود براند و قسم یاد نمود که هیچ وقت نزد خود راه ندهد
پس عبد الله از خلق مایوس گشته در شعاب مکه میگردید و آرزوی مرگ مینمود تا روزی در اثنای آن
نظرش بشکافی از کوه افتاد گمان برد که در او ماری است نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بکشد
و از مشقت دنیا راحت یابد پس در آن شکاف در آمد اژدهای بزرگی بنظر وی در آمده و چشم او چون دو
دو چراغ برافروخته میشد پس اژدها بر او حمله کرد و پیش رفت بگرد سر وی در آمد و حلقه زد عبد الله قدم پیش
نهاد اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در او تأمل نمود دریافت که مصنوعست که استادان



صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته اند هر دو چشم وی برداشت و از دو پاره در هم شکست و در پیش روی
خانه دید در روی در آمد در آنجا نه چشمهای طویل که در طول و شکل آنها ندیده بود بر بالای تختها افتاده
و نزد سر هر یک لوحی از نقره که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند
که آخر ایشان حارث بن مضاض صاحب غزنه طویله بود بر بالای هر یک از ایشان قباهای
منقش دید که دست کسی بدانها نرسیده بود و از طول مرور شکل دیگر دیده و در هر لوح مواعظ
چند ثبت نموده بودند هشام گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر او سطری چند که بعربیه مرقوم بود که معنی
آنها بفارسی اینست که من نفیله بن عبد المدان بن خشرم بن عبد یابل بن جرهم بن قحطان بن
هود نبی الله ام که تا پشت آنحضرت میرسم و پانصد سال زنده بودم و قطع مسافت تمام بورزمین
نمودم در طلب ثروت و پادشاهی هر چند علاج نمودم هیچ چیز از مرگ مرا خلاص ننمود تا آنکه الحال در زیر زمین

مسا

مسکن دارم پس عبدالله بعد از ملاحظه این احوال در وسط خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت احمر و مروارید و نقره
و زبرجد مشاهده نموده بعضی از آن برداشت و در غار را بسنگ استوار نموده نشانی کرده تا وقت حاجت گم نکند
و آنچه از اموال بود نزد پدر و سایر اقوام آورده و ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان مهربانیها بجای آورد و با جوال
عما بر رسیده و همه آن اموال مذکوره در راه خدا تعالی صرف نمود و تعمیر قناطر و مساجد و نفقه درویشان
و حق مستحقان میرسانید و دوستان را فیحا با سایر خلق انواع احسان بجای میآورد تا روی بعقبا آورد

ثعلب

ثعلب روباه و بترکی تولکی گویند و او خایفترین حیوانات است و گریزنده و سیر کننده
پر مکر و حیله است از حیله اش حکایتها که دارد با سباع کتابها میکرد و از جمله حیل او در طلب روزی
خود را بیرون می اندازد و شکم خود را پر باد میکند و پایها بالا دارد و بر پشت افتد تا آنکه هر که از نظر بر
وی افتد گمان برد که مرده است در اینحال اگر حیوانی نزد او آید برجهد و او را صید کند و با سگ شکاری
نیز اگر این حیله بکار برد در مثل گویند که روباه را گفتند که بچه جهة است که دویدن تو زیاده
سگ است گفت بجهة آنکه من بجهة نفس خود دوم و او بجهة دیگری و از نشان او گشت و حیوانیست که بسرگین سگ
او نمک آن هش و حیوانات که زیر آن شوند چه بدبوتر از سرگین حماریست که اشتها ... در باب جا نماید



هر گاه در برج کبوتر آید اگر سیر باشد همه را بکشد و بگذارد
هر وقت که گرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت
رسد اگر او را گره بلند بدور و بدن خود بخار را محفوظ
سازد بر او سرگین بیاندازد و بول کند تا خارپشت از تعفن آن
منبسط گشته شکم نمودار گردد و خار هر گرد و پس روباه شکم وی
بدندان پاره کند و بخورد و عجب از این آنکه هر گاه کیک بسیار در پوست او در آید بعضی از پوست خود را
بدهن گیرد و میان آب در آید آهسته آهسته به آب می نشیند تا آنکه کیکها قاطبه از او دور شوند و بر روی
آب بمانند پس خود را از جنبانیدن ایشان نجات داده از آب در آید و بگریزد و چون گرگ بطلب بچهای وی
آید او برگهای پیاز کوهی که مشهور به پیاز عنصل است در در خانه نهد تا گرگ بوی آن شنود
و بگریزد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند که او را
دو بال از پر بود و چون کسی نزد او رفتی بالها را جمع کردی و هر گاه دور شدی بپهلوی خود منضم ساختی و
دیگری گفته که روبهان در زمان سابق با هم بودند محمد بن زکریا نقل کرده چنین حکایت نمودند که شیری
و روباهی و گرگی مصاحبت بصحرا بجهة صید رفتند و آهوئی و خری و خرگوشی صید کردند
گرگ را گفت صیدها میان ما قسمت نمای گرگ گفت این قسمت روشن است که خر حصه تست و خرگوش

از پدرم معاویه یعنی روباه و آهو از آن من شیر از این قسمت موافق مزاج نیفتاد غضب برآمد و مستولی شده
سر گرگ بکند و دور انداخت پس بروباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای گرگ چه جاهل بود و علم قسمت
قسمت نیکو نداشت روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهرتر از آنست که بیان کنم خر چاشت تو
و آهو را عشا تناول کن و خرگوش را میان هر دو بخور شیر گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده بعلم
قضا این قسمت از که آموختی گفت از سر گرگ که از بدنش جدا افتاده ابن جوزی در حلیه آورده که شیر بیمار شد
همه سباع بعیادت او رفتند سوای روباه گرگ نزد شیر نمامی نموده که روباه نیامد شیر گفت چون بیاید
بخاطر من برسان پس روباه نزد شیر آمد و او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم که ملک بیمار است
بطلب دوا رفته بودم شیر پرسید که احتیاج چه دوا تجویز نمودند گفت مهره ساق گرگ پس شیر بچنگال خود
ساق گرگ را بدرید و روباه راه خود پیش گرفت و برفت و بعد از آن گرگ از پیش روباه میگذشت خون از
پاهای او روان بود روباه گفت ای صاحب چکمه سرخ هر گاه نزد ملوک نشینی ملاحظه کن چه حرف از سر تو بیرون رود و
پای از حد خود بیرون ننهی تعجب است در قسمت ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید و روباه صید خارپشت
و خارپشت صید مار و مار صید گنجشک و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحل و او صید
مگس و او صید پشه جمیع علمای شیعه و اکثر عامه برآنند که اکل روباه حرام است از خواص آنکه هر گاه سر او در برج
کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند و دندان او را اگر بر کودک بندند او را از بادیکه عارض گردد نگاه دارد و بجای
دیگر بود و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود زهره او را اگر در بینی مصروع سعوط نماید شفا یابد اکلش دفع جذام
و لقوه بود و طلا به کردن خته او بپای صاحب نقرس نافع بود و درد او ساکن شود اگر خصیه او را بر کودک بندند
دندان وی بآسانی برآید و در خواب نترسد نشستن بر پوست او انفع اشیا است مر سایر کسانی که رطوبت
بر طبع آنها غالب است خون او را اگر بر سر کودک مالند موی بیرون آید اگر چه کل باشد و اگر آدمی بر خود دارد
حیله هیچ محیلی بر او کارگر نکند پشکل او اگر بر پا نکرده وصلا به نموده اکل نماید رفع و دفع باد کند اگر ذنب او را
او را بر مصروع آویزند صحت یابد اگر بر صاحب سپرز بندند وجع را ساکن کند و شفا دهد هرمس گفته که هر گاه
کلب متبعین یعنی هر دو گرده او را بدست گیرد از سگ نترسد و فریاد بر او نکند اگر گوشت او را بر خوگی که
بر گردن برآید بندد وجع او را ساکن کند قضیب او را اگر بر سر او بزند صداع نافع بود زهره او را
اگر بر طلا مالند زنگ و مانند زنگ مس شود خصیه او را اگر برو میکده زیر گوشت هم بسته باشند طلا
کنند نفع کند هر گاه یک مثقال از جگر او با شراب مخلوط ساخته بنوشند فی الحال سپرز بر طرف
کند پیه او را اگر برو ستو پا طلا کنند زنگ سپر و ایمن گردد و اگر مغز سر او را با ورس و آب کتان که
که در بینی میباشد مخلوط نموده بر سر طلا نماید کچلی و ریختن مو را نفع بخشد و موی او را بخورد هر کی

پوست او باشد کیکها جمع شوند و اکر وزن در سمتی خصیه او خشک و صلایه نموده بیاشامند قوه باه
و نعوظ را زیاده کند اکر سرکین او را با کلاب مخلوط ساخته در چین و ماتبرت بر جلیل طلا کنند
آنمقدار که جماع خواهد بکنند بدل بیاید و بیه کرک بود تعبیر اکر در خواب بیند که با روباه بازی مکنند
او را زنی دوست دارد و اثر نیرا بعضی کویند که روباه مرد ستمکار عیار فریبنده بود اکر با او
منازعه کند با قرض دار خود منازعه نماید اکر بیند که کوشت او را میخورد او را بیماریست که چون
کوشت روباه خورد شفا یابد و بعضی کویند روباه دشمنی است از جانب پادشاه بیهوده کویند
دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است نصاری کویند اکر بیند که روباهی او در خواب انکشت
بزن او رحم بند رسد تا آنکه قولش قبول کنند اکر بیند که تیر روباه میخورد از مرض شفا یابد اکر بیند که
با او جنک کند با اهل خود جنک کند باب پنجم مشتمل بر دو فصل فصل اول در جاموس
جاموس فارسی معرب است حیوانیست در کمال قوت و شدت و با اینحال خائف ترین



مخلوقات است اکر شیر او را بکزد دیکری نیز در وخود را بآب رساند و با غلط جسمش سرکی او بمرتبه ایست که اکر
راعی وی او را نامی کذارد و بهر مرتبه سه کره با آن نام طلبد اجابت کند و بپا بد شیر از و تا بدو رسد و در
طبع او کثرت میل است بوطن خود و شب نخوابد و حراست خود و اولاد خود نماید اکر دایره سازند
جمعی در درون دایره روند و بر محیط دایره جا یابش نخوابانند بنحویکه سرهای ایشان بیرون دایره باشد
پس این دایره بجهة تجمع مثل حصار قلعه باشد از پاسبانان چون شیر شاخ بزیر دیکر زند که
مغلوب شود در میان در آید تا وقتیکه قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید و طلب خصم
آید و شاخ زند تا غالب شود و اکثر میان آب تا بلنی فرو رود و از جمله خواص او آنکه خانه را بپوست او

بخور کنند پشه کریزان شود و اکل کوشت وی مورث تبلیش بود و اکر پیه او را بنمک اندرانی مخلوط ساخته
بر کلف و برص و جرب طلا کنند شفا یابد ارسطاطالیس کفته که در دماغ سر او کرمیست که
که هر که با خود دارد و هر کز نخوابد مادام که با وی باشد باقی در خواص بقر کذشت تعبیر دیدن او در
خواب دلیل مرد شجاع جلد است که ترس از احدی که متحمل از آزار مردم شود و اکر زنی او را در خواب
بیند که از شاخ جابش دارد و پادشاهی شوهر کند و اکر شوهر دارد این خواب نتوانه کار شوهر شود جان
مار سفید است و بعضی کویند مار کوچک است حق سبحانه و تعالی در صفت عصای موسی ع فرموده کانها جان
الی قوله تع و هی حیة تسعی ابن عباس کوید چون موسی ع عصا بینداخت اژدهائی شد دهن کشاده
فک اسفل بزیر قصر فرعون و فک اعلا بر بالای نهاده ریق وی هفتاد کز بود بقدر یکمیل از
زمین بلند شده بردم خود بایستاده در روایت دیکر آنکه قبه قصر را میان دو دندان خود کرفت
فرعون از قصر بکریخت چهارصد مرتبه او را اطلاق واقع شده تا آنکه همیشه پنهان از مردم بقضاء
حاجت میرفت در آنروز بیست و پنجهزار کس از آن رو زمردند و بعضی بعضی دیکر را کشتند جدی
بز غاله نر و ترکی او غلاق کویند اکلش حلال و کوشتش اندک حرارت با رطوبتی دارد سریع الهضم



است کویند بز غاله سرخ و کبود بهترست اما مورث
قولنج است مصلح او عسل است بسیار فربه و خوب نیست
زیرا که دیر هضم میشود کوشت هر نوع بزیکه باشد اکل او
هر صاحب دمل را نافع است اکل لحوم وی در زمستان
بد بود و در تابستان نیکو و در باقی فصول متوسط بود

تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است بز ندوح موت اولاد است خوردن بریان او
دلیل فرزند نرینه است اکل ذراع او نجات از هلاکست خوردن از پهلوی او و چیت او هم و غم است اکل او
از نصف اعلا تا ناف دلیل زن و دختر و نصف اسفل دلیل پسران باقی در حرف حا بیاید جراد
ملخ و ترکی چکرده که جمعش جراده اکلش حلال و بانواع بعضی بزرک جثه و بعضی سفید و بعضی سیاه و سرخ و
بعضی زرد دیکر های او چون از بیضه بیرون آید او را دبا کویند چون بال برآرد غوغا نامند بعد انچه نر است
زرد رنک شود و آنچه ماده است سیاه در سنکلاخها و جایهای سخت که آدمی در او کار نکند بیضه نهد و او را شش
پای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب و اطراف پایهایش شبیه منشار است و جهت او کتابت تا بعلش
و سردار خود است چون نحل که بطریق لشکر جمعیت کنند و بهیئت مجموعی نشر شوند و بجمعیت کوچ کنند
لعاب او سم نبات است بر هر چه نشیند او را هلاک کند ابن عمران کوید ملخی دید بر دو جناح نوشته نحن جند الله الاکبر

که بربال او نوشته بود نحن جند الله الاکبر ولنا تسعه وتسعون بیضة ولو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا وما فیها
یعنی مالشکر خدائیم مارا نود و نه بیضه باشد اگر صد تمام شود هرآینه همه دنیا را بخوریم انحضرت صلعم فرمود
اللهم اهلک الجراد واقتل کبارها وامت صغارها وافسد بیضها وسد افواهها عن زرع المسلمین ومعایشهم انک
سمیع الدعاء پس جبرئیل ع نزول نموده فرمود بتحقیق که دعای تو بنجیر اجابت مقرون گشت پس
خواندن این دعا بجهة دفع ملخ بسیار مجربست طبرانی از امام حسن ع نقل نموده که انحضرت فرمود که من
و برادرم محمد بن حنیفه و بنی اعمام خود عبدالله وقثم وفضل اولاد عباس که بر بال او می چه نوشته است ای از
پدرم حضرت امیرالمؤمنین ع پرسیدم فرمود که از جناب مقدس نبوی سؤال کردم انحضرت فرمود که بر
بال وی نوشته است انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها اذا اشئت بعثتها القوم رزقا واذا
شئت بعثتها بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من و منم پروردگار ملخ و روزی دهنده
وی هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم و اگر خواهم ایشان را بجهة قومی بلا فرستم پس ع بدالله عباس
گفت این علم مخزون و سر مکنونست از فواید عجیبه آنکه چون عمودیه را نزدیک رسید صداعی
عارض شد که در حرب قدرت سواری نداشت اهل عمودیه گفتند که امیر شما را چه میشود که سوار نمی
گفتند او را دردسری عارض شد ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند که بر سر گذاشت درد سر وی
زایل شد پس کلاه را شکافتند چیزی نیافتند پس آستر او را شکافتند کاغذی یافتند که این آیات
برو مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم ذلک تخفیف من ربکم ورحمة یرید الله ان یخفف عنکم و
خلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الآن خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا بسم الله الرحمن الرحیم
حم عسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم
وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم مسلمانان گفتند این شما را از کجا بود و حال
آنکه این آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند آبای ما این آیات را هفتصد سال قبل از بعثت
پیغمبر شما بر سنگ منقوش دیده بودند نوشته جاحظ گفته نیز از ادعیه مجربه بجهة دفع صداع این دعاست
بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک
کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا کهیعص نعمة من نعمه علی عبده شاکرا وغیر شاکر وکم من نعم الله
من کل عرق ساکن واذهب ایها الصداع بعز الله وبنور وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو
السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین
وآله وعترته الطاهرین بنویسند و بر سر گذارند از جمله خواص او آنکه ملخ بریان بجهة عسر البول نافع
است شیخ ابوعلی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را سر و پا جدا کنند و ابدان آنها را با فلفل ابیض و مورد خشک

مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم بخشد و اگر ملخ را از گردن بر صاحب ربع آویزند تب وی
زایل گردد ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع و در نصف بدن او شبیه صدف خرچنگ یعنی شبیه سفال است



و نصف مؤخر خرف ملخیست در
شبیه بعنکبوتست الا آنکه دستهای
و بعضی از وی بقدر زنان
هر یکی را دو شاخ باریک سرخ بود
هر جانب دست دراز آورد
عنکبوت بزرگتر میباشد
گرده بود و بعضی کوچکتر و
چشمهای برجسته گویا از سر
ایشان او تخته و این در بلاد مغرب بود و بسیار است که بریان کرده میخورند و طبع این نوع گرم و خشکست
بهترین انچه از وی خورند آنستکه در فرن بریان کنند دبالی صیبت دافع جذام بود و تعبیر دیدن
ملخ در خواب عذاب بود و دیدن بچه او دلیل مردمان بدخلق اکال او خبر و نعمتست اگر بیند که آنها را در سبوی
کند بدینار و درهم رسد اگر بیند که ملخ طلا بر وی بارید از دست وی پروان شد باز بدست وی آید زیرا که
طلاو هبست که رفته است چون بیارد میباید مردی نزد ابن سیرین آمد گفت ملخی مرده ام گرفتم و در سبوی
گذاشتم گفت نه بزن خود سپردی چنین بود جمل شتر نر و بزرگی از کرگدن وه گویند صاحب حیات
الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که در خراسان مردی بود دعا این یعنی چشم زن در میان جمعی نشسته
بود قطار شتری بگذشت مرد دعا این گفت از کدام شتر میخواهید از گوشت وی شما را اطعمه دهم ایشان



اشاره بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها بود دعا این بجانب آن شتر نظر کرد در ساعت نظر وی اثر کرده
شتر بر زمین افتاد صاحب شتر مرد دانشمند بود گفت حمد خدا بجای آرید و بگوئید بسم الله عظیم الشان
شدید البرهان انچه اعنت همه این کلمه بگفتند بگر دعا این کن نگفت صاحبش گفت بسم الله عظیم الشان شدید البرهان

بعضی

جمل

انشاء الله کان حابس حابس من حجر یابس و شهاب قابس اللهم انی رددت عین حابس جلده وفی احب الناس الیه
وفی کبده وکلیتیه لحم رقیق وعظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئا وهو حسیر پس شتر برخواست و بایستاد گویا هیچ آسیبی بوی نرسیده و چشم عاین درآمد
وحدقه اش بترکید محمد بن سعید بصری گوید که در بعضی ابهای بصره میرفتم اعرابی دیدم که شتری ابلق گرفته
می آمد که ناگاه شتر سه چشاد و بمرد و بار حطب بر زمین ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت یا مسبب
کل سبب یا مولی من طلب رد علی ما ذهب بحمل الرجل و ذهب بقدرة الله تعالی شتر برخواست اعرابی حطب
و بار بر او مرتب ساخت و خواص او در باب الف در ابل گذشت تعبیر دیدن او در خواب ابل گذشت تعبیر
اگر ببیند که شتر بر او حمله کرد با سفیها خصومت نماید و اگر چهار شتر را بکشد بهم ببر بر راه
راست دلالت کند و اگر ببیند که سر شتر میخورد غنیمت بزرگ و ریاستی کند اگر ببیند که شتران اعرابی
میچراند بر اهل بادیه حاکم گردد و اگر دو شتر ببیند که جنگ میکنند دو ملک بجنگند اگر ببیند که اشتر را سر برید بر
دشمن غالب گردد و اگر ببیند که از پشت اشتر افتاد بفقر رسد اگر ببیند که شتر را بنیزه زد بیمار شود اگر قطار
شتر ببیند که بعضی در پی هم میرفتند دلیل باریدن بارانست اگر ببیند که شتری سوار گردید متحمل بار گناه گردد
اگر ببیند که بختی سوار شده سفر دور بارامی واقع شود و بخت و دولت روی کرده و گاهی بر مسکن
کشتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاهی بر زوجه و گاه بر حقد و حسد بعد از زمان دور و باشد که
دلیل بر حضور باد رنگ و احوال بود برای کسی که استعمال بکاری نماید و باشد که دلیل حج و
روزی و فواید بود و بختی دلیل سختی و خلوت جستن از مردم و اصحاب سفرها و مثل تجارت در بحر و بر
و غربت افتادن و اندوه و اسیری و صلب احوال جلکاه نوعیست از حیوان که از ماهی و جلکاه
مار متولد میشود و اگر ذبح نمایند خون بیرون نماید بهترین علاجها است بجهت فربه شدن زن





هرگاه استخوان او را با گوشتش بخورند چه استخوان در کمال نرمیست
جلاله هر حیوانی بود که نجاست خوار شود گوشتش حرام میشود و جلاله
باید که او را جائی ببندند تا پاک شود چهل روز گاو را و بیست روز گوسفند
را ده روز مرغ خانگی را و ماهی را یک روز جبهه بروز ان
جعفر خرس ماده را گویند چون وضع حملش نزدیک شود رو بنقرات
بنات النعش کند و اولادش بیاشوند در اول ولادت پاره
گوشتی از وی باید از خوف مورچه او را از موضعی بموضعی نقل نماید
و سابا باشد که اولاد خود را گذارد و بچه قطار ببرد باید لهذا اعراب در امثال خود گویند که فلان احمق

من جهبر باقی احوال او در ذکر دبت در باب دال بیاید انشاء الله تعالی **فصل دوم در جن مشهور**
جن پری اجسام هوائیه اند که قادرند بر هر شکلی باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنفند جن
صنفی مثل حیات و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مانند بنی آدم و ایشان مکلفند
و بر ایشان حساب و عقاب و ثواب بود و اجماع کافه اهل اسلام است که پیغمبر صلعم بر جن و انس
مبعوث است و نیز آنحضرت فرمود که بعثت الی الاحمر والاسود چون عنصر نار و هوا غالب
بر آنهاست که خلق الجان من مارج من نار احمر اشاره بدیشان و خاک تیره بر اینها غالب اسود
کنایه از آدمیانست که خلق من تراب و شاید تقدیم حروف گوید که تقدیم جنیان بر آدمیان تنبیه بر آن رفعت



ایشانست شاید که باعتبار تقدیم خلقت ایشان بود چنانچه در آیه وافی هدایه و ما خلقت الجن و
الانس الا لیعبدون پس این از قسم تقدم بزمان بود و گروهی از جنیان استماع قرآن نموده
بآنحضرت ایمان آورده چون نیز قوم خود رفتند و گفتند که خواندن عجیبی شنیدیم که دلهای ما بآن
اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی در کلام خود یاد نموده آنجا که فرمود فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا الایه
در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت ماکول طلب نمودند پیغمبر صلعم فرمود استخوانیرا که برو نام خدا بخوانند ماکول
شما گردانیدیم و سرگین را علف دواب شما و لهذا ممنوع است که باینها استنجا نمایند با استخوان و سرگین
و نیز در حدیث آمده که در مایده گوشت را از استخوان خالی نباید کرد چه جن را در او نصیبیست باید استخوان
که دندان بر آن نرسانیده در سفره نگذارند و الا آنکه بهتر باشد از آنجا نه برند انس بن مالک گوید که با
رسول الله صلعم از کوههای مکه بیرون آمدیم مرد پیری دیدیم تکیه بر عصا خود نموده بر آنحضرت
سلام کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز داده فرمود که براه رفتن جن میماند گفت بلی پرسید که
از کدام جنی فرمود که من هامة بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم آنحضرت فرمود نمی بینم میان تو و ابلیس مگر دو پدر
گفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو گذشته گفت همه دنیا را خورده ام مگر اندکی از دنیا را دیدم

روز قتل هابیل حاضر بودم و بدست نوح ع ایمان آوردم و با وی در کشتی بودم و در وقت القاء ابراهیم در آتش با وی در میان آتش بلیس همدم بودم و با یوسف ع در چاه رفتم و بخدمت حضرت شعیب ع رسیدم و به همه انبیاء ع ایمان آوردم و از حضرت موسی ع تعلیم توریه و از عیسی ع انجیل آموختم و مرا گفت که سلام من به پیغمبر آخر الزمان برسان پس آنحضرت ص پرسید که چه حاجت داری گفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم قرآن میخواهم پس آنحضرت او را اسلام عرض کرده قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بپا موخت اقم حروف گوید که علی بن ابراهیم در تفسیر خود این نقل را باندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی تفاسیر مسطور است که هامه گفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود صبر نما تا وقت آن برسد پس جنگ بدر نزدیک شد آمده رخصت طلبید جنگ نمود هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض وی نشد بنجد انتر و بهم عرض نمود فرمود که باید تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا ببینند پس هامه بشکل انسان متشکل شد بمصاف کاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار را از پا در آورد و شربت شهادت چشید گویند از اولاد ابلیس همین یکی که هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مومنان جن از نسل او نباشند بهشت روند و اولاد ابلیس با او بدوزخ روند بدانکه در خانه که ترنج یا اسب عتیق باشد جن داخل آنجا نشود و عتیق آنست که پدر و مادر او اسب عربی باشد اما دنیا جهة دفع جن در باب قاف در قنفذ دریا در بحر ...

او جن گرفته باشد بیاید ان شاء الله تعالی العنبر دیدن او در خواب دلالت بر احتیاج و جنید کند اگر ببیند که جن را تعلیم قرآن میکند بریاست بزرگ رسد اگر کسی ببیند که جن گرفته را علاج میکند بساز ... با اهل مکر و حیل کند اگر ببیند که جنیان داخل خانه او شدند از دزد احتیاط نماید اگر ببیند که او را جن گرفته توانگر شود اگر زنی بخواب ببیند که او را جن گرفته با فسون علاج میکند دلیل آبستن شود و فرزند دیوانه زاید جنان البیوت مارهای کوچک بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی صلعم نهی فرموده از قتل مارها بلکه در خانها مباشد مگر دو مار را یکی ابتر و دیگر مار ذو الطفیتین زیرا که این دو مار خطف ابصار و طرد اولاد و نساء نمایند ابتر مار کوتاه دم است و طفیتان بضم یا مار است که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل گفته صنفی از حیات کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او افتد اسقاط حمل نماید جریث ماهی که شبیه بنهنگ باشد جمعی جراری و اواجته گمان گویند حرام است و اکثر عامه حلال میدانند زهره او را اگر در بینی است دیوانه سعوط نمایند دیوانگی زایل شود و اکل لحمش بجهة صوت نیکو ست ان شاء الله در باب صاد در صیر بیاید **فصل** سیم در جیم مضمومه جرذ موش نر و بعضی گویند نوعی از موش است که بزرگتر از موش اهلی است که سیاهی در دم دارد در روزی مقدار سود بنجیه که اسم موضعیست در لوحی

مدینه بتقاضاء حاجت رفت نجره در آمد جردی دید که از سوراخ خود بیرون آمده یکدینار بیاورد دیگر دینارها بیاورد و برفت و رکوی سبزی بیاورد و چند دینار دیگر هم بیاورد که بر خواستم و گوشه رکوی گرفتم هفده دینار در او یافتم که مجموع هجده دینار باشد پس بخدمت رسول خدا ص بردم و احوال گفتم آنحضرت فرمود که آیا دست بجانب سوراخ دراز کردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی هم در آن حضرت خمس وی فرا گرفت و باقی را بمن داد جند بید ستر معروف و بترکی او قندز و بعربی خصی گویند حیوانیست شبیه بسک آبی اما سک آبی بنت گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق و حوالی او بوده و در جائی دیگر یافت نشود و او را قندز نامند در قاف نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بعبری اسم نیز نامند و بشکل روباه سرخ رنگ است دست و پا ندارد و سینه چنان راه رود که کسی تصور نماید که بکلی بجای دست و پای راه میرود و دو سر آن مثل سر آدمیست و روئیش مدور و دمش دراز بود و چهار خصیه دارد دو ظاهر و دو مخفی و چون صیاد ان ببیند بگریزد و چون در طلب وی جد بسیار



کنند بدندان دو خصیه ظاهر خود را ببرد و نزد وی اندازد چه میداند سوای خصیتین او از وی چیزی نمیجویند و اگر صیادان ندانند که خصیتین او مقطوع است بر پشت بخوابد و محل آن هر دو بدیشان نماید تا صیادان ببینند که قطع شده و جای می خون آلوده است پس دو خصیه خود ظاهر ساند و چون اندوه که بریده است و درون خصیه او شیئی چون بزنک عسل خبرپیست شبیه بموی خن که از گو گندیده آید و آن بوی برود و آن خون زایل شود و این حیوان مدتی بمیان آب کریزد و خود بمیان آب نگهدارد پس بیرون آید مدتی و بیرون آب بسر برد و لیکن در میان آب بیشتر بگذرد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او بجهة کزیدن جانوران نیکوست و کرم و خشک است همه اعضاء بارد رطبه او هیچ عضوی ضرر ندارد و خاصه در امراض بارده که در شش و دماغ بهم رسید باشد انفع ادویه است از برای بادیکه در گوش بهم رسیده باشد هیچ چیز بهتر از روغن بید ستر نیست و اگر از وی روغن گیرند و فوراً ایرسه مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهة فالج و سستی اعضا و نهر بارد نفع عظیم بخشد و آشامیدن او تریاقست بجهة دفع سموم بارده خواه سم حیوانات باشد یا نباتات سما بجهة دفع تریاق و نیز ملطف اخلاط است و بر طرف کننده بلغم و نافع است بجهة خفقانیکه از برودت بهم رسیده باشد پوستش در شتر موی بود پوشیدن او بجهة پیران و کسانیکه طبع بارد داشته باشند نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب امزجه رطبه را بغایت سود مند بود اگر

انسان از جنبه پیدتر شبازن در جمع بخورد بعد از یک روز بالا کشود باب ششم مشتمل بر سه فصل

فصل اول در حاء مفتوحه حجل کبک نر بقدر کبوتر است هردو بای و منقار او سرخ است حجل

و او را دجاج صحرائی نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسم است نجدی و تهامی انچه نجدیست

مرغ بزرگیست که منقار و پای سرخ دارد و چون ماده او نر خود را نه بیند و خواهد که بیضه نهد

و بچه بیرون آید بر خاک غلطد و منی خود بر خاک بریزد و قابل بیضه بیرون کردن شود و

گویند که ماده او از شنیدن آواز نر او بسبب وزیدن باد از جانب نر بیضه بیرون آرد چون

بیضه کرد آنچه کبک نر از او بیرون آید نر حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون آید ماده حضانت

آنها کند همه وقت نر و ماده او در تربیت اولاد خود بدین نهج راه روند و باشد که نر او بیست

سال عمر کند هرگاه او را حادثه از خارج روی ندهد و دو آشیانه سازد و در یکی نر نشیند و در

یکی ماده و از طبع کبک نر آنکه هرگاه با آشیانهای طایر خود آید و بیضه آنها بدزدد و حضانت

نماید چون بچه بیرون آید و قتیکه بپرد نزد پدر و مادر خود رود و قوت طیران او بمرتبه ایست که در وقت

پریدن کسی گمان برد که سنگ از فلاخن بیرون آمده و شدت غیرت او بمرتبه بود که اگر دو



نر بر ماده برخورند بجهه او با یکدیگر جنگ کنند هر کدام که غالب

آیند ماده تابع وی شوند و نر دیگر امثال خود را بتقلید صدای

خود مغرور بیارد و لهذا صیاد او را در دام خود نشانده تا

بسیار صدا کند و ابنای جنس وی نزد وی آیند و با وی در دام

افتند و این از آنجهه حسد یکه با ابنای جنس خود دارد نماید که انتقام از ایشان کشد و خواهد ایشان نیز

مثل او در دام افتند و ماده او بسا باشد که بیضه خود ترک کند و قصد آشیانه غیر خود کند و بیضه او را

بدزدد و حضانت کند اکلش حلال گوشتش در کمال اعتدال و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر

کسی جگر او را در وقتیکه گرم باشد یعنی در حین ذبح او قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اگر

ترسنده باشد ترس او زایل شود و اکتحال زهره او دفع غبار و رفع ظلم چشم کند اگر هر ماه یکبار از

زهره او در بینی سعاط نماید ذهنش تیز و نسیانش کم شود و قوه باصره زیاد شود و بعضی گویند

که بیضه او الطف از بیضه مرغ خانگی بود و سریع الهضم تر بود نافع است کسانیرا که در نقاهت و

فراغت باشند مضر است جمعیرا که در کدورت و مشقت بسر برند موافق امزجه معتدله از اشخاص

بهتر آنستکه در آب پزند و در آب نمک و سرکه بریزند که با او بجوشد و باید که آب با بیضه موافق باشد

و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما اکل بریان کرده او مثل نشانده جدا

غم و قولنج کند بریان کردن او میان آب بهتر است از بریان شده او میان روغن و بعضی گویند که اکل بیضه

بریان کرده او و در میان آب که دو او زیره و نمک باشد نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضه او با سرکه و

پیاز عنصلی واقع سایر اوجاع بطن بوده باقی در باب قاف در قبج بیاید التعبیر دیدن او در

خواب دلیل کند بر زن که الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیه مار و او را

قریب بدویست اسم است سهیلی از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالی مار را از بهشت

بیرون کرده بزمین سجستان افتاد و لهذا کثرت مار در آنجا بمرتبه ایست که اگر بودن آن نخورد این زمین

از مردم خالی شوند و بعضی مارهاست که آنرا اصله نامند مار بزرگیست که چون هزار سال بر وی گذرد

روی وی شبیه بروی انسان گردد و از خواص وی است که بنظر آدمیرا بکشد و بعضی از این قسم را

راحل گویند یعنی آواز کننده و مکلّلة الرأس یعنی تاجدار نامند بر هر چیز او بگذرد سوخته شود و حوالی

سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی در هوا در اطراف مسکن وی طیران نماید بیفتد و هر جانور

که بیک تیر تاب وی رسد هلاک شود و هر آدمیرا که از دور نظر بروی افتاد هم در حال بمیرد

حال بمیرد اگر سوار او را بنیزه زند فوراً خود و اسبش هلاک شود و این نوع در بلاد ترکستان

بسیار است و مار هزار سال عمر کند و هر سال یکپوست اندازد و سی بیضه نهد بعد از خط یکه

در شکم دارد و موران جمعیت نمایند و بیضهای وی بفساد آرند و بصلاح نماند مگر اندکی

و بدترین انواعش افعی است و چون عقرب او را بگزد مار بمیرد و بیضه او دراز و سیاه و تیره رنگ

و سبز و منقوط و ناهموار و متحرک و درخشنده است و بسبب اختلافش معلوم نیست و در

میان او شبیه بجگر چیزی هست و او در شکم وی بدراز جسد شده گویا یکخط مستقیم است

و مار را مباشرت معلوم نیست الا آنکه بعضی با بعضی بپیچند شوند و زبان او مشقوق است و لهذا



بعضی گمان برده اند که مر او را دو زبان است و موصوفست بشدت حرص حتی آنکه بجهای طیور فرو

برد و مضغ نماید مثل شیر و چون چیز عظیمی فرو برد خود را بر درختی بپیچد تا آنکه آن چیز در شکم وی

منکسر شود و از عادات اوست که چون بکبر برسد بکبر دم منقلب شود بعضی گمان برده اند که بکبر بمیرد

و چون طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از چند گاه در هم شکسته شود و تعب کشد و بعد گوشت

زنده نخواهد خورد هر چند عمر کند جثه اش کوچک و باریک شود و از غرایب کارها آنکه اراده است نکند
اما خود را از شراب نگاه نتواند داشت هر وقت که استشمام نماید شوقی بسوی او بهم رساند و
چندان خورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاک شود نر او بسیار در جائی اقامت نکند ماده او
او حضانت بیضه کند تا وقتیکه بچه برآرد و او را قوت عظیم در گشت جانش بود و بیر گنند تا وقتی که
چو سوراخی بلند در رود و دو چشم او چون مسمار بر سر او کوفته و در او نشکرد و از مردم برهنه بگریزد
و از دیدن آتش خشنود گردد و طلب وی کند و بجانب دود رود نشستن روی شود و اگر تازیانه کند او
عرق اسب بسیار باشد بیرون نمیرد و متحرک باشد و اصل مارها آبیست که در دریا زندگی کنند
چه اگر تری هم باشد در بر نقش کند بعد از آنکه بحری باشد جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند
یکی آنکه گزنده او را تریاق و عجزه نفع نکند مثل اژدها و افعی و مارهای هند و یکنوع آنکه تریاق
بجهه گزنده و نافع باشد و آنچه غیر اینند و قسم است آنچه ممکن است از او بهمه قدرتی بود که آنشخص مرسد که او را مار
گزیده میمیرد والا اگر نرسد گزیدن او نخواهد کشت گویند شخصی زیر درختی در خواب بود ماری بیامد خود را بدو رسانید
و سر او را گزید او بیدار شد و ریش سرخ شده بود و دست بر خود راند آنجا رید و نگاه کرد کسی ندید و زنده بیکر
بخواب رفت چون بیدار شد برخواست و برفت و بعد از چند گاه شخصی بید و گفت هیچ بخاطر آری
که در فلان روز در زیر فلان درخت در خواب بودی آیا دانستی که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت
ماری خود را بتو رسانید و سر ترا گزید آنشخص فریاد برآورد و بیهوش افتاد بمرتبه که گویا الحال او را مار گزیده چون
فزع کند مسامات بدن آن گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در مصابیح ابو المظفر مسطور است که
ابو درداء را کنیزی بود روزی از وی پرسید که تو از چه جنسی گفت من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس
بشر باشی و حال آنکه من چهل مرتبه زهر دادم ضرر آن بتو نرسید ابو درداء گفت ندانسته که کسیکه یاد کند خدای
تبارک و تعالی را و نماید هیچ چیز او را مضرت نرساند گفت من با سم اعظم الهی یاد و ممتنع ماندم
پرسید که آن کدام است گفت بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم
ابو درداء پرسید که باعث بر اینچیز گشت چه بود گفت بغض تو گفت ترا برای رضای خدای تعالی آزاد
کردم و آنچه تا حال نسبت بمن کرده اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که در زمان
قبل نوشیروان بنود در زمان وی بهمه رسید سبب آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته بود که ماری
بتخت وی روانشد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند نوشیروان فرمود متعرض
مشوید که مرا عقیده آنست که ظلمی درباره وی شده پس مار از زیر قصر بیرون آمده روانشد ملک عادل
بعضی از ملازمان را امر فرمود که در پی او روند مار همراه ایشان رفت تا بسر چاهی رسید حلقه زده در سر

در آنجاه فرود آمد پس برگشت و نگاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آنجاه نظر کرد و ملاحظه نموده دید که
ماری را در آنجاه مقتول ساخته گردمی سیاه بر او ایستاده پس سر نیزه خود را بتنگ چاه رسانید تا بستانند
عقرب را ربود و بر آورد و بر زمین زد کسری هنوز در دیوان نشسته بود دید که همان مار بیامد و نزد تخت او
توقف کرد و از دهان خود تخم سیاهی بینداخت نوشیروان فرمود او را بکاشتند ریحانی از آن بهم رسید
و پادشاه علت زکام داشت و کوفتهای دماغی بهم رسیده از استعمال وی آن کوفتها بالکلیه منقطع شد
و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن عبد الملک منقولست که روزی در مجلس سفیان بن
عتبه بودم که قریب هزار کس نزد او اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد
که در آخر مجلس نشسته بود و گفت بر خیز و حدیث مار را با این مردم بیان کن آن شخص بیان نمود و گفت
ای قوم بشنوید و بخاطر نگهدارید که نقل کرد از پدرم از جدم که شخصی مشهور با بن حمیر در کمال ورع
و زهد قائم اللیل و صائم النهار با عبادت و استبدادی نموده بود روزی بقصد شکار بیرون آمد
ماری برابر وی آمده گفت یا بن حمیر مرا در پناه خود در آر تا خدایتعالی ترا در پناه خود در آرد محمد گوید که
از او پرسیدم که از خوف که مار گفت از خوف دشمنی که بر او ستم کرده متعاقب میرسد باز پرسیدم که تو
از کدام امتی گفت از امت محمد رسول الله صلعم پس دامن خود را گشودم گفتم بیا و پنهان شو گفت میترسم که ببیند
گفت بیا در زیر بغل من پنهان شو گفت میترسم گفتم پس با تو چکنم مار گفت اگر احسان تمام میکنی دهان
خود جا بده گفت میترسم که مرا بکشی گفت بخدا که نکشم و حقتعالی و ملائکه و حمله عرش و انبیا و ساکنان
سموات گواه گرفتم که ترا نکشم محمد حمیر گوید که دهن گشودم تا مار در درون من درآمد چون چند قدم برفتم
شخصی شمشیر بدست پیش آمد و گفت یا محمد بن حمیر هیچ دشمن مرا دیدی گفتم دشمن تو کیست گفت مار گفتم
بدین هیات گفتم اللهم لا و بعد از رفتن او صد مرتبه از نیدم نوع استغفار نمودم پس مار سر بیرون
آورد گفت ببین آن دشمن من گذشت گفتم کسی نمی بینم اگر خواهی بیرون آی گفت یا محمد بن حمیر از این
یکی از دو چیز اختیار نمای که جگر ترا بکاهم یا دلت را سوراخ نمایم و ترا بیروح گذارم گفتم سبحان الله
عهدیکه کردی و قسمیکه یاد نمودی چه زود فراموش کردی و خیانت ورزیدی گفت یا محمد نیز چون تو
ندیدم مگر فراموش کرده و خیانت ورزی میان من و پدر آدم صفی بود بچه طریق او را
از بهشت بیرون نکردم کاشکی میدانستم که چه خیر بابا گذاشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نکوئی کنی نظم نکوئی با بدان
کردن چنانست که بد کردن بجای نیکمردان گفتم بسیار است بگو که البته مرا خواهی کشت گفت بلی گفتم
مرا مهلتی ده گفت البته ترا میکشم گفتم مرا چندان امان ده که خود را بدامن این کوه رسانم و برای خود قبری معین
کنم گفت تو دانی لکن آنچه میتوانی محمد بن حمیر گوید چون از حیات خود مایوس گشتم هیچ نوع حیله در کار

خود ندیدم روی بدرگاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب بنالیدم و گفتم یا لطیف بلطفک الخفی علی
یا مدبر الافلاک یا القدرة التی استویت علی العرش فلم یعلم العرش این مستقرک یا حلیم یا علیم یا
یا عظیم یا حی یا قیوم الا تکفنی هذه الحیة پس چند قدم رفتم جوانی نیکوروی دیدم خوشبوی پاکیزه
لباسی زبرابر بیامد و گفت السلام علیک ای برادر من چیست ترا که رنگ تو متغیر و مضطرب است
می بینم گفتم از دشمنی بمن رسیده است گفت دشمن تو کجاست گفتم اینک در درون من گفت دهن خود
بگشای پس من دهن خود گشودم شبیه برگ زیتون برگ سبزی در دهن من گذاشت گفت بخای و بلع
پس چنین کردم اندک زمانی نگذشت تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بگردید و پاره پاره
از اسفل من بیفتاد و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بگرفتم و گفتم که خضر را من شادی و مرا ازین
بلیه نجات دادی تو کیستی یقین که فرستاده خدائی پس بخندید و مرا گفت آیا مرا نمی شناسی گفتم
اللهم لا منشناسم گفت یا ابن حمیر چون میان تو و مار این نوع ماجری گذشت و بدین دعای عظیم
ایشان خدا تعالی را خواندی ملئکه هفت آسمان از رفت تو بناله درآمدند و تضرع بدرگاه الهی
نمودند خدا تعالی فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که داد وی از مار بگیرم پس مرا که در آسمان چهارم مستقر
دارم امر نمود که برگ سبز از درخت طوبی ببر و خود را به بنده من برسان و داد او را از مار بستان و من
بیامدم الحمد لله بدانکه خدا تعالی اجر نیکوکار را ضایع نکند اصطناع فی نفسه نیکوست هر چند با
دشمن خود نمائی و نیز از ادعیه مجربه تجربه ایمن بودن از شر مار و عقرب و غیره اینست دعا که از خضر مقدس
نبوی منقولست و دعا اینست اللهم انی اعوذ بک من الهدم و التردی و اعوذ بک من الحرق و
الغرق و اعوذ بک من ان یتخبطنی الشیطان عند الموت و اعوذ بک من اموت فی سبیلک مدبرا
و اعوذ بک من اموت لدیغا و از علمای معتبر بصحت شنیده که هرکه در اول لیل و نهار بگوید که
عقدت لسان الحیة و زبانای العقرب و ید السارق بقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله از مار و عقرب و دزد ایمن گردد و از جمله
افسونهای مجربه کسی که او را مار گزیده باشد انستکه آن عضو را برهنه نمود و آهن بر بالای او گذارد
و این عزیمت بخواند و آهن را بتدریج فرو کشد که تا پوست بجز اشد و فرا اسفل موضع برسد و چون
در اسفل آن جمع شد بزودی بکشد تا آنقدر که ممکن باشد باکی نیست اگر عضو بسست شود نعوذ
نیز عزیمت بخواند و عزیمت اینست سلام علی نوح فی العالمین سلام علی محمد فی المرسلین من
حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء و الارض الا و ربی آخذ بناصیتها اجمعین کذلک نجزی عباده
المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم نوح من ذکرنی فلا تلدغوه ان ربی بکل

شیئ علیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان گوید که بخط بعضی علمای محققین
دیدم که مار یا عقرب بگزید یا فرستاده او یا کسی که سگ دیوانه گزیده باشد باید که سر خود و او را
بگوید تا پا ببندد و با کاردی فولادی خطی کشد که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست
نموده دایره کشند که او مرکز دایره باشد پس خطی دیگر از میان قدم که بمنزله قطر دایره باشد بکشند و از انگشت
زیر پای راست و پاشنه پای چپ او خاک بر داشته در ظرف پاکی کنند و آب بر او
ریزند و کارد مذکور را در ظرف دیگر گذارند چنانکه سر کارد بجانب مغرب باشد و آنکه در ظرف مذکور
است در سر کارد بریزند و رو فنت بر بخیز این افسون بخوانند پس کسی که آب بر خود مرتبه دیگر عمل
مذکور را بقانون مسطور بجای آرد و شخص ملسوع و سگ گزیده را به پشت بخوابانند و عزیمت
بر او بخوانند و عزیمت اینست سارا زقی سارا حانه لوز لوز لوز نوبا نا وارمانا واطوکا توبه ابلیس اوزنا
اوضا ثبما کاما بوقا ماما شاء نبا کاطوط ضهیبا اوتا ابلیس توبی تما اوس باذن الله تعالی
شفا یابد و این نوع مکرر بتجربه رسیده سعودی از زبیر بن بکار نقل کرده که در زمان جاهلیت
دو برادر با هم در سفر رفتند و در سایه درختی که در جنب صفا بود فرود آمدند تا وقت آنکه مغرب
شد ماری از زیر صفا در آمد و دیناری سرخ بیاورد و نزد ایشان انداخت گفتند ظاهرا که در این
مقام باشد تحیه او همین نوع عوض کند پس سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن مار بیامدی
و تحیه ایشان دیناری بیاوردی تا آنکه یکی از این دو برادر دیگری را گفت ما کی انتظار کشیم چرا این مار را
نکشیم و این گنج را از این موضع برگیریم آن برادر دیگر او را از این حرکت ناملایم منع و زجر نمود گفت شاید
که بلا گشوی و از مال نیز نومید گردی هر چند نصیحت نمود قبول نکرد پس تبری برداشت و منتظر آمدن
مار بود چون مار بیرون آمد ضربتی بدو زد که سر وی مجروح شد تا بقتل نرسید و مار بدو بدید و او را
بگزید و برگشت و بسوراخ خود در رفت پس آن برادر دیگر او را در آن موضع دفن نمود و چون صبح شد
مار مجروح الرأس بر آمد و با او چیزی نبود آن جوان گفت یا مار بخدا قسم که بدین حرکت که برادرم نمود
من راضی نبودم و او را هر چند منع نمودم فایده نکرد اما شنوا نبود که من شرط کنم که با این چنین بود
باشد نه من ترا مضرت رسانم و نه تو مرا بهمان قاعده همان دینار را بیاوری مار گفت چون
پرسید که چرا مار گفت جهة آنکه تو هرگز از من راضی نشوی چون قبر برادر خود ببینی و من هر گاه
سر خود ببینم از تو خشنود نشوم ابن عباس گفت که پیغمبر صلعم فرمود که هر که ماری بکشد چنانست که مشرکی را
کشته باشد و هر که ماری را گذارد بجهة خوف از عاقبت او پس از ما نیست اما مارهای که در خانها
می باشند تا سه روز نکشند انتظار کنند اگر دیگر بیاید فبها و الا بکشند و نیز فرمود که در مدینه جنیان

ه
هست مدکه مسلمان شده اند تا سه روز او را تبرسانید و لفظ مدینه را بعضی علما اختصاص بشهر داده اند و بعضی عام داشته اند ما پیش وی غیر او از بلاد شرب ابی سایب کوید که نبجانه ابی سعید خدری رفتم و او در نماز بود بنشستم تا از نماز فارغ شود حرکتی از زیر تخت در کوشه شنیدم پس بدانطرف ملتفت شدم ناکاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشاره کرد که بنشین بنشستم چون از نماز فارغ شد اشاره کرد بنجانه که در آن محوطه بود و گفت اینجا نه را می بینی گفتم آری گفت در اینجانه جوانی بود که داماد بود با وی بجد مت رسول خدا صلعم رفتیم و بحفر خندق مشغول گشتیم آنجوان وقت ظهر از آنحضرت رخصت طلبید که بخانه خود رود روزی آنحضرت بعد از رخصت او گفت که سلاح خود بردار که از بنی قریظه بترسم



چون سلاح برداشته بخانه خود آمد زوجه خود را دید میان در ایستاده نیزه خود را بجانب وی فرود آورد تا بطعن نیزه زند از غیرتی که داشت زن گفت نیزه خود نگاهدار و بخانه در آی و نظر کن که چه چیز مرا از خانه بیرون آورده جوان در خانه آمد مار بزرگی دید که بر فراش حلقه زده جوان نیزه بدو زد و مار نیزه او را در ربود و بر زمین در اضطرابی در جوان پیدا شد مار و جوان هر دو یکبار بمردند این خبر بدان سرور رسانیدند گفتند یا حضرت دعا کن تا جوان شاید که خدای تعالی وی را زنده کند آنحضرت فرمود که آمرزش خواهید بجهة صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اگر ببینید تا سه روز انذار کنید اگر روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست و طریقه انذار آنست که بگوئید انشدکن بالعهد الذی اخذه علیکن نوح و سلیمان ان لا تبدو لنا و لا تؤذونا و در روایت دیگر آنکه چون بر شما ظاهر شود بگوئید انا نسئلک بعهد نوح و بعهد سلیمان بن داود و ان لا تؤذینا پس اگر دیگر ظاهر شود بگوئید تا انشدک بعهد نوح بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن عامری بن قیس الفهری که ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه صلعم بود

ه
چون فتح افریقیه نمود بر موضع قیروان عرض نمود و وادئی بود که از سباع روی بود گفت یا اهل الوادی انا حالون فاظعنوا انشاء الله چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنگی و درختی ندیدیم که از زیر او ماری بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس گفت انزلوا بسم الله یعنی فرود بیائید بنام خدای همه از آن وادی بیرون رفتند گفته اند که او لا دوی مستجاب الدعوه بوده اند زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن بدراز کشید چند کلمه از خواص او گوئیم بدانکه گوشت حرام و همچنین تریاقی که از وی سازند لکن در حال ضرورت که الضرورات تبیح المحذورات و در امثال گویند فلان اسمع و احذی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و دونده تر از مار است اگر پوست او را در میان رخت گذارند از ضرر و سوس ایمن شود و اگر پوست او سوخته بروغن زیت خمیر نمود بر دندان کرم خورده نهند وجع وی ساکن شود و اگر پوست وی با سرکه بسایند و بر داء الثعلب گذارند موی بر آرد یحیی بن ماسویه گوید اگر پوست او را بریان کرده با پوست پنج کبر فرزه را وند طویل و بلادر متساوی بسایند و بر داء الثعلب گذارند موی بر آرد و اگر پوست او را بریان کرده با پوست زرا وند بخور کنند بواسیر ظاهر و باطن را دفع کند و اگر او را به خرما خمیر نموده بر کسیکه تا لیل یعنی زکیل دارد بخورد زکیل وی بریزد و اگر زنده او نشته باشد هرگز بیرون نیاورد و اگر دل او را بر صاحب ربع آویزند تب وی زایل شود و اگر حوض او ر باب السلف گذشت ثعبان اگر ببیند که مار او را گزید آن موضع او ورم کرد مال او بدو رسد و اگر گوشت مار پخته بخورد از دشمن مال یابد اگر خام خورد دشمن در اغیبت کند و اگر بیند که مار از مکانی بر طرف شد ناد آن مکان خراب و یا حادث شود زیرا که حیه حیاتست از آن مکان بیرون آمده و اگر مار با او حرف زند او را منفعت عظیم رسد و اگر بیند که مار سیاهی مالک شد ملک و ولایت بدو رسد و مار سفید دشمنان ضعیف اند و مار اژدها دلیل عداوت در اهل و اولاد بود و اگر بیند که مار انداخت دلیل مفارقت خویشی بود حلزون کرمیست گوش ماهی ترکان یا تو غو لاغی نامند و در کنار دریاها و نهرها در میان حجره یافت شود و نصف بدن خود از میان آن بیرون آید و بر از جب رود و طلب باده کند که از و غذا خورد و چون احساس درشتی کند منقبض شود و چون احساس نرمی کند منبسط گردد و از خوف منود با خانه خود را با خود بردارد و در میان رود و هر گاه او را زیر بردارد حرام است اگر بشیانیر او را با او طلا کنند نافع آید از برجستن باده بجشم و چون بسوزانند و در دیده هائی کشند



ثعبان

حلزون

الکحال بوی عارض شود درد چشم زایل کند و نشو رطوبات نماید حمامه کبوتر عرب آن را حمام حب
طوق را مانند فاخته و کبوتر و قمری که در خانها الفت گیرند و بیضه و جوجه در آن آرند حمامه نامند اسم
جنس است یا و حمام جمع آید مفرد او حمامه است واو دو قسم است بری که در چاه ها او ساز ند و از مردم
گریزان شود و دیگری اهلی که در خانها جا گیرند و انواع وی مختلف باشد بعضی گویند حمامه آن بود که
شدت آب بیاشامد و نفس کشد و تر جیع آواز نماید و آنچه در بعضی احادیث آمده که حضرت رسول صلعم
مردی را دید که از پی کبوتری میرود فرمود شیطانی از پی شیطانی میرود این نهی منع فرمودن است از
پرانیدن بر بامها چه مشرف خواهد شد بر خانهای همسایگان و مطلع شود بر عورات ایشان و لهذا
منع نموده اند و دیگر در احادیث آمده که حضرت امیر المؤمنین از وحشت تنهائی شکایت نمود حضرت
مقدس نبوی فرمودند که جفتی کبوتر نگهدار که مونس باشد ترا و آواز بچها او بتو رسد و ترا از تنهائی نگه دارند
کند و ابن عباس نقل کرده که جناب مقدس نبوی فرمودند که کبوتران خود نماید در خانها خود
نگهدارید که آنها جن از کودکان شما بگردانند و مشغول سازند و یکنوع از کبوتر نامه بر است و آن را
گویند که باید انس و بشوم است و از طبع کبوتر آنکه از مسافت بعید و شهر قریب طلب آشیان خود کند



اگرچه هزار فرسنگ قطع کند و با باشد که در مدت ده
سال از وطن خود غایب شود و چون او را مهر دهند از دو کو
عقلی که دارند خود را بوطن رساند مرغان
جوارح طلب و آشیان خود را بیابد
و هر که کبوتر را بکشد تمیز با نجم و خوفش از شاهین بیشتر بود
وقفه نشود و در جانب آن آمده
که در محلی که رسول خدا صلعم در غار ثور بود حضرت سبحانه و تعالی دو کبوتر وحشی را امر فرمود که بر در غار آمده آشیان
گرفتند و بیضه کرده بچه در آوردند کبوتران حرم فاخته از نسل ایشانند و در روز فتح مکه بر سر آنحضرت
بال گشاده سایه گستر بودند پیغمبر صلعم ایشان را دعا کرد و ملتی بن هبیر گوید هر صنفی که در هر مرد و زن دیدم
از کبوتر دیدم چه ماده او را دیدم که اراده نمی کند مگر ماده خود را مادر و ان ازهم جدا شوند مگر آنکه
یکی نایاب شود و ماده کبوتر دیدم که بچه نر خود را آشیانه میشود در زمانیکه نر او را اراده کند و هیچ جانور را
ندیدم که در وقت مباشرت ماده خود را بوسه کند مگر کبوتر و او در نهایت عفت چه در وقت مباشرت
دم خود را میکشد تا ماده را عورتش محفوظ ماند گویا میداند که مانعت با یلنو و گاهی مدت شش ماه
مباشرت اشتغال نماید و در هر چهارده روز بچه در آرد و دو بیضه کند از بیضه اول کبوتر نر و از ثانی
ماده بیرون آید و میان بیضه اول و دوم یک شبانه روز فاصله باشد پس نر و ماده بر بیضه ها نشینند

تا بعضی از روز آنها را گرم کند و تتمه روز ماده نشیند و شب نیز بدین طریقه تا وقتیکه مدت خصانت
با تمام رسد و بچه بیرون آرد نر او خاک شور بدیشان چشاند و ایشان بیچانند تا خوردن
چیزها بدیشان آسان شود و چون نر خواهد که با ماده جمع شود بچهای خود را از آشیان بیرون کند و عم
ارسطو آنکه کبوتر هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواع او حلال است و در شمل گویند فلانکس آلمس
تر از کبوتر حرم است و مالوف تر از وست هر گاه کسی که آبله دارد بقرب کبوتر یا در خانه که او باشد
و جائیکه آشیان نموده باشد نشیند شفا یابد زیرا که مجاورت او امان است از آبله و فالج و
نکته و شتاب مرضیست که کسی دایم خواهد در خواب باشد و خواب بسیار کند و الکحال
بخون او و درد و وقتیکه گرم باشد و اگر ذبح کنند پر او را بکنند و در بیخ پر او خون تازه است الکحال
نماید همین خاصیت دارد و خون او اگر به بینی چکانند او بالای چنبه قطع رعاف کند اگر سرگین
مخلوط سازند و بر سوخته آتش بمالند شفا دهد سرگین کبوتر برای حرارت شاشیر از سرگین کبوتر
خانگیست اگر سرگین او را میان آب گرم ریخته کسیکه عسر البول دارد در او نشیند نفع عظیم
اگر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد اگر سرگین کبوتر سرخ با مقدار دو درهم
با سه درهم دارچینی آشامد سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد گوشت کبوتر مقوی کمر
و زیاده کننده باه است اگر شکم زنده او را بشکافند و گرم با گرم بر عقرب گزیده گذارند نفع بخشد
بخشد اگر از خون او از خارج چشم بر پلک بترکرده سفیدی منضمه و غن گل نهند در چشم اگر یند
تعبیر دیدن او در خواب رسول امین یا دوست صادق یا جلیس مونس است یا دلیل زن
مبارکه نیکو که زوج مثل او شوانند سرانید و باشد که دلیل نوحه بود بر سر بام کبوتر در کشت و دیدن
برج او مجمع زنان بود و بچهای او دلیل پسران و اگر ببیند که ایشان علف میدهد و بسوی خود
میخواند یا ببیند که کبوتران و کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و شنیدن
آواز ایشان در خواب دلیل شنیدن کلام باطل است اگر نر داو آید نامه باو رسد اگر او کبوتر نرد
زنش طلاق کرد یا بمیرد اگر ببیند که مالکان ایشان شد کنیزکان بخرد و جاها سب کفته جستند دن کبوتر را

در خواب مال و شنیدن است
نقصان او وجه است او حوصله
بسیار بود و او دو قسم است
پوست او را استعمال کنند و
رطوبت او تیزتر از حرارت کم علت



اگر نقصان در چشم کبوتر ببیند
مرغ بزرگ حوصله در مصر
یکی سیاه که بیشتر از آن
دیگر آنکه پوشش استعمال
کو شیدن پوست او مناسب

حیدر
حجر
نغبه
حدائه

بمزاج جوانان و کسانیکه مزاج حار دارند یا صاحب ایشان غالب باشد حیدر نام شیر و لقب علی ابن ابیطالب ع گویند حیدر آنکه گوشت شکمش ممتلی باشد چون حضرت ع چنین بود ملقب بحیدر شده با آنکه والده ماجده اش باسم پدر خود او را اسد نامید با آنکه نام او در کتب اوایل اسد بود

فصل دویم در حاء مکسور حجر مادیان حکم و حوصش با جار و خیل مایدانش اقتد تعالی اما تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن شریفه مبارکه است چنانچه در حدیث آمده که ظهورها عز و بطونها کنز یعنی پشتش عزت و شکمش گنجی که بچه دهد اگر بیند که مادیان بازین و لجام شده زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آورد اگر بی لجام سوار شد زن بی عصمتی تزویج کند یا قرینکاری بی ثبات شود دیدن مادیان سفید دلیل زن صاحب حسب و نسب بود و سرخ او دلیل زنان بازینت مادیان زرد زن بیمار و سیاه زن صاحب ملک و جاه بود و باشد که دیدن مادیان فربه سال پر نعمت و ارزانی و لاغر دلیل سال قحط باشد **حدائه** فلیوج شیرازی کورکوره و ترکی چلاغان نامند اخس طیور است دو بیضه و گاه سه بیضه نهد و سه جوجه برآرد و بیست روز حضانت نماید رنگ وی سیاه و خاکستری و از مرغان شکاری است بچهای مرغان بر باید بکمطیوریکه همسایگی آشیان وی باشند



اشیانه او نیازارد و حق جوار محافظت نماید که چنانکه سگی پیر دو بچهای ایشان نخورد و در طیران خود مکتب نماید و بعضی گویند وحشی و ابن زهیر از علم انکه عقاب قلیوج و قلیوج عقاب شود فسبحان الله القادر علی الاشیاء گویند او طیور جوارح سلیمان ع است و لهذا الفت و تملک و ممتنع است چه او ملک کسیست که تملک ملک او و هیچ احدیرا بعد از وی نیز او را نیست کقوله تع رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی اگر با وی صید کردن ممکن بودی هر آینه از طیور سکنند تر از وی نبود و قیمتش همه افزون بودی هر چه ربایید از دست کسی یابیدو مشکل که از جانب جنب آنچه می چیزی رباید و او یکسال نر باشد و یکسال ماده نقلست که اعرابی همیشه این بیت میخواند و یوم الوشاح من اعاجیب ربنا علی انه من ظلمة الکفر نجانی یعنی پدید شدن کردن بند از عجایب پروردگار ماست چرا که مرا از ظلمت کفر نجات داد چون سبب ماده و مثل این بیت از وی پرسیدند گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از آنکه عروس بغسلگاه رفت که غسل کند گردن بند خود را بر زمین گذاشت همان بود و ربودن قلیوج همان چنانکه کسی بر او مطلع نشده بعد از فقدان او مرا بدزدی متهم ساختند پس من وی بدرگاه قاضی الحاجات برآوردم و گفتم یا غیاث المستغیثین بفنون دعا

باتمام

با تمام رسیده بود که قلیوج گردن بند را بینداخت و زنان که در دور من بودند میگفتند که ما را حلال کن زیرا بیگنا متهم ساختیم من این بیت در تحت نظم کشیدم و اکثر منحو تم النعمت منعم حقیقی فراموش نکنم و از جمله فواسق خمسه است که امر بقتل وی شده و آنها قلیوج و کلاغ ابلق و عقرب و موش و سگ گزنده است و بحضرت اینها حضرت مقدس نبوی صلعم محل و محرم را امر بقتل اینها فرموده و اکل قلیوج حرامست اگر زهره او را در سایه خشک نموده در میان شیشه بقوع کنند هر کرا جانوری بگزد قطره از و در موضع گزیدگی چکانند شفا دهد و اگر چاب حیث را کز مدد در چشم راست سه میل زد و اکتحال نماینده اگر جانب است گزیده حیث شد شفا یابد و اگر زهره او را خشک و صلایه نموده در موضعیکه حیات و عقارب باشند همه حیات و عقارب بمیرند اگر خون او را با فلفل مشک و گلاب مخلوط ساخته بیاشامند بضیق نفس نفع بخشد اگر خون او را بدر خانه او بر زند مار و عقرب داخل آنخانه نشوند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل حرب قطاع الطریق یا زن زانیه باشد و باشد که دلیل مقاتله با کسی باشد که حرفش حلال باشد و بعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهیست که نام و شهرت نیابد اگر بیند که او را در خرابه گرفت حقسبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند که قبل بلوغ پادشاه شود و اگر بیند که او را فرزند نامبرد **حربا** آفتاب پرست او را حمل الهیو نامند جانوریست که با آفتاب میگردد و روی او بروی وی گرداند بهیئت ماهی کوچک سرش چون سر گوساله مثل کرپاسو چپا پاید دم مانند سر گو دارد دو زبان و دراز که حلق آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که حقسبحانه و تعالی او را بصورت عجیبی آفریده که چشمان او میگردد و بهر جهته که در او صید باشد بی آنکه بدنش بگردد و یا حرکت نماید گویا خلوص است و در هر درختیکه باشد متلون بلون آن درخت گردد و زبان او بدرازی سه گز باشد و چون بعضی حیوانات مانند مگس و غیره نزد او آیند زبان را دراز کرده او را چون برق رباید و زبان بر روی در کام کشد و بخورد و چون جانور بلند که از وی ترسد بسکلی مشکل شود که انجنون از و کبیره شود و بهر ساعت برنگی دیگر شود و لهذا بهر حیوانات از وی کبیره نشوند از آنست که کسی که بجای فرا رنگی برگرد گویند مثل حربا متلونست و او دائم که جوجه ببت خاکستری رنگست و هر چند بزرگ شود رنگش سبز شود و چون آفتاب طلوع کند رو بطرف وی کند و متوجه آفتابست تا وقتیکه آفتاب بسمت الراس رسد باشد آفتاب بر او مثل جنون علقی روی ظاهر شود و همیشه طالب وی بود تا رو بطرف مغرب آورد و غروب کند و چون آفتاب غروب کند و فرصی وی از نظر غایب شود تا صبح طلب معاشیت کند اکلش حرام چه از ذوات السموم است خون او را اگر طلا کنند بر چشمیکه موی زاید دارد و بعد از آنکه موی او را بر کنند و یکبیرون نیا ورد کتحال زهره او فربل غشاوه چشم اگر سر او را با پاره آهن گداخته در آتش بسوزانند و با خون او اندک آب مخلوط ساخته خون و پیه او بتجربه و بجراحات سر طلا کنند در دفعه اول شفا دهد گوشت او مضاد سم قاتل بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه که از پادشاه جدا نشود و او همیشه با آفتابست و باشد که دلیل رسیدن بپادشاهی باشد بمنصب پادشاه

حمار

باحصول فتنه دردین مذهب با دلیل زن آن اثر هست با دلیل خبث و کریه هیئت حمار خیره و تیرگی اثر تنگ نما بد
و گویند که در جمیع حیوانات هیچ حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع گردد و بار گیرد مگر او و چون سی ماه از تولد او گذرد
حیوان جهد یکنوع از وی قابل احمال و اثقال آید و نوعی دیگر از آن هست که در دویدن برابر اسب باشد و سبقت گیرد و از
عادات او است که چون استشمام شیر نماید از شدت خوف مضطرب شود سر خود را بر بالا او نماید از دور هیکله یکمرتبه گریخته
در خاطر او عماید و موصوف بحدت سمع و شنوائی طوایف انام در مدح و ذم او اقوال متباینه است جمعی گویند او را
برابر اسب تو آن جیتانمایند و گویند او حیوانیست که مشقت و بار بر دو قرد مسکین خر اگرچه بی تمیز است چون بار
همی کشد غریز است و دیگر آنکه خرجش اندک بود و کار بسیار کند و سواری دیگر را بر طرف کند و حضرت
مقدس نبوی صلعم او را پیشاسواری نمود و از وی از توان فرود آمده و در عرب خود چه نیکو بعضی دیگر در مذمت او
گویند که حقتعالی ز وتعالی انکر اصوات را آنچه به صوت گردید چنانکه فرموده ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و از جمله اداب او
آنکه در مجلس نام او نبرند بلکه از وی بدراز گوش تعبیر کنند و عربان در امثال کلمات خود گویند الحمار تنتار و بعیر



عار یعنی سواری خر زیر عیب است و سواری خر ماده عار و دیت اندک دارد چه مهر زنان داده شود حضرت
پیغمبر صلعم فرمود هرگاه آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوئید بجهة آنکه او شیطانی را می بیند در
باب حمار بقول بشما روا روا است اما نقل غریبی با اندک مناسبت که با ذکر حمار در روایت نیکو میکرد دو او را
روایت کرده اند از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که آنحضرت فرمود در بنی اسرائیل مردی ساده دل
صاف عقیده بود زنی داشت که اجمل زمان اتراب بود آنمرد از غایت حرص که بمحافظت وی داشت هر گاه از
که بیرون رفتی در آنخانه مقفل ساختی که بمقتضائی الانسان حریص علی ما منع زن خود را محبوس دید
دیوار و روزنه خانه تماشای مردم رهگذر مینمود روزی نظرش بر جوان نیکو شمایلی که موافق طبعش بود افتاد
و اعتقد شیفته و واله او گردید او را طلبید و اظهار اشتیاق بملاقات او نمود چون جوان نیز بروی نظر
افتاد صید دام وی شد عاقبت بعد از تامل در این کار کلید موافق تحصیل نمود هر وقت که جوان بیامدی

گشادی

گشادی کار خود را از در بسته یافتی و در را بگشودی و مراد خود از آن زن حاصل کردی و مدتی با آن زن مکار
بدینطریقه صحبت داشتی و هیچیک خود را از آن امر شنیع باز نداشتندی تا روزی شوهر بیامد و کشف آن
هیچ میدانی که من ترا بکر خواستم و ترا بغایت دوست میدارم و هیچ نوع غبار ملال از تو بر خاطر من نیست
اما چندی است که دغدغه از تو در خاطرم و وسوسه از تو در دلم بهم رسیده بر تو ایمن نیستم مگر آنکه
قسم خوری و مرا ایمن گردانی از آنکه تو غیر من دیگری را نشناسی و جماعت بنی اسرائیل را گواهی بود که مقسم آن
بود و آنکوه در خارج شهر بود که مابین وی و شهر نهری جاری بود و آب چنان بود که مدعی و مدعی علیه
نزد آنکوه میرفتند منکر قسم یاد میکرد اگر دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اگر راست گفتی نجات
یافتی و ایمن بودی زن گفت ببرد بعد از آنکه من قسم خورم تو خشنود و ملتسوی و خوف در تو از
طرف من اطمینان بهم رسانید گفت آری زن گفت برو وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر
بجهة مهمی بیرون رفت جوان شاد باز بیامد و در بگشود و نزد زن آمد زن گفت ای جوان فردا من بخواهم
که مرا در دامن آن کوه برد و قسم دهد و من نتوانم قسم خورم که دست غیری بمن نرسیده و من اگر قسم خورم هلاک
شوم و اگر قسم نخورم شوهر را بر من اعتمادی نیست و نزد وی بی اعتبار و رسوا شوم جوان از استماع



این کلمات متحیر و مبهوت ماند پرسید که پس چه چاره کرد گفت مرا حیله بخاطر رسید گفت بگو زن
گفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و درازگوشی با خود بیاوری و بر کنار آن نهر که در خارج
شهر است حاضر گردانی چون آنجا رسیم او را از تو کرایه کنیم و تو نیز باید مرا بر درازگوش سوار کنی
در وقت خود را است گفته باشم که غیر تو و این مکاری دست کسی بمن نرسیده جوان گفت حیله و کرامه چه نیکو

هرگز فکر من بدین نرسید پس جوان بیرون رفت و در قفس ساخت و شوهر زن میباید در بگشود و بخانه آمد
چون صبح شد زن را گفت بزن خبر یا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمائی زن گفت من طاقت پیاده
رفتن ندارم گفت بر خیز و بهانه مینما اگر چنانچه اتفاق افتاد درازگوشی تجربه تو کرایه کنیم پس زن برجست و
لباس خود را نیز تمامی نپوشید بر فاقت شوهر از شهر بیرون آمد زن جوان را دید لباس مکاریان پوشیده
درازگوش بدست انتظار میکشید فریاد کرد که ای مکاری بند درازگوش تا دامن این کوه به نیم درهم
بکرایه راضی میشوی گفت آری پس جوان پیش آمده زن را برداشت و بر بالای درازگوش گذاشت تا به
تا دامن کوه رسیدند زن گفت ای مکاری مرا فرود آر قبل از آنکه جوان بدو رسد آن زن خود را
از بالای درازگوش بزمین افکند عورت وی مکشوف گشت نظر جوان بروی افتاد زن
جوان را دشنام داد جوان گفت والله من تعمد نکردم بی گناه ندارم زن برخواست و در دامن کوه ایستاد و
دست بطرف کوه دراز کرد و شوهر خطاب کرد و گفت بشنو و قسم یاد نمود و گفت ای شوهر سوای
دست تو و نظر تو بغیر این مکاری دست و نظر کسی بمن نرسید از مکر و حیل شدید الحیل جبال در اضطراب آمده
کوه با آن شکوه از هم فرو ریخت شوهر از تبدیل از مشاهده این حال انکار بلیغ نمود و از اینست که حق سبحانه
و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را ضعیف شمرده چنانکه فرموده ان کیدکن عظیم و در باره مکر شیطان
فرموده ان کید الشیطان کان ضعیفا و از جمله خواص او آنکه هر گاه از جرک گوش درازگوش در شراب
یا غیر او داخل کرده بکسی بنوشانند آن شخص بخواب نرود و بیهوش شود و عقل وی زایل شود و هر که در وقت
جستن نر او با ماده از دم نر موی کشند بر ران خود بندد قوت باه و نعوظ زیاده کند و اگر استخوان دم
او بندند یا مقعد او را بروغن چرب کنند فریاد نکنند اطبا گفته اند که هر که گوشت حمار اهلی مطبوخ
نموده دراثنا او نشنید کسی که مرض کزاز دارد زایل شود کزاز مرضیست که از شدت برودت و سرما
بهم رسد انگشتها اعضا او را ساز نده کسی که صرع دارد و دو انگشت کند شفا یابد و اگر سرگین او را با سرگین
اسب مخلوط ساخته بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد اگر بسوزانند و بپاشند
بهتر است اگر پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اگر سرگین او هر که بپاشد
و در بینی سعوط نماید رعاف را باز دارد و اگر عقرب گزیده و اگر گزیده بر او سوار شود چنانچه روی
او بطرف دم او باشد صحت یابد و باشد که درازگوش در آن وقت فریاد کند از آنکه وجع بدو رود
و نیز اگر در گوش او گوید که در فلان موضع مرا عقرب گزیده درد از او برود اما اول آسح است و اگر
مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر سر طلا کنند موی دراز کند اگر شیر او را بر قضیب طلا
کنند نعوظ کند و فریاد او سگ را مضر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند و اگر کسی جگر او را بریان

تعبیر

و بخور دود در سر که نشنید صرع را دفع کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل جاه و سعی نادان و کسب
و خیر و سفر با حاصل بی عمل بود کقوله تعالی کمثل الحمار یحمل اسفارا و باشد که دلیل معیشت بود کقوله تعالی
و انظر الی حمارک تا دیدن حمار نشان عز نیز و علامت نجات بود و رجوع نماید سوار
او در خواب دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود کقوله تعالی والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و نیز
دلیل نجات از غم و دیدن موت حمار دلیل موت صاحب وی است و دلیل فقر است اگر ببیند بقصد
خوردن ذبح نمود و سعی در روزی بهم رساند و اگر بقصد اکل نداشته ذبح نمود مال و معاش او زایل شود
اگر ببیند که از پشت و نیز بر آمد و در قصد سواری ندارد یا بیع کند دلیل بر فقر او کند و اگر دم حمار بی او زرد
شد عمر و دولت و مال و جاه وی زیاده شود و حمار زین کرده دلیل فرزند و عز است حمار فربه مال بسیار
باید تخفیف نقص کم مالک او بود و حمار بسیار باشد حمار مصری عمر طویل است و حمار ماده زن صاحب
معیشت کثیر الخیر و صاحب مال بود و اگر حمار ماده ببیند و کره او متعاقب وی آید دلیل است که زن بچه یا
و فرزند بهمراه او رسد و اگر ببیند که حمار راه نمیرود و مکرر باز مانده دلیل است که مال بدست نرسد بکره و ...

حمار

حمار وحشی خر کوهی ترکی داغ اشکی که او فرا و عیر گویند در باب فا و عین میاید نجابت شدید با
الغیرة است و لهذا از یار او همیشه مجموم بود چون ماده او نر آید اگر نر باشد نر او خصیتین کره بدندان کند
پس ماده او حیله کند در کره نخستین او بسلامت بماند و دولت ... یا بتیر عه کند ابن جلجلان آورده که بعضی
لشکریان در قریه خر دوی که از قرابای شام است فرزند آمدند و حمار وحشی بسیار شکار نمودند بعضی



ایشان را ذبح و طبخ کرده روز تا شب آتش در زیر او بر افروختند نجیده نشد پس بعضی بر جو بستند بیرون بر کرده اند
در پشت گوش وی خبری بخط کوفی نوشته یافتند که باسم بهرام گور بود و موضع علامت نشان شده بود
چون بهرام گور از ملوک فرس قبل از بعثت پیغمبر صلعم بزمان بسیاری بود و از عادت او آن بود
که چون شکاری کرفتی بنام خود گوش او را داغ میکرد و رها مینمود و خدای عالم است که آن حمار
وحشی چه مقدار عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر هشتصد سال عمر نموده باشد گویند

تعبیر

حمار قبان

خرون

تعبیر

جباری

نگاه کردن بچشم حمار وحشی با غشاوه ام صحت چشم و مانع نزول آبست از چشم و کحل زهره او نیز جذب بصر نماید خوردن گوشت فربه او مرض مفاصل را نفع کند و گوشت او نیز نافع است از نقرس طلا بپیه او ازاله کلف کند کحل زهره او دفع بول در فراش کند اگر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند و زن جفا کار و صاحب قوه که از اهل بادیه بود و رکوب او دلیل عصیان و نافرمانی افتادن از پشت او دلیل وقوع در معصیت نوشیدن شیر او دلیل عبادت و دین داریست مالک شدن او یا عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت و مال و وحشت از او دلیل شر و ضرر و انس بوی دلیل نفع است حمار قبان بقاف باشد که گوید جانوریست شکم باریک پشت وی مدور است گویا سپری بر پشت است بقدر دینار سیاهی و از جعل کوچکتر است و از و کوچکتر در مواضع نم بهم رسد و خوش باید دارد که در خرابها و شکوه‌زارها و ریگها بهم رسد در شیل گویند که فلان از دل من خارج



قبان اکلش حرام است اگر او را بر ربع آویزند با ذالکبه حب کوی چیند بر صاحب مفارقت کند خرون بذال معجمه سوسمار و بعضی گویند جانوریست شبیه باوا از ذوات السموم است و در جای معمور غیر مسکون می‌باشد کف او شبیه بکف انسانست انگشتان و بندهای انگشتان و پوستش سیاهی دارد بخلاف حلکا که بیاضی دارد اکلش حرام عفر با آنکه ارسطو گفته که اگر کسی پیه او را بر بدن مالد و خود را بر نهنگ زند ضرر نرساند و چون بو او بشنود بتر سد و بگریزد طلای سوخته پوست او الم ضرب و قطع را محسوس نکند اگر چه میان پیه او جدا کنند تا بآرد و عیاران چنین کنند بر الم ضرب و قطع ثبات ورزند تکه داشتن او در میان رکوی سیاه با خود مزیل حب ربع است تعبیر دیدن او در خواب طمع حرص است در کسب مع اختلاف در مزاج و غفلت و فراموشیست فصل سیم در حاء مهمله جباری حبرو تبرکی و غدری و حره نامند مرغیست دراز گردن اندک طولی در منقار دارد و خاکستری رنگست در بصره بسیار می‌باشد و اکثر صید مردم آنجا بود و در حوصله او دانه یابند که از دحت البطم یعنی حبه الخضرا بهم رسد اگر پرا او را بکنند از رسیدن باد بازماند از غم بمیرد و گوشت وی اخف از گوشت بط است چون چرخ خواهد که او را صید کند سرگین او را بر تر کند و سیر کننده شود لهذا اعراب گویند سلاحه سلاحه یعنی سرگینش سلاح او ست طیور جوارح صید او نشوانند نمود

واو صید

واو صید ایشان کند اکلش حلال خبز رطب الست ... در بعضی تفاسیر بند کورست که او از لاغری بسبب گناهان بنی آدم هم بعضی هرگاه گناه ایشان بسیار شود باران کم بارد چه تا قدار امطار حبوب بر طیور رسد و تپنترا از همه طیور در تحصیل روزی جد نماید و لهذا همیرد از جوع فسبحان الله تعالی لما قبیاء و بچه او را نهار و جوجه مرغ خانگی را در نصف روز دهد الکل گوشت او و خبه باد بانافع است و لیکن مضر قولنج و مفاصل است مصلح او دارچینی و زنیت و سرکه است خوردن گوشت او مولد خون بلغمی موافق امزجه بارده است بتخصیص در زمستان و بلاد سرد و بعضی گفته‌اند گوشت وی نباید خورد چه غلیظ و دیر هضم است



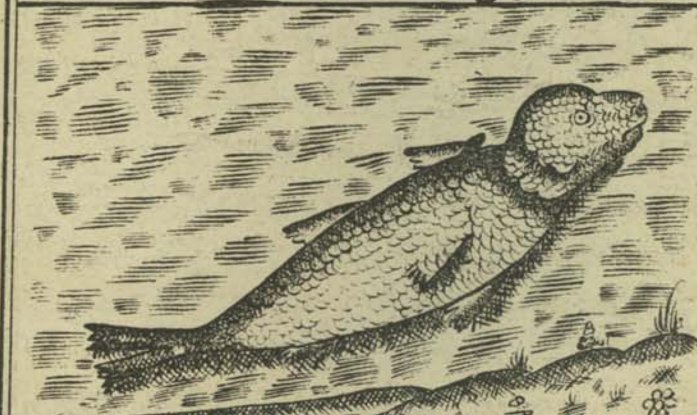
بهتر آنستکه بعد از ذبح گوشت او را در روز نگاه دارند و بعد از آن طبخ نمایند در سفیده را نهایی قرو فلفل و ادویه حاره کنند و اجب که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات آورده در حوصله او سنگی یافت شود که اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و رعاف او در ساعت قطع کند و سکم بند مادام که با او ست اگر دل او را بر کسی بندند که خواب بسیار کند خوابش کم شود ارسطاطالیس در صفت خطیف گفته که آنچه از و بهم رسد مویز سیاه کنند و تا یکسال بوده و آنچه ماده از و بهم رسد سیاه نکند طریق آن چنین است نوع آنستکه نر شده در سوزن کنند و در بیضه و را آرد اگر رشته را سیاه کند بیضه نر است والا ماده و اگر پوست سنگدان او را خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کنند و اکتحال نمایند در ابتدای نزول آب از چشم نافع بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد جو نمرد که دخل اندک و خرج بسیار داشته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از شفقت خالی نبود حرقوس بصاد و سین هر دو آمده جانوریست که میل بسرخی زند و زردی غالب رنگ او و سیاه است بسا باشد که دو بال زرد بر آرد و بپرد زمخشری گفته جانوریست از جرع او آرنده بزرگتر از کیک کزیدن او بدتر از کزیدن کیکست و بفرج زنان عادت نمود چنانچه مورچه بیرون آرد بعضی گویند که بعینه برغوث یعنی کیک دیگر گفته جانوریست از جرع او آرنده بطریق زنبور صاحب نیش و کزنده است مثل سیر از بانه و کسی که او را بیاز بانه زنند گویند او را حرقوس گرفته اکلش حرام است چه آنکه از خرابست حوت ماهی بزرگ بالغ گویند خواص و یعتبر وی در سمک بیاید انشاء الله تعالی قشیری گوید روزی سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام از حضرت باری التماس نمود که بکبروز متکفل روزی حیوانات شود پس ماهی طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم از دریا ماهی فرستاد که همه آنها را ابتلاع نمود و پس زیاده طلب نمود الخضر گفت دیگر چیزی نماند نزد من پرسید که هر روز این مقدار طعام میخوری گفت من امروز ثلث روزی

تعبیر

حرقوس

حوت

خود خورده‌ام گرسنه ماندم کاشکی مرا ضیافت نکردی مرو زخو تعالی مرا روزی نداد مگر آنکه توضیح ما فیه مانی
صدق الله و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها **حوت الحبض** حیوانی بزرگ
در دریا که کشتی باز دارد چون اهل کشتی به بلاکت مشرف شوند لته حیض نزد او اندازند گریزان
شود لهذا او را حوت الحبض نامند و او فاطوس است که ان شاء الله در باب فا بیاید و چون



زن حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید بعضی خون او را پاک دانند جهة آنکه چون بخاید
سفید شود بخلاف خونهای دیگر که سیاه شوند اگر یوزن حبّه از زهرهٔ او در بینی مصروع سعوط
نمایند شفا یابد و این بتجربه رسیده اگر جگر او را خشک و صلایه نمود بر خون رو ان بپاشند
باز دارد اگر بر جراحت نهند گوشت آرد اگرچه جراحت عظیم بود و این نیز مجرب است گوشت میان
پشت او را اگر کسی بخاید بهیچ باه کند **تعبیر** دیدن در خواب خون حیض دلیل کار حرام
و گفتن دروغ بود اگر خود را حایض بیند کار بسر آخر کند اگر زن باشد کار شن بد شود پس اگر غسل کند
غم وی زایل شود اگر خون خود را استحاضه بیند که خون قطع نمیشود دلیل کثرت گناه اوست
و توبه نکند و اگر توبه کند بر توبه خود نمی ایستد اگر مرد زن حایض بیند کار شن بسته شود باز بیان
حوت موسی و یوشع ابوحامد اندلسی گفته که ماهی دیدم بقرب شهر سبتیه از نسل ماهی که
موسی و یوشع علیهما السلام از و نشا ولیمو لبودند و چون ایشان نصف او را بطول خورده
بودند و نصف دیگر چون یوشع ع وضو ساخته بود آب وضوی وی براو چکید بامر الله
زنده شد از میان سفره بمیان دریا جسته برفت و او ماهیست که طولش بیشتر از ذرع است
و عرض یک شبر یک پهلو او خار و استخوانست و پوست نازکی بر جای او کشیده

شد او را بگیرید و نصف سر باشد هر که او را بیند چون این صفات را و مشاهده نماید گمان برد که میته آن
نصف دیگر او صحیح او را مبارک شمرند و با آن تبرک جویند بهدیه برند و آنجایی که ماهی زنده شد مجمع البحرین است
که در دریای فارس و روم بهم رسد و بعضی گویند در آنجا دریای روم به قلزم است و بعضی دیگر گویند در دریای مغرب
و طنجه است و حکمت در جمع نمودن موسی و خضر ع آنست که در مجمع البحرین اجتماع بحر و علم ظاهر و باطن است یعنی
علم شریعت و حقیقت و الله اعلم **ام حبین** مثل ابن عرس جانوریست که راس و دم سام ابرص گویند یعنی
چلپاسه است و بخلقت حربا است سوای بینی او و بعضی گویند که ماده حربا است و این حیوان پشت
بقدر کف دست شبیه سوسمار است و بعضی گویند که او را چهار دست و پاست بقدر انگشت
چون خواهند که صید وی کنند این افسون بخوانند ام حبین انشر برد یک ان الامیر ناظر الیک و
ناظر لسقوط حبینک پس او ام ر اذا بنزنند تا بر وی نخبت تاری شود و بهر دو پای است بایستد و دو بال
او که خاکستر رنگ است منکسر شود که زیبا تر از دو بال اول بود و بعضی از آنها سرخ و بعضی زرد در کمال نبر آت
چون صیادان او را بدین حال ببینند بر حال خود گذارند اگر زاید
گویند این صفات ام عرس را نعتست ان شاء الله در باب عین بیاید
بر اصح اکلش ذعامه و حلال جهت بدانند جهاحب
بر وزن بدایه و لد الزنا و او حیوانیست مثل مگس دو بال
دارد و در شب روشن میشود گویا آتشی برافروخته است و نیز



اسم مرد بخیل است گویا او در نار ضعیف است که از ترس میهمان شب روشن میشود تا بیند
در خاء معجمه بر بیست و یک فصل **فصل اوّل** در خاء مفتوحه **خاز باز** و خربا یار زاسم نامیکی کرد و بند
اندر جانوریست که از خزالزباب باشد هر گاه بمعنی گیر الصوت دانیم ابو سعید گفته که مکسی سبز است که چون
در بهار طیران نماید دلیل ارزانی سال باشد **خشّق** ارسطاطالیس گفته که او مرغ تیز گشته که در
بلاد چین و بابل و ترک بسیار باشد کسی او را از زاده ندیده هیچکس بر گرفتن او دست نیابد و از نشان اوست
که اگر زهر بشام او رسد خرد شود
در موضعی که صیف و شتا باشد
بیکدیگر است و چندان خیالاند
و چون شیر شیشم بنشیند خبر گشته بنفشد
او سم هر حیوانی بود و مار از او گریز شود

غرق کند و بحس شود و بعضی گویند
در موضعی که صیف و شتا از یک باب
بخیا شده زهر باد ریاه و ریزند
دمیر دخیله او را فرو گیرند و بشکنند
و هیچ فریاد را نیابد
خطاف برستوک و پرستو کر القوج گویند عربان بر او را لهذا نیز نامند مسافت بعید

۴ عجـ

خفاش

قطع کند تا خود را بکور مردم رساند و در خانهای معمور از گل بقدر آنچه بچهای او برآید آشیانه سازد و در جای بلند
دور از خطر و بچه زه دیگر دارد نظر با تواریخ که در دست مردم است ندارد و عصفور الجنه نامند یعنی
گنجشک بهشت و بدین جهت او را دوست دارند چه او با گل کهگل و پشه کشته ما بد و آشیانه از هوا بیابد لهذا
او را خطاف نامند یعنی ربایند و از عجایب کار او آنکه چشم او از محل خود در آید باز بجای خود بر گردد و
هیچکس ندید که او بر چیزی بایستد و بخورد و یا آنکه با ماده خود جمع شود **خفاش** یعنی شب پره مار
دشمن اوست بدین سبب چه بچه بیرون آید چند شاخ از کرفس در خانه خود نهد تا بچهای او از بیجان ندود چون
از گل آشیانه سازد که داخل کند و اگر گل نیابد خود را در آب اندازد پس در خاک غلطد تا بالهای او
پر از گل شود و خانه سازد و در آشیانه خود زبل نکند و آنچه باشد بیرون ریزد و محل خود را پاک
نگهدارد و چون بچه او بزرگ شود صاحب یرقان مرا آنرا بزعفران زرد نماید پس چون بچه خود را زرد
بیند گمان برد که از شدت حرارت چنین شد برود از زمین هند سنگ یرقان بیاورد و با آب
اندازد و او سنگ کوچکی است که در او خطوط سیاه و سرخست و او مشهور است بحجر ستونو در باب
سین بیاید ان شاء الله تعالی پس آن سنگ بردارند و بسایند و از آب بی بپاشانند بامر الله تعالی
شفا یابد قشیری در تفسیر رساله خود در باب محبت آورده که خطافی بر خطافه مراوده نمود و او امتناع کرد خطاف
گفت سخن مرا قبول نمیکنی اگر خواهم قبه سلیمان را از کمر بر زدم باد و انیمکالمه بسمع سلیمان رسانیدند
آنحضرت او را طلبید گفت چه چیز ترا باعث شد که چنین گفتی گفت یا نبی الله عاشقرا باقوال ایشان
مواخذه نمایند فرمود که راست گفتی ثعلبی و غیره در تفسیر سوره نمل آورده اند که چون آدم صفی الله
از بهشت بیرون آمده از تنهائی شکایت نمود حق سبحانه و تعالی خطاف را مونس وی فرستاد و بر
او لازم ساخت که در خانه بنی آدم مفارقت نکند و با او چهار آیه از کتاب
خدایتعالی بود و آن لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا آخر سوره حشر و از خود را نغمات کلمات
العزیز الحکیم مترنم و ممتد میسازد و او چند نوع است یکی آنکه در سواحل بحار آشیانه سازد و از این نوع
بسیار بوده در جثه کوچکتر از گنجشک باشد خاکستری رنگ که او را شمو میخوانند ان شاء الله در سین
بیاید نوعی دیگر سبز رنگست و در پشتش بعضی علامت سرخی هست کوچکتر از ذره که مسمی بنعبات
که در باب نا بیاید بل سطر خضره سبزی و خضرا نامند هر جا که مگس و پروانه بیند برچیند و بخورد و این
نوع نیز مسمی بشمو میکنند در مسجد الحرام بسیار آشیان کنند در سقف و در باب بنی شیبه بعضی
حکایت کرده اند که مکر ابن ابابیل است که حقسبحانه و تعالی اصحاب فیل را با آن عذاب نمود و کل جمیع
انواع او حرام است که حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل کرده از قتل او نهی نمود تخصیص آنها را که در خانها جا گیرند

عبدالله

عبدالله بن عمر از حضرت پیغمبر صلعم حدیثی نقل کرده که مکشید بزرق … بدرستیکه آواز او تسبیح است و مکشید خطاف را
چرا که در حینیکه بیت المقدس را خراب کردند گفت بار خدایا مرا بر دریا مسلط گردان تا اینها را غرق بدریا
کنم از جمله خواص او آنکه چشم او را بر روی ابنه بر نخی ببندند هر که بروی بخواند بی جوش خیزد اگر خشک نموده با
و بروغن خوشبوی مطبوخ نمایند و بهر زنیکه بنوشانند محبت باقی گردد و اگر بروغن زنبق مخلوط ساخته در وقت
زائیدن ناف زن را با او مسح نمایند نفع عظیم بخشد خوردن دل و بعد از آنکه خشک کرده باشند تشنج
کند اگر زن را از خون او نوشانند بشرطیکه نداند شهوتش تسکین یابد اگر بر صاحب صداع طلا کنند در دو من خلاص
شود هر گاه بسبب اخلاط حادث شده باشد آشامیدن زهره او موی را سیاه کند اما چنان خورد که
بداند نهایت میخورد تا سیاه نکند خوردن گوشت او بیخوابی آورد و در سر بعضی آنها سنگ ریزه هست چون
نافع شود هر که با خود دارد از شر و محفوظ ماند و نزد هر که رود حاجتش روا گردد و نزد دست قول و نماید اکنند
فرمود که چون بجستند بر آنکه زیاده کند که قمر زاید النور باشد شکم وی بشکافند دو سنگ در او یابند
یکی سفید اگر بر مصروع یا معقود آویزند شفا یابند دیگر سرخ که اگر بر عسر البول آویزند نجات یابد و باید
که ایند و سنگ یکی طولانی و یکی مجتمع و مدور باشد اگر این دو سنگ را به پوست گوساله گذاشته
صاحب وسع الملی آویزند شفا یابد و این دو سنگ در بچه خطاف که آشیانه او در ناحیه مشرق باشد از
خانه او نیابند و در باقی یابند اگر گل آشیانه او را با آب ممزوج ساخته بنوشند او را بول کند تو
اندبسی گفته که خطاف فصیح ترین مرغانست و در دریا سینه باشد که او را دو بال سیاه بر پشت از آب بیاید
و در هوا پر دو باز بدریا عود کند **خنفساء** سرگین گردانک تبرکی دوزان قوردی نامند جانور

خنفساء

سیاه است از جعل کوچکتر سر شش طولانی بود میان او و عقرب صحبت دوستی هست و لهذا اهل
شیراز او را جاریة العقرب نامند یعنی کنیز عقرب و این چند نوعست یکی جعل و دیگری حمار قبان و
دیگری حنطب و این هر سه گذشت و دیگر خنفسا که مشهور بکبرة القوة است و لهذا او را فصلو گویند
عربان گویند الخنفساء اذا تحرکت فسقت یعنی اجنبید این بوی بد از وی ظاهر شد صاحب عجایب المخلوقات
آورده که شخصی نظر بخنفسا انداد گفت آیا چه حکمت است در خلقت وی و بچه نیکوئی صورتش یا بوی خوش بعد از
تکلم باین کلام بی انجام حق سبحانه و تعالی او را بجراحت ریش مبتلا کرد که جمیع اطبا از معالجه او عاجز آمدند پس
آمد در بیرون دروازه شهر مقام گرفته روزی آواز طبیبی رهگذری بسمع او رسید گفت بیارید او را تا بحال
من نظر کند گفتند آنرا چه علاج خواهد نمود و حال آنکه اطبای حاذق از معالجه او عاجز آمده اند
گفت البته بیاورید او را پیش حاضر شد چون ریش او را دید خنفسا طلبید حاضران خندیدند … علیل را
بخاطر رسید که روزی استهزا بر خلقت خنفسا نموده بود گفت حاضر سازید آنچه خواهد که … اصحاب

مستنیر

می بلیم پس خفاش حاضر ساختند او را سوخته خاکستر ش بر جراحتش پاشید بامر الله تعالی در حال شفا یافت آن مرد
کفت که خدای تبارک و تعالی خواست که بمن بنماند که احسن مخلوقات حضرت آدم است و به ایشان احسن الخالقین
حرام است اگر بیرهای خنافس در برج کبوتر بسیار جمع شود اگر لحابیر طوبی در جوف آن بخیه بدنظر و جلا بصر باید
برد خشم را زایل کند و بیاض و براو سبل را نفع عظیم بخشد و اگر در موضعی برک چنار بخور بهند خنافس بیرون
شوند اگر یکی از آنها را بر کزیده عقرب کذارند شفا یابد و اگر کسی بخیر او را بخورد و مطلع نشود تا بجوف رسد
در حال بمیرد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل موت زن صاحب نفاس است و اگر زانی مرد بود متهم کردد
کند و باشد که دلیل دشمن بود **فصل دویم** در خواص مکتوب خنزیر خوک و تبر کی طنغور کویند صفات
بهایم و سباع هر دو در او موجود است از سبعیت دندان کرفتن و ربودن و مردار خوار بودن و از بهیمه
سم و علف خوردن و در شهوت بمرتبه حریص است که ماده در چرا باشد و نر در پشت او و ماده شش ماهی یا
کسیکه ایمنعی بنا یافته یکا نبرد که یکی از جمله دواب نوعی هست که شش ماهی باشد و باشد که دو نر بر سر یک ماده نزاع
کنند تا یکی بمیرد و چون وقت هیجان شود خوکان همه به پلش ها زنند و همانجا جنبانند و آواز نا معتبر
و با باشد که یکماده خوک از یکمرتبه که نر بر او جهد بیست بچه آرد چون چهار ماهه شود بر ماده جهد و ماده چون شش ماهه
شود بار کیرد و بعد از پانزده سال دیگر نزاید دندان خوک از دندانهای همه حیوانات تیزتر بود که شمشیر را آن
آنسان ببرد و دندان پیش از زیر و زبر چنان دراز شود که بهم کند بکیرد و از اکل باز ماند و از جوع بمیرد
چون بکیرد باید دندان کیرد موی سک برند و بر عقبات و مغار جنب زند زهر آنها در وی اثر نکند از
روباه ترسناک تر بود چو لنه روز کرسنه ماند در روز دیگر چیزی بخورد فربه شود علما بیضاری روم
چنین کنند و چون بیمار شود سرطان خورد و فربه شود اگر او را محکم بر حماری بندد چو تحمل او نکند
خوک بمیرد و چون بچه او در آید در حال بمیرد و پوست و با کوشت چسبیده است مثل انسان بجلد
سایر حیوانات وحشی و اگر اهلی شود قبول ادب نکند بنص کلام ملک علام لحم او حرام است لقوله تعالی
حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر خوردن جگر او از کزیدن جانوران نفع بخشد اگر خشک کرده
بخورند فالج و قولنج را نافع آید و در ساعت صحت دهد اگر زهره او در بینی لوط ریزند از هر جانب
سه قطره روان شود و کشاده کردد اگر خشک کرده بر بواسیر بپاشند به کند اگر صاحب فواق سرکین او
با خود دارد صحت یابد اگر بیاشامد سنگ مثانه را بشکند و اگر بعسل و سرکه مخلوط سازند بر سر طلا کنند
جرب را نه به کند اگر سرکین در حب انار تر بخیش ریزد بعد دل یا بار شیرین کردد و ما لیدن آن تشامد سوخته
استخوان او بعد از آنکه صلایه نموده باشند بر بواسیر را شفا دهد و اگر صاحب ربع با خود دارد
تب وی زایل شود ما شنه او را اگر سوخته و صلایه کرده با سرکه و عسل معجون نموده کسیرا که درد شکم و نفخ

سعه و روده باشد بوزن یک مثقال آشامد نفع عظیم بخشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و اقبال حال
حرام و دیدن ماده او دلیل زیاده شدن نسل و کثرت رسیدن ضرر از وی دلیل بخت و ظفر از نصارا
یا دشمن قوی ملعون که نر و مصاحب خرج بسیار کند سواری او رسیدن مال و غالب شدن بر
بود خوردن کوشت او رسیدن بدولت و خواری و سستی مال حرام اگر ببیند که شیر او را به دو شند
کرده و مالک شدن او دلیل غم و ابلی او دلیل ارزانی اگر مسافر بود و بانهد دلیل برف و سرما بود و چرانیدن
دلیل حکومت بر یهود و نصاری اگر ببیند که زن او خوک کردیده دلیل طلاق و ست چه بچشم بر او حرامست
مردی نزد ابن سیرین آمده کفت در خواب دیدم که قلادها کردن خوکان می آویزم کفت البته بنااهلی تعلیم
علوم مینمائی **فصل سیم** در خواص **خفاش** شب پره تبرکی یو نه نامند از جهة ضعف بصر در
شب طیران نماید بزرک او را وطواط و کوچک او را خفاش نامند در روشنی ماه و روز نه بیند در تب



بغروب شمس در طیران آید چه در وقت نه نور بود نه ظلمت و قت
هیجان پشه است که قوت خود کند و در شب و روز ابر و هوا
صاف نه بیند و اعمش ضد او ست که در روز ببیند و شب نه بیند
و اعمش ضعیف البصر است با پیه کل اشک و خفاش از جنس طیور
نیست که او را پستان و دو کوش و دندانها و خصیتین و منقار باشد حیض و طهر بیند مثل انسان
خنده کند و مثل چهارپا بول کند و بچه خود را شیر دهد او را پر نباشد بعضی مفسرین کفته اند که چون
مصنوع مخلوقات است یعنی عیسی ع لهذا امیابن صفت خالق است از بهجهة مغلوب سایر طیور باشد چه مرغی
که کوشت خورد او را خورد و آنچه کوشت نخورد او را نکشد بدین سبب غیر شب او را نتوانند دید و هیبت
تا نظر مردم بر او باشد چه بپرد و چون از نظر غایب شود بیفتد تا فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود و تا بدانند
قدرت کامله قادر عزیز را بجهة آن طلبت خفاش را از عیسی ع نمودند که از اعجب طیور است از کوشت و خون
بی پر شد بدیع النظر است و پشه و مکس را بهم شکند و بخورد و بعضی میوه ها اکل نماید مع هذا بیش از حمار و
کرکس عمر کند ماده او میان سه و هشت بچه کند نر او کثیر الجماع بود و در میان حیوانات سوای او و بوزینه
و انسان هیچ حیوانی بچه خود سه بار دو چون بچه خود بپرد در زیر بال نکهدارد و باشد که از کمال شفقت
بر دهن خود چسباند و در حین طیران بچه خود شیر دهد و چون برک چنار بدو خورد بترسد و بپرد و اگر او را
کویند اطرق کرا یعنی سر به پیش انداز و فرود آئی بر زمین چسبد لهذا او را انجماد و صف کنند
اکلش حرام و قتلش نیز ع او نیز مثل پرستو در حین تخریب بیت المقدس کفت یا رب بر دریا میابط
تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص آنکه اگر سر او را در میان بالشی کذارند هر که سر بر او نهد نخوابد و اگر در ظرف

با اين طبخ نموده بروغن زيت مخلوط ساخته بكمر رسانند با مجرا شود پس اين روغن را صما فنموده بر صنا لقرس جب وفالج
کهنه وارتعاش وورم جسد وشكی نفس بمالند شفا يابد و اين بخير برسيد در هر خانه كه بكبر ند دل او را درها
خانه بسوزانند مار و عقرب كريزان شود و در آن خانه ديگر نيا بند زنان بيجان و دل و برا نسان او آويزند يا بكنند
هر كه كردن او را با خود دارد از كزيدن عقرب ايمن كردد و اگر زهره او را بر فرج زن عسير الولادة مالند در همان
ساعت وضع حملش شود اگر پيه او را زنيكه خون از وی بسيار رود و بخود بردارد خون وی قطع شود و اگر دماغ
اگر خفاش را مجرا بنر بندد و بر قضيب مالند از تقطير البول ايمن كردد و اگر صاحب فالج بر شوربای او نشيند صحت
يابد اگر سركين او را بر قوبا يعنی گروند بمالند از بيخ بركند و هر كه موی او را بكند و سركين او را با اشك چشم بر آنجا
بمالد ديگر موی نرويد و اگر بر زهار كودكان قبل از بلوغ مالند ديگر موی نرويد **تعبير** ديدن وی در خواب
دليل مرد عابد است ارطاميدورس گفته كه دليل بطالت و خوف است اگر زن حامله بيند دليل بيت و ولادت بحكمت
مسافر بد است و اگر بيند كه بخانه در آمد دليل خرابی آن منزل بود ديدن ماده او دليل زن ساحره است و
بعضی ديدن خفاش را دليل همسايگان دانند كه از ايشان ايمن نباشد **خُلد** بر وزن جعل موش
كور و بتركی كور سيچقان و بعضی گويند جانوريست كه پيش خود نه بيند بيوی از سوراخ خود در آيد و دهن
گشاده باشد تا مگس ميان لب و اطراف دهن او جمع شود پس لبها بهم آرد و همه را فرو برد ارسطو
گفته كه هر حيوانرا دو چشم است حق سبحانه و تعالی عوض بينائی بوی شنوائی بمرتبه عطا كرده كه از مسافت
بعيده اصوات خفيه احساس كند و چون احساس صدائی كند زمين را كود كند و چون خواهند كه او را صيد



كنند بلخی در سوراخ او گذارند بيرون آيد تا او را بگيرند و بيماری
از طبع اوست كه از بوی خوش گريزد و ببوی پياز و گندنا عشق بازی
نمايد و باشد كه بسبب آنها و جز آن صيد كنند بعضی اهل تفسير
گويند كه او حيوانيست كه سد مارب خراب كرد و اين چنان بود كه قوم
سبا را دو باغستان بود و جمعيت گرد ايشان بود يكی از جانب يمين و ديگری از طرف شمال و ايشان منتعم
بنعم الهی شده بودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرموده كلوا من رزق ربكم واشكروا له يعنی بخوريد روزی
پروردگار خود را و شكر او را بجا آريد و آن ديار ايشان شهر پاكيزه بود كه در او پشه و مگس و كيك و مار و عقرب
و ساير موذيات نبود و مردم غريب كه وارد آنجا ميشدند آنچه از شپش و غيره در رخت او بود ميمردند و چون
كسی داخل باغستان ايشان ميشد اگر زنبيل بر سر گرفته عبور مينمود و از اثمار و فواكه مملو ميشد
آنكه دستی بر آنها رساند حق تعالی سيزده پيغمبر بدان قوم بفرستاد ايشان تكذيب همه نمودند
هر چند تخويف و انذار نمودند نعمتهای الهی بر ايشان كردند فايده نبخشيد فرد بر سينه دل چه گوهر دمان و عظ

نرود ميخ آهنين بر سنگ و باد آتش التماع را اشعار رود نار خود دانسته گفتند خدا را هيچ نعمتی به جود نمانده
ايشانرا سدی بود كه بلقيس در حينيكه پادشاه بود در بند در زير آن سد بركه ساخته كه دوازده جا آب بيرون
می آمد بعدد انهاريكه مقسم ايشان بود و بعد از ازدواج سليمان ع بلقيس ايشان مدتی در مسرت و نعمت بودند
پس طغيان و كفران ايشان از حد متجاوز گشته حق سبحانه و تعالی موشی نر موش اعمی مسمی بخلد فرستاد تا
سد ايشانرا از بيخ سوراخ كرده سيلی عظيم آمده اشجار را از اصول قطع نمود اراضی ايشانرا خراب كرد و
ايشان قبل از حصول انجادثه از علم كهانت كه دانسته بودند كه موش تخريب سد ايشان نمايد و لهذا نزد
هر سوراخ موشی گربه نگاه داشته بودند چون وقت عذاب آنقوم رسيد حق تعالی موش
سرخی را بر جثه گفته شد فرستاد كه از هيبت و جمعيت گربهها بسوراخ موشان گريختند پس آن موش كور
رخنه عظيمی در سد ايشان كرد كه از آن رخنه سيل داخل باغستان و خانها شد جميع اشجار و اموال ايشانرا قطع كرده
و خانهارا پر از آب نمود گويند كه موش كور از نبات و منی لب او از حد پديد بود عمرو در خواب ديد كه رخنه در
سد ايشان شده چون صبح شد از زده بجانب سد رفته موشی ديد كه بچنگال آهنين رخنه در سد ايشان
مينمايد بر گشته زن و فرزندان خود را برده موشرا بدان نهايت بد ايشان نمود چون بر گشت گفت
ديد آنچه من ديدم گفتند آری گفت بدانيد كه اين كار خدا است كه ما علاج دانيم اما چاره
دفع آن بخاطرم رسيده اول ميبينيم كه خدا تعالی رخصت بلاك آنقوم داده يا نه پس پسر كوچك را كه فرزند
نزد موش برده بخبر مشغول بود و اقبال بگربه نكرد اما چون گربه موش را ديد روی بگربه نهاد عمرو با اولاد
خود گفت چاره كار خود بجوئيد گفتند چه چاره كنيم گفت بدر ستيكه مرا حيله بخاطر رسيده گفتند
بگو آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را گفت فردا كه من در مجلس قوم نشينم و هر كس به قرينه خود قرار گيرد تو با من
نمايم تغافل نمائی چون ترا دشنام دهم برخيزی و سيلی بر صورت من زنی پس با قی اولاد را گفت چون
اينچنين كند شما هيچ مگوئيد من در آنوقت قسم ياد ميكنم بقسميكه كفاره نداشته باشد اگر خلاف قسم نمايم
كه بعد از اين در قوم اقامت نكنم كه اصغر اولاد من با من چنين بی ادبی كند هيچيك او را منع و يا تحسين
او لاد گفتند سمعاً و طاعة چنين كنيم روز ديگر كه عقد جلسا انتظام پذيرفت عمرو با اصغر اولاد
گفت برخير و فلان كار بكن او بحرف پدر اقبال ننمود تغافل كرد تا نيد عمرو ويرا دشنام داد
برخواست و سيلی بر پدر زد اولاد وی سر پيش انداخته هيچ نگفتند قوم از جرئت او و سكوت ساير
اولاد تعجب نمودند ايشان نيز چون پديد ند هيچ نحو حرف نزدند پس عمرو گفت اصغر اولادم سيلی زد و
شما هيچ نگفتيد و جمله ساكت شديد در ميان همچو شما قومی اقامت نميتوان نمود پس قسم خورد بقسميكه
او را هيچ كفاره نباشد كه اگر از ميان ايشان بيرون نرود قوم برخواسته عذرها خواستند كه ما از آن كار نمود

که اولاد تو منع او نکند ولهذا اسبقت در منع نمودیم عمرو گفت الحال چاره چیست بغیر آنکه بیرون روم
وچنان قبلیمی زمین چنان دستبرد فرزد علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد در یغ سود ندارد چه رفت کار
از دست پس اظهار بیع املاک خود نمود و قوم برغبت تمام املاک وی بخریدند پس عمرو احمال
و اثقال وعیال و اطفال خود را بر داشته از موضع ایشان بمحل دیگر نقل نمود پس اندک زمانی
نگذشت که موش کور رخنه در سد نموده کرده سیل آمده و دواب وانعام و اموال ایشانرا برده خانهای
ایشانرا خراب کرده چنانکه کلام ملک علام بدین معنی ناطق است که فارسلنا علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم
برایشان سیل عرم را جمعی گفته اند که سیل عرم رخنه است و جمعی دیگر سیلی را گویند که کسی طاقت
آن نداشته باشد اما مارب بسکون همزه اسم قصر ها و لقب پادشاه شهر سبا است چنانکه
تبع ملوک یمن است مسعودی و سهیلی گفته اند بانی سد سبا ابن یشجب بود بنقصان رود بجای آب ... کسب
جاری شد سبا قبل از اتمام وی رحلت نمود ملوک حمیر بانجام رسانیدند گفته که سبا اول کسیست
که از ملوک یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بود بقرب مختار است مسعودی گفته که لقمان بن
عاد بانی او بود بکفر سنخ ساخته بود خدا تعالی بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق ساخته چنانکه ایشان
در جهان مثل گردیدند از جمله ادعیه و اشکالیکه دافع آن خلد است که در دواب می افکنند عاست
که بر گوش چپ اسب باید آویخت که با خلد سلیمان بن داود ذکر عزرائیل عن وسطک و ذکر جبرئیل
علی راسک و ذکر اسرافیل علی ظهرک و ذکر میکائیل علی بطنک لا تدب ولا تسعی الا ابلیس کعبا لماس ب
لثن الله حاجة و قرن الحمار بعد ذره العزیز الفهار هذا قول جبرئیل و میکائیل و ملائکة الله المقربین الذین
لا یاکلون و لا یشربون الا بذکر الله بهم یعیشون احیاء و انا آل هدای یس ایها الخلد من دابة فلان بن
فلان و من هذه نعهد من بری و لا یری و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا
صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم موتوا
کذلک یموت الخلد من دابة فلان بن فلان و من هذه الدابة ۱۱ ۱۱۲ لا الوطط الا ۱۱۱۹

بدانکه اکل او حرام است خبه آنکه از انواع موش است عربان
امثال خود گویند فلان اسمع و افسد من خلد یعنی فلان کس
شنواتر و فساد کننده تر از خلد است از جمله خواص آنکه
اکتحال خون او شافی بصر است وطلاء خون و مو او و فربل خو کاک و نحو ... پشتن لب بالا او ...
سب رابع کسی که بریان او خورد بهر خبر عالم گردد و اگر مغز سر او با روغن گل در شیشه کنند و ...
روغن گرفته بر جرب مالند شفا دهد بعضی گفته اند که اگر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده با ...

وبر ثقر من مانند شفا یابد اگر خلد را در سه رطل آب فرو برند بر کسی آن آب بپاشانند جهر علمی
بر سبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن زکریا گفته که او را در سه رطل آب فرو برد که از بدنه اباه
امانس کند پس او را صاف نموده ... ویرا جدا کنند باقی در دهک کنند با لبان و کبریت و نسانسخمان
از هر یک چهار درهم بر او اضافه کنند تا آنکه مثل طلا گردد و در شیشه گذارند هر که از وی بپاشتنا
لعوق نماید درد او وقتیکه شمس ما بین اول حمل و اول سد باشد مستعمل و بی دسومات و چربها
اجتناب نماید و پاک و با تقوی و روزه بود و هر که این عمل بجای آورد حق سبحانه و تعالی او را نصیب
هر علم کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل صلالت و حیرانیست و اختفا و ضمن هلاک است و باشد
که دلیل حدت سمع او د تجربه کسیکه شکایت از نا شنوائی کند اگر با بتین زنار بلند در نار در آید و اگر
در بهشت بلند در بهشت در آید باب **پنجم** در دواب مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در دابه منقوحه
دابه جنبنده را از هر جنبنده این بحسب لغت است اما بحسب اصطلاح اختصاص بچهار پائی دارد
و بر اسب بسیار اطلاق میکنند و بعضی طیور را داخل دواب دانسته استدلال باین آیه
کنند و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و بعضی این استدلال را رد کرده اند
بدین آیه که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین چه طیر
نیز بر روی زمین گاهی میکند دعلی بن ربیعه گوید که نزد علی بن ابیطالب ع بودم که مرکب آنحضرت را آوردند که
سوار شود چون پای مبارک بر رکاب سعادت انتساب نهاد فرمود بسم الله و چون بر پشت مرکب
قرار گرفت سه مرتبه الحمد لله و سه مرتبه الله اکبر و سه مرتبه سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر
الذنوب الا انت گفت پس تبسم نمودی از وی پرسیدند فرمود که پیغمبر خدا صلعم چنین کرد و تبسم نمود
پرسیدند که یا رسول الله از چه سبب خنده کردی فرمود که خدای تبارک و تعالی تعجب میکند از بنده وقتیکه
بگوید خدایا بیامرز مرا و حال آنکه میداند که غیر وی آمرزنده نیست بن عباس از حضرت مقدس نبوی صلعم
نقل نموده که آنحضرت فرمود که چون کسی بر مرکب سوار شود و نام خدا نبرد شیطان ردیف او شود گوید
غنا کن اگر او را آوازی نباشد گوید آرزوی غنا کن او همیشه غنا کند تا فرود آید ابی درداء از رسول
خدا صلعم نقل نموده که آنحضرت فرمود هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم سبحان من لیس لیس سمی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین
و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین مرکبی که در زیر اوست گوید مبارکباد
ترا ای مومن که پشت مرا سبک ساختی و فرمان پروردگار خود بردی حاجت خود بر آوردی اما دابة الارض
که از علامت قیامت بعضی گویند و بعضی گفته که طول او شصت گز است صاحب دابم در حیوه از

کوه صفا و مردم بجانب منار روند و بعضی گویند از حجر بیرون آید و بعضی گفته‌اند که از طایف بیرون آید
عصای موسی ع در دست و خاتم سلیمان ع با وی باشد بعضی بینی کفار بشکافد و بخاتم ناصیهٔ مؤمنان



نقش نماید پس مردم بعد از این نگویند کریه نام نخوانند بلکه گویند یا مؤمن یا کافر در تفسیر وجید آمده که دابه علی بن
ابی طالب است که در حین ظهور صاحب الزمان رجعت نماید و جمعی از حق سبحانه و تعالی که زمان ابتلا
و غلبه کفر دارند و از آن روز زنده نماید و آیه وافی بدایه و یوم نحشر من کل امة فوجا شوید این قول است

دلق دله فارسی معرب است جانوری است شبیه بسمور بعضی اوقات جانوران بدرد و خون آشامد



و بعضی گویند حیوان مرغ خوار است چون به برج کبوتران درآید یکی از
اینها را زنده نگذارد اگر چشم راست او را بر صاحب ربع آویزند
بندند تب ربع را زایل کند و چون چشم چپ او را بر زنند باز تب عود کند
اگر پیه او در برج کبوتران بخور کنند همه آنها گریزان شوند طلاء پیه او
بر داء الثعلب بمالند نافع است که او موی را رویاند خوردن خیری از تو عارض شود اگر بینداز آنکه از خون او در گوش
مصروع چکانند نافع آید **فصل دوم در دال که سوره دیک** خروس کنیت او ابو الیقظان است
یعنی بیدار و از نشان اوست که غیرت زند خود مست و یک زوجه لفت نگیرد و هر ساعتی



مطلوبی در بر کند و چون سه دو بار برای آید و بنجا به صفا خود را بیاید ز
بخوانند تا او را باید ابل حجت به گوید خروس سفید صاحب دو تاج در سر
مکانی که باشند آنجا نه ازند حرز محفوظ باید ذبح کنند او
دایم و نکبت باشد و در حدیث آمده چون آواز خروس شنوید حاجات
خود را از قاضی الحاجات بخواهید و اگر آواز حمار شنوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گوئید در تاریخ اصفهانی
آورده که از حضرت مقدس نبوی مرویست که خدا تعالی خروس سفید بفرستد خونخاقی کرد که بالهای او منقش

و فرق سر زبرجد و یاقوت و مروارید و یکبال او در مشرق و یکی در مغرب سر او در زیر عرش و پاهای او در هوا
چون اذان گوید آواز او را همه اهل آسمانها و زمین هر که هست بشنوند بجز جن و انس در اینوقت خروسان زمین
اجابت کنند و با او با آواز آیند چون قیامت نزدیک شود خطاب رب الارباب در رسد که بالهای خود
فرو هم آور و آواز خود بکش پس اهل سموات و ارض غیر آدمیان و جنیان همه بدانند که قیام نزدیک شده
روایت دیگر از جابر و غیره از آنحضرت ص منقولست که بدرستیکه خدا را خروسی است سر او در زیر عرش
و هر دو پای او در فضای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و گوید
سبوح قدوس و در روایت دیگر سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله غیره گوید ثعلبی از حضرت
مقدس نبوی ص در تفسیر خود آورده که خدا تعالی سه آواز را دوست دارد آواز خروس و قاری قرآن و استغفار
کنندهای در سحرها و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود که خروس سفید دوست من است و دوست من
جبرئیل است که نگاه میدارد آنجا را با شانزده خانه دیگر از همسایگان و در اخبار آمده که آنحضرت را خروس سفید دو
تاجی بود چون بسفر میرفتند خروس را با خود همراه میبردند تا اوقات نماز بدانند و در خبر وارد است که خروس را
دشنام مدهید که شما را بجهت نماز بیدار میکند اکثر حلالست گوشت وی گرم و خشک است و باه را زیاد کند و
نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج بیمار است تخصیص در زمستان و سهیل و نافع مفاصل و رعشه آب گوشت
خروس بچه موافق جمیع مزاجها است مالیدن خون مغز مرد که بزیر جانور را شفا است اگر بتاج و پیشانی او
روغن مالند دیگر صدا نکند اکتحال خون او بر سپیدی چشم است اگر تاج او را بسوزانند و بر کسیکه بر فراش
بول کند بنوشانند نافع بود و اگر سر او را از او را در وقت یا پر مرغ سیاه بکشند و در مجری آب حمام گذارند هر که از
آن آب غسل کند او را لقوه عارض شود و در کنار بال او دو استخوانست اگر بر صاحب تب ربع بندند تب او
زایل شود اگر بر چهار پای بندند قوت مشی او زیاده شود اگر زنیکه بار نگیرد خصیتین او را بگیرد تا سه روز
در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت نماید بار گیرد اگر در کاغذی گذارند و در بازو بندند قوت باه زیاده
کند و چندانکه خواهد جماع کند تا نگشاید ساکن نشود تاج سفید و سر او را بجهت بوانه بجو کنند نفع عظیم
بخشد اگر زهره او را به شوربای ماهی مخلوط ساخته بیاشامند و اگر بیاشامند نسیان را زایل کند خون او را با عسل
مخلوط ساخته بر آتش گرم نمود بر قضیب مالند قوت باه و لعوظ دهد اگر خصیه او را بر خروس ننهند هیچ خروس بر او بانگ نزند
التعبیر دیدن او در خواب دلیل خطیب و قاری و مؤذن و مسطرب با تحفظ که امر بمعروف کند و خود عمل نکند خود مدکر و ملول
و غیر مصلی است و باشد که دلیل مرد کثیر النکاح و مردم کریم و قانع باشد یا مرد ناقص الحظ و عامل که در شقها
بسیار افتد یا دلیل صاحب خانه یا مملوک یا مجاور و بدان قتل خروس ابیض موقف دلیل عدم اجابت
مؤذن است گویند دیدن او مصاحبت با علما نزد ابن سیرین آمد گفت دیدم که خروس بیجان زمین

و چند دانه جو بر چید گفت که چون از خانه تو چیزی بدزدند مرا خبر کن بعد از چند روز آمد و بمن گفت
بساط مرا از پشت بام دزدیدند گفت سوزن بردار چون تحقیق کردند چنین بود دیگری گفت در خواب دیدم
که خروسی در خانه فلانکس فریاد میکرد ابن سیرین گفت سی و چهار روز دیگر صاحب آنخانه بمیرد و بعد
سی و چهار است شخصی دیگر گفت دیدم که خروسی سه بار بانگ کرد گفت که سه روز دیگر از عمر تو
باقی مانده چنین بود اما دیک الجن یعنی خروس الجن جانوریست در باغها و بستانها یافت شود
اگر او را گرفته در شراب کهنه بیندازند تا بمیرد و در میان کوزه فراخی گذاشته سر او را بگیرند و در
خانه دفن نمایند ارضه و سوسه از آنخانه برطرف شود **دُبّ** خرس و ترکی ایو نامند خانه در غارها
کرده و در زمستان داخل شود و بیرون نیاید تا هوا خوش بگردد و چون گرسنه شود دست و پای خود
بمکد جوع او زایل شود در بهار بیرون آید بغایت فربه گشته مختلف الطبع باشد چه آنچه سباع و بهایم



خورد بخورد و از گوشت و علف اکل بر چرا نماید چون وقت مباشرت شود هر نری از آنها ماده خود را
بگوشه تنها و خلوت برد و بر زمین خواباند و جماع کند ماده او پارچه گوشتی زاید که اعضای او متمیز
نباشد پس ورا از موضع بموضعی نقل نماید از ترس مورچگان هیچ جا نگذارد و چنانچه در جمهره در باب جیم مذکور
شد پس در تمام البدن اعضای او تمیز گردد و نفس در بدو ولادت او در غایت صعوبت بود با بند گور در
آنحال ببرد چون نر وی بطرف بنات النعش کند در لیث وضع حملش در عموم جمیعی آنکه از دهن اید و ناقص
الخلقه بار نهد از شوق بند گرو حرص جماع و باشد که از شدت شهوت آدمیرا بر خود خواند چون در مکان
فربه شود تا چهارده روز بکند روز از آنموضع حرکت نکند و بعد از آن حرکت ... در حرکت آید تا زاده
رود و چون بسیار ترسد و بر سر درختان آید و در طبع و ترکیب و قبول تادیب عجب نماید اما اطبا
معلم بکند بکر یعنف و ضرب گلش حرام از جمله خواص او آنکه اگر دندان او را در شیر زنان اندازند بکود...

دندان بسهولت بیرون آورد طلاء پیه او و زبل برص است اگر خشم است او را در خرقه پیچیده بر بازو بندد از شر سباع
ایمن گشته از درنده شر رسد اگر بر صاحب تب ربع و تیزند تب وی مفارقت کند اکتحال زهره او با عسل آب
را زیاده و فزیل ظلمت چشم است اگر برداء الثعلب طلا کنند موی برویاند اگر بر پلک که موی اندازد
بعد از آنکه موی بکنند طلا کنند دیگر موی نروید طلاء پیه گداخته او امان باشد از سرمای اگر بر موضع ناسور
بندند شفا یابد اگر پیه او را بر سگ مالند دیوانه شود اگر پاره از پوست او خشکنیده بر طفل آویزند در خواب نترسد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل شر و نکبت و فتنه و مکر و خدعه و باشد که دلیل زن فضول البدن
و خبیث المنظر صاحب لهو و لعب و طرب و باشد که دلیل اسیری و بند و زندان و با دشمن احمق و دزد
مخنث بود اگر بیند که خرس ماده شد ولایت ولیه بتصرف وی در آید اگر از اهل ولایت باشد او را غمی و
حزنی روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند و برگردد بمکان خود **درّاج** معروفست ترکان
تراج گویند مرغ مبارک کثیر النسل است خبر فصل بهار و گویند شکر پروردگار است بدوام نعمتها
صوت او مشعر است بر کلمات پاکیزه در هوای تهاو وقت وزیدن باد شمال و هوای صاف خود را مضطرب



و پاکیزه سازد پر و بال برافشاند در طیران آید و در وقت باد جنوب
حال او بد شود چنانچه بر طیران قادر نگردد و بشکل سیاه ظاهر
و باطن و پر و بال او خاکستر رنگست بر خلقت خطا که سنگ
خواره است اما الطف از وی بود نر او حیقطا نامند سیبویه
از طیور عراق گفته و جاحظ از اقسام کبوتر شمرده چرا که بچهای خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و از
شان او نیست که در یکموضع بیضه خود نگهدارد بلکه از موضع بموضعی نقل نماید تا کسی مکان ان نداند نر او با ماده
جمع نشود مگر در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود اما فربه نشود اکلش حلال چه او از انواع
کبوتر است گوشت او از گوشت کبوتر و فاخته احسن و الطف است اکل او مغز سر و فهم و منی بیفزاید
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و زن و مملوکست پس اگر او را مالک شود یا نزد خود ببیند مالک
مال و زن گردد یا تزویج نماید یا مملوکی بتصرف او در آید **دلدل** خارپشت بزرگ یا نوعی از
وی ترکان کرپی نامند جاحظ گوید که فرق میان وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و جاموس است در
بلاد شام و عراق و عرب و سلخ بسیار بود و بچه روباه باشد ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به پشت ماده
چسپد و پنج بیضه گذارد اگر چه در حقیقت بیضه نیست لیکن شبیه به بیضه باشد شبانه گوشت ...
بود خانه خود را یکدر بطرف جنوب گذارد و در دیگر بطرف شمال از هر دریکه باد وزد مسدود کند چون
چیزی بیند که مکروه وی بود منقبض شود خارهای او بیرون آید مانند شمشیر برهنه بر آن هر که رسد مجروح کند
خار یکدر پشت او ست نکو بود در کمال درشتی کثرت پوست اکلش حرام در مثل گویند فلان اسمع من
دلدل یعنی فلانکس شنواتر از دلدلست بدانکه دلدل یعنی حرکت با اضطراب الله بدین سبب که

استر که مقوقس بحضرت مقدس نبوی صلعم هدیه فرستاده بود و دلدل گفتندی چه او بسفیدی
بود و بکمال سرعت او بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع
بخشید با خوش و تعلیه او در باب قاف در زد که شنفد بیابان



دکیفین جانوریست در دریای غرب را بنجات دهد و بهشت
اعانت دکند تا بساحل رساند جو هری وخسنجاوسین
او آزاده ابعضی گویند که خوک بحری ... بسیار بود از دریای شور زند اینجا افتد
بضعف خیلکی به یاد میباشد و لهذا انفس با چون بغریق نظر یابد بهمیشه دفع او میکند تا
آنجا افتی بساحل رساند و نجات دهد و هیچکس نه رنجاند و ماهی نخورد و چون بر روی آب ظاهر شود گویا
بلتی است واز و بچه متولد شود و شیر دهد و بچه خود را هرجا که رود همراه برد و در تابستان برآید و
با آدمی انس گیرد خاصه بکودکان اگر یکی از او صید کنند دکیفین بسیار جمع شوند تا جنگ کنند و چون



زمانی در کوهی او را نگهدارند بغربت تمام چون تیر از آنجا باز آید که
در پیش او کشتی باشد بر بالای او بیتد سر او هیچ توقفی نماید جدا نشود
چون قیس ندارد گوشش حرام است خلاف مرغابی را که ایشان
حلال میدانند اگر پیه او در میان حنظل که میان خالی باشد
بجوشانند و در گوش چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر است و دیر هضم اگر دندان او را بر
کودک بندند تن ترسد خوردن برای او درد مفاصل را به کند پیه گیرده او را اگر زنی بکار زد و با روغن زیبق
مخلوط ساخته به خود بمالد شوهر شرم او را دوست دارد و طالب رضای او جوید اگر پیه دو کف او را بر محوق
او بزند تیر سوزش زایل شود اگر دندان راست آن اندر روغن گل گذارند هر که از آن روغن بر روی
خود مالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ ضد این خاصیت دهد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل است بر آنچه تمساح بر دو باشد که دلیل مکر و کید و اخفاء اعمال و استراق سمع او دو باشد و
باشد که دلیل کثرت باران بود اگر خایف بیند ایمن شود جهت آنکه او نجات دهنده غرق شدگان است
از غم اگر در خارج بیند دلیل است بر دشمن با خبر چه قوت او ورا ثابت **دود** کرم ترکان
فوزنا مند او با نواع است چون اساریع که کرم سرخیست که در سبزه زارها باشد و ارضه که چوب خورد
و کرم سرکه و زبل و کرم میوه و ابریشم و کرم سبز که در درخت صنوبر باشد و کرمیکه در جوف انسان از
عفونت متولد شود و ابن عباس از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که خورما ناشتا
خوردن کرم معده را میکشد اطبا گویند که اشامیدن رخشیجک کرم از شکم بیرون آرد و برگ شفتالو را

دکیفین

تعبیر

دود

برناف ضماد کنند کرم شکم را بکشد اما کرم ابریشم از عجب مخلوقاتست چه اول تخمیست چند از نهایت
در انجیر میباشد از مورچه کوچکتر زنگاوش ... بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در
کرم سیرها در حقه گذارند اگر از و بیرون نیاید زنان در زیر بغل و پستان نگهدارند چون بیرون



آید برگ توت سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود از سیاهی بسفیدی مبدل شود و در مدت
شصت روز بزرگتر رسد پس شروع کند بر تنیدن بر نفس خود و بر گرد خود تنیدی یعنی بچه در
درون وی بود خالی شود تا بقدر گردکان شود اما طولانی بود تا ده روز چنین شود و بعد
ده روز بمرد و پس این جوزه سوراخ کند و پروانه که دو بال سفید داشته باشد از و بیرون آید
در وقت بیرون آمدن او مضطرب بیرون آید با لبهای او متحرک از حرص جماع نر و ماده
دم بدم چسپند مدتی بدن ایشان با هم ملتحم بود پس جدا شده ماده او تخم کند بهیلی که گذشت
تخم او را بر کوی سفیدی بهبندند نر و ماده هر دو بمیرند و نگهدارند اگر تخم خواهند و الا از آنها
حریر سازند و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص اوست که از صوت رعد و زدن طشت و
کوفتن هاون و بوی سرکه و از آدم جنب و زن حایض بمیرد و از موش و گنجشک و مورچه و چلپاسه
و کثرت حرارت و برودت بر او ترسند بعضی حکما گفته اند که فرزند آدم بکرم ابریشم میماند
همیشه در جهل خود ماند و او را از جهل خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرم ما جوهر اجتناب
حرام است از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر بربیت مخلوط ساخته به بدن انسان مالند از گزیدن جانوران
زهردار ایمن ماند چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم زرد که از زبل متولد شود در بیت
کهنه جوشانند بدرد داء الثعلب نهند شفا یابد و نفع عظیم بخشد و موی بر آرد **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل دشمن جنی است و دیدن کرم ابریشم رسیدن منفعت تاجر او بغضب سلطان از این که حریری از و فرا
گیرد منفعت رسد و باشد که دیدن کرم دلیل مال او ضرر باشد و اگر کرم اولاد باشد **دجاج** بجزکاست

تعبیر

دجاج

دال آمده مرغ خانگی که ماکیان گویند و ترکی داوق گویند واحد دجاجه وجه آنکه در راه رفتن اقبال
و ادبار نماید دجاجه نامند چه هرگاه کسی در راه رفتن گامهای نزدیک گذارد و پیش و پس رود او را



دجاجه گویند و چون پیر شود بیضه او را زردی نباشد و جوجه
از او بیرون نیاید باتفاق اکل او حلال است از عجایب امور آنکه
سباع از نزد وی گذر کنند از آنها هیچیک شر رسد اما چون شغال
بر او گذرد اگر بر بام و دیوار باشد خود را از زمین بزیر اندازد و
موصوف است بکم خوابی و زود بیدار شدن گویند که نوم او بمقدار بیرون آمدن نفس و رجوع اوست
و این از غایت ترس و بیدلی اوست و از شدت حیله که دارد بر زمین نخوابد بلکه بر بالای شاخ
درخت یا دیواری بخواب رود و جوجه از بیضه بیرون آرد با بیرو ظرافت و مقبول بود و بعد بکور راه
رود و هر چند بزرگتر شود احمق تر و ناقص الحس گردد تا آنکه جمیع صفات حسنه زوال شود و پس قابل ذبح گردد و مثل طیور
جوارح گوشت و مگس خورد بطریق بهایم نان تناول کند و از خود بیضه او را هر جا طراف دراز و تیز از و مرغ بیرون
آید و آنچه مدور و عریض بود خروس نر و تولد نماید جوجه از بیضه گاه بحضانت مرغ بیرون آید و گاه بدفن
نمودن در زبل و مانند آن بعضی از و روزی دو نوبت بیضه نهد در همه سال بیضه گذارد مگر در دو ماه
زمستان خلقت بیضه در ده روز باتمام رسد در وقت بیرون آمدن پوستش نرم است چون هوا بر او رسد
خشک و محکم گردد و میان زرده و سفیدی پوست نازکی باشد او را قیض نامند و هر گاه در یک بیضه دو زردی
باشد از و دو جوجه برآید احسن و الطف و آنکه زردی او بیشتر بود و بیضه مرغیکه او را خروس نباشد قلیل الغذا
بود و حیوانات از و متولد نشوند و همچنین از بیضه که در وقتیکه قمر ناقص النور باشد چه بیضه از هلال تا بدر
ممتلی شود و در رطوبت او زیاد گردد و از بدر تا محاق ناقص و لهذا بعضی آنها را یکپهلو ناقص شده جوجه
نر از ماده بانیطریق توان شناخت که او را از منقار آویزند اگر حرکت نمود نر است و خروس و اگر ساکن
شد مرغ است حضرت مقدس نبوی صلعم اغنیا را بنگهداشتن مرغ و گوسفند و فقرا را بنگهداشتن مرغ
امر فرمود یعنی که هر کس بقدر حال خود جهت معیشت بکسبی اشتغال نماید بیضه و لحم حلال اللحم حرارت
معتدل است گوشت مرغ جوان زیاد کننده عقل و منی است و آواز را صاف کند غذای معتدل او را بتخصیص
جوانان را در فصل بهار لیکن مضر اهل ریاضت است مصلح او بعد از اکل او شربت عسل نبات و اکثر چون
اطبا اتفاق نموده اند که خوردن او مولد نقرس است و مضر اوست ظاهر نمیشود الا بانی صحت یافته باشند
والا او در جه اعتدال دارد چه بسیار گرم نیست که بصفرا مستحیل شود و بسیار هم سرد نیست که مولد بلغم
باشد و حال آنکه گوشت از نکره انیکو و دماغ را قوت و عقل را زیاد میکند بیضه گرم است مایل الحکی و بعضی گویند

سفیدی او تر و سرد و زردی او گرم اکل بزرگ و تازه قوت باه را زیاده کند نیمبرشت آن احسن والطف اغذیه است
و سریع الهضم تمام آنچه او دیر هضم و مداومت بر اکل او مولد کلف است و دفع ضرر او آنستکه سفیدی او نخورد
و بزردی اکتفا نماید که مولد خلط محمودیست اگر مغز سر او را بر گزیدگی مالند یا بانی صحیه شفا دهد جهت حتامی ...
المخلوقات آورده که اگر دجاجه ماده پیاز و یک کف کنجد و قشر بخورند تا محرا شود و گوشت و شوربای او
بخورند قوت باه را زیاده کند بعضی جاهلان بعلم طب را اعتقاد آنکه مداومت بر اکل گوشت او مورث مرض
بواسیر و نقرس است و این باطل است صاحب عجایب المخلوقات آورده که در سنگدان او سنگی است که اگر بر مصروع
آویزند شفا دهد و اگر کسی با خود دارد قوت باه را زیاده کند و اگر زیر سر کودک نهند از خوف ایمن شود و
سرگین مرغ سیاه اگر بر در خانه چسبد میان اهل آن خانه خصومت پدید آید اگر زهره او را بر فرج مالند با هر
زنیکه مجامعت کند از آن غیر او دیگری را نخواهد اگر سر او را در ظرفی گذاشته زیر سر مردیکه اکثر از شب خواب نماید
دفن نمایند رو بصلاح آرد اگر مردی چهار درهم از روغن او بر دارد قوت باه بسیار زیاده شود ...
باد و چشم گربه سیاه خشک نموده بعد از صلایه کنی اکتحال نمایند روحانیین را ببینند و هر چه از ایشان پرسد جواب گویند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنان همچنان اگر با رعونه و نشاط بیند دلیل زن صاحب جمال بود و اگر ...
بیند دلیل زن فاجره و جوجه او ولد الزنا باشد که دیدن او دلیل زن صاحب اولاد باشد و اگر بیند که بر
مریض آمد شفا یابد آواز او شر و مولست و اگر بیند که بر صحیح در آید دلیل بیماریست و گاه دلیل زوال
غم باشد اگر بیند که او را ذبح نمود کنیزی را بکارت ببرد و اگر بیند که او را صید کرده از عجم ولایتی و مالی
بدو رسد اگر بیند که او را با بچهها و بیضهها از مکان بمکان برد و اهل آن ولایات اسیر کند پر و بال و بیضه
دلیل زنانست قوله تعالی کانهن بیض مکنون اگر در دست خود بیضه بیند اگر زنش حامله باشد دختر آرد
و اگر عزب باشد زن خواهد و اگر بیضه خام خورد مال حرام خورد و اگر مطبوخ روزی حلال ...
مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که پوست بیضهها جدا میکنم و زردی آن نهانی بدزدم
و سفیدیها بمردم گفتند تو نباشی گفتند از کجا دانستی گفت بیضه بمنزله قبر است و زردی
جسد و سفیدی کفن انداختن زردی عبارت از انداختن میت و بهای کفن بخورد و اگر زن حامله
بیند که بیضه پوست کنده باو داده شد البته دختر زاید **باب خامس** در ذال معجمه مشتمل بر سه فصل

فصل اول در ذال مفتوحه **ذراریح** آن کلنک جانوریست که نقطهای سیاه دارد
و ملحق از ذوات السموم است با نواع باشد بعضی و در بالها خطهای سبز دارد و زرد ...
جثه بزرگ و طویل و ممتلی بود مثل کرم کل خریست اکلش حرام مالیدن او نافع جرب و ثعلب است
بر بزد و نیز مخلوط سازند با دویه که موافق ورمها است مثل سرطان گردند امام فخر رازی گفته که

اورا طبخ نموده برداء الثعلب بنهند موی برآرد و شفا دهد اطبای سلف زعم آنکه اگر خبری از و در گوی
هر زخمی بخیند و بر مجموم آویزند بیت از وی مفارقت کند با اینکه صیت فصل دویم در ذال

ذئب

مکسوره ذئب گرگ و بترکی قورد نامند اکلش حرام عربان اورا با جنس بغی یا کسی از انکه
نام نهند او و شیر را یکنوع صبری بر گرسنگی هست که سایر حیوانات نیست لیکن شیر
حریص تر و پرخوارتر است اگر چند روز بگذرد که چیزی نیابد بنسیم نشاق نماید و تغذی کند و هر دو استخوان
صلب و مصمتی در جوف او بکدار بلکه استخوان خر با هیچ حیوان بغیر او و سگ نه دم مباشرت
بیکدیگر ملتحم نشوند و چون نر و ماده او با هم ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد به هر طریق که باشد
اورا بکشند و لهذا چون اراده مباشرت بکنند از خوفیکه بر خود دارند اکثر بموضعی روند که تردد مردم
در او کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوف به زیرکی و لهذا چون اراده کرگ کنند بجهد
شوانند و آنکه بکر باز مانده او وقتیکه چشم خوابید بیدار و گشاده کرده چشم گشاده بخواب رود و پوشیده شود



چه یک چشم بیدار مراقبت و
استراحت کند و چون مقید شد
و چون گرفتار شود اگر او را چوب
زخمی پیدا رد با عضوی شکسته
نشود قوت شامه او بمرتبه ایست که
است خود نماید و بچشم او
ز همه حیوانات بیشتر فریاد کند
و عصا و شمشیر نبندد یا
نامردان صدای او شنیده
مسافر یک فرسخ ادراک شموم
ماید و اگر در صبح متعرض گوسفندان شود چه تمام شب کلاه و یات مترقب بوده و یا بیاید که مولد
اندر وقت انفلاق فجر اثیانرا کلالی و فطوری روی نماید بخواب روند پس در آن وقت گرگان
جو تمام قصد گله گوسفند کنند اگرچه در مسافت بعیده و اماکن قریبه باشند بهر تعب و مشقت که
باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب دوری راه نبندیشند بلکه آن زحمت را محض لذت دانند
و حسن حال قبر و رنج راحت آن چه شد مطلب بزرگ کرد گله تو تیای چشم گرگ و چون پای او
و گوسفند عداوت جبلی و منافرت فطری و قعست لهذا اگر پوست او را با پوست گوسفند گذارند
موهای پوست گوسفند بریزد و از روی برهنه کنند لیکن چون پای بر برگ عنصل گذارد در
حال جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر جمع آیند و
چون یکی از آنها روی بگریز نهند همه بر او تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها با آدمی
از او بترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند مجتمع گشته بهیئت مجموعی رو بوی
او آرند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر آن کس یکی از آنها را از خود دور کند آنکس را گذارند

روی بدان گرگ دور شده آرند و او را از هم بدرند و بخورند و آنکس نجات یابد چه از شان او که چون
آدمی از و ترسد طمع در او کند و اگر نترسد او را طمع نکند و از ترس بگریزد و از خواص او آنکه پیه یا چوب
چون شمشیر استخوان ببرد چنانچه صدای او مسموع نشود اگر پیه او را در برجی گذارند کبوتر و غیره از
موذیات بنزدیک ایشان نشوند و هر که چشم راست او با خود دارد و اندر دو سباع نرسد اگر قاب
پای او به بستر بیره آویزند اگر جمیع کثیر برآمده موی زنند بدو نرسد ما دام که آن قاب بر بستر بیره باشد اگر
خصیتین او را بشکافند و نمک و سفر یا ش... هر کرا پهلو درد کند و زن یک مثقال از و با آب
جرجیر بنوشد صحت یابد اگر با آب عسل نوشند ذات الجنب را شفا بخشد اگر قطره از خون
او با روغن گل و مخلوط ساخته در گوش چکانند درد گوش را زایل کند اگر مغز سر او را با آب
سداب و زیت بیامیزند روغن او گرفته بر جسد مالند از جمیع علل ظاهره و باطنه که علت آنها سرد
باشد ایمن و سالم باشد و دندانهای او با پوست و چشم او را هر که با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب
القلوب گردد اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او را در فرق بریان کرده بخورند قوت باه دهد
و این تجربه رسیده اگر زهره او را با عسل و آب مخلوط ساخته ذکر طلا کنند با هر زن که
مجامعت کنند او را بغایت دوست دارند اگر دم او را به علف خانه کان آویزند هیچ گرگ
بدانجا نزدیک نشود اگرچه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند هیچ موش بدان مکان
نزدیک نمیشود و مداومت جلوس بر پوست او از قولنج باز دارد اگر زهی از روده او ساخته بر رباب
آویزند جمیع زهها که از روده گوسفند باشد پاره کند و اگر در دکانیکه دف سازند پوست او
بخور کنند جمیع دفها را پاره کند اگر از پوست او طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند
همه را پاره کند مالیدن او برداء الثعلب موی برآرد شامه مردن زهره او و شکمبه بندند و سرها
نافع بود و چون بر قضیب مالند بمقداریکه خواهند جماع کنند اگر با زهره گرگس و روغن
زیبق مالند تهیج باه و لغوظ کند و لذت تمام یابد اگر به روغن گل سایند جرم دیگر برو حی بود
مالند زنش بغایت او دوست دارد اگر برابر او راه رود اگر یا و برص آید کیاه لسین شینه بجد مغنی
مالند زایل کند و دندان ماده او را اگر به مصروع آویزند صحت یابد اگر مستحم انیا سماع کنون
او بایث شود و دندانیکه درد کند با او بخراشند وجع وی در ساعت ساکن شود و جالینوس گفته
که کسی که او را درد شقیقه دایمی باشد اگر با زهره او روغن بنفشه در بینی او چکانند مدة حیات از
صرع ایمن باشد و اگر بهر دو چشم او را بر گودک آویزند مصروع نشود و اگر خبرو ئی از زهره او با عسل
خام مخلوط ساخته بکحل النمایند از ظلمت و تیرگی چشم ایمن گردد و اگر قضیب او را با سیم بر بندند

هیچ مردی قدرت برآن ندارد الا و قبتیکه کرد او بکشایند طلا رخون او نافع جراحات بود طلسم
طلسمی که کرکان جمع شوند از مس صورت کرک مجوف ساخته در جوف وی سرکین کرک کنند زند و در وی ضعیفکی
دفن کنند کرکان کرد آن شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوت بود و دزد ستمکار بود
و دلیل دیدن بچه او فرزند دزد هر که بچه او ببیند فرزند دزد پرورش دهد اگر ببیند کرک با کوسفند
یا بره یا حیوان اهلی کرد باید دزد و توبه کند اگر ببیند که کرکان بخانه او در آمدند از دخول دزدان
احتیاط نماید و باشد که دیدن او دلیل تهمت نهادن بر شخصی باشد که از وی بری باشد بالنظر الی
قصه یوسف ذبح بباء از دو نقطه از تحت و خاء معجمه کفتار نر بسیار موجمعش ذنوخ و اذباء جنت
هر گاه صیاد اراده صید او کند سنکی در خانه او اندازد از حماقتی که دارد کمان برد که بکر خر است کو لیث
بیرون آید صیدش کنند و اگر در سوراخ باشد این افسون بدو خوانند اطرقی ام طریق خامری
ام عامر ابشری بجراد عظی و شاة هزلی بکرد این افسون خوانند تا نزد سوراخ آید و نسب پاش ببندد
و بیرون آرند **فصل سیم** در ذال معجمه و آن یک **باب** است **ذباب** مکس تمکان چنین نامند نادان ترین مخلوقات
که خود را در هلاک اندازد افلاطون گفته که از صغر حدقه اش مژه ندارد چه فره آنست حدقه را مصقلی و مجلی
کرداند حقتعالی او را عوض مژه دو دست دیگر داده که حدقه خود را صیقل دهد و لهذا علیه مدود مسح میکند
جاحظ گفته که عربان ذباب بمکس و شبه زنبور و کبک و مکس خر و مکس سک و مکس باغها اطلاق کنند اصل کرمی
کوچکست که از بدن حیوانات بیرون آید مکس کردد اما مکس دم از سرکین کنافات و عفونت و از جماع
با یکدیگر متلون شود و در حین وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال متفرق و فانی
کردد مخلوق الساعه مثل شپش خرطوم دارد شهای کلام باد بکار او آنکه بر موضع شپش نشیند شپاکردد و
لهذا حقتعالی بر تولش در وقت خروج وارد ظاهر حجت در خبث کند و روی با آید مکس او و باز داشت جسمیش صلب
کردد باید در مواضع متعفنه پیدا باشد و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند او را حیوان است که بند چشم
زمستان نهان و در تابستان پیدا کردد اکلش حرام در حدیث آمده که هر گاه در ظرف شما افتد او را
در آن ظرف فرو برید بدرستیکه در یک بال او علت و در بال دیگر دوا ست و در روایت دیگر آنکه در یکبال او
سم و در دیگری شفاست پس اگر در طعام افتد او را فرو برید جهة آنکه اول بالیکه سم دارد مقدم دارد
و آن دیگر که در او شفاست فرو رود و دفع سم او کند مؤلف کوید حیوة الحیوان که تأمل نمودم دیدم
که بال چپ که میدارد و پس او مناسب علت است و بال راست مناسب شفا ابی اسامه از عمر حدیث
نقل کرده که آنحضرت فرمود که هر مؤمنی صد و هشت ملک موکل است که دفع میکنند از او آفاتی که
قدرت بر دفع آنها ندارد و پس از آنجمله هفت فرشته اند که همه اوقات دفع بلیات از و میکنند بخو که مکس

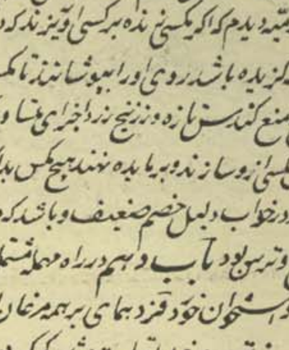
تعبیر

ذبح

ذباب

سفید گردد ... بیند شنیده

دفع مکس از کار عسل در روز تابستان میکنید اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه به بینید بر زمین پست و کوه بلند
و هر نشیب و فرازی به بینید که جمعی فضا پهن کرده و دهنها کشاده اکر نه بد را طرفة العین بحال خود واگذارند که غمها
بر خود کنند هر آینه دیوان و شیاطین بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه
من امر الله یعنی خدا برای است فرشتهای که دور کننده و رانده اند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را از
پیش و پس نگهداری میکنند از شر شیاطین جاحظ گفته که اگر شبر را بکنند مس مخلوط ساخته بر خانه
پاشند هیچ مکس داخل وی نشود اگر او را سوخته و صلایه نموده با عسل بسر شند و بر داء الثعلب الند موی بر آرد
بر مرده او چون ریم آهن باشد هیچ کسی در وی ننهاد اگر سر او را بکنند بر گزیده عقرب مالند درد و ساکن
کرداند اگر دسته از علف ساد یون بر در خانه نهند هیچ مکس داخل آنخانه نشود اگر مکسهای نیم کوفته بیمر
بربندد و بدنهای آنرا بموضعی از پلک چشم که موی از او بر آورده باشد سحق بمالند موی بر آید دیگر بیرون
نیارد و عظیم مجربست اگر مکسی را گرفته در کوی کتان بچیند و بر رشته ابریشم بسته بر گردن یا بازوی کسیکه چشمش
درد کند بیاویزند درد وی ساکن شود اگر مکسی را در هم شکسته بحجمی که ورم کرده ضماد کنند صحت بخشد مجرب
نزد کو بند که در کتب طبیبان رومیه دیدم که اگر مکسی نر نده بر کسی آویزند که دندان او درد میکند درد را
ساکن کند کسی که سک دیوانه گزیده باشد روی او را بپوشانند تا مکس بر او ننشیند که باعث
آزار وی باشد صفت طلسمی که منع کند مکس تازه و زرنیخ زرد اجزای هما و یکر فته درهم نرم بسایند با
کرم و روغن خمیر کنند تمثال مکسی از و سازند و بر باده نهند هیچ مکس بدان باده نرسد مادام که آن تمثال
بر آنجا باشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف و باشد که دلیل جمعیت از روز نابکار و
باشد که دلیل درد و دوا با فرح و ترس بود **باب دهم** در راء مهمله مشتمل بر یک فصل **فصل اول**
در راء مفتوحه **رخم** همای و او استخوان خود قرد همای بر همه مرغان از آن شرف دارد که استخوان
خورد و آدمی نیاز ارد اکو بند در خلقت مرغ ابلقی است شبیه بکرکس در جبال صلبه موخشه و اماکن
بعیده از اماکن اعدا خود ماوی سازد و لهذا عربان در امثال خود کویند فلان اعز من بیض الانوق



یعنی فلانه خبر عزیز تر از بیضه انوق است این طیر را حجامت اشتهار
دارد چه با شر افت قدرش طمع در عذره نماید کاش
حرام اگر خانه را به پر او بخور کنند همه جانوران بکریزند اگر
سرکین او را با سرکه و کلاب مخلوط ساخته بر برص طلا نمایند
تغیر لون او کند اگر جگر او را با بکده بساب سایند و دیوانه بر روزه بکم تبه نوشند تا به بروز متوالی
شفا یابد اگر سر او را بر زن حسیر لولاده بندند بزودی بار نهد اگر پوست او را که بر خشیه دارد ام باشد جکنند و

تعبیر

رخم

تعبیر

بسایند باشربت عسل بیاشامد جمیع زهرها را دفع کند نگهداشتن او دافع وجاع بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد احمق است اگر ببیند که او را گرفته حرب و خونه بچشمش افتد شود یا بیماری صعب او را روی بدهد بعضی گفته‌اند
گویند اگر ببیند که بسیاری زود در مکانی فرود آید دلیل فرود آمدن لشکر است در آن مکان ارطامیدورس
گفته دیدن او خبر است از برای کسیکه بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود و نیز دیدن او دلیل فنای کسانی باشد
که در مقابر ساکن‌اند اگر او را در خانه ببیند اگر مریض در آن خانه بود فوت او است والا دلیل فوت صاحب خانه است

رق

فصل دویم در راء مهمله رق جانوریست شبیه بنهنگ و نیز سنگ پشت را گویند فصل سیم

رتیلا

در راء مهمله رتیلا بتاء سه نقطه ممدوده و مقصوره هر دو آمده جنسی از هوام یعنی حشرات زمین جانوریست
نوعی از عنکبوت و او را عقرب ماران نامند جهت آنکه قاتل حیات است ترکان ابه نامند بدر ترکی



انواع او مضره است صاحب قاموس بتاء دو نقطه ضبط نموده
یعنی رتیلا چنانچه مشهور است او کفشک مشهورتر است و نوعی است شبیه
مگس است که حوالی چراغ میگردد و ... آدمی آید بعضی سیاه و بعضی زرد
با هم میباشند که بدین نام نوع او تمام و در زمستان و بعضی
انواع او در غله زارها باشد بجهة دفع زهر او و عقرب بیدش شکوفه ... نافع است و نیز اگر مغز او را

تعبیر

با فلفل بیاشامد دفع سم او کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن موذیه مفسده است که بکار مردم آید
که خبرها ببافد و بعضی گویند که دیدن او دلیل دشمن قتال حقیر النظر شدید الطعن است روبیان ماهی

روبیان

کوچک سرخ رنگ اکثر تازه او را گوشت بر موضعی که خار یا تیر فرو رفته باشد طلا نمایند بسهولت بیرون آرد

رخ

رخ مرغیست معروف در جزایر چین میباشد که هر بال او ده هزار باع است گویند مردی از اهل تجارت



نزد بن مغرب سفر نموده بود مدتی در چین بود که از بیخ او
زخمی آب در کشتی داشت همراه میگفت که بکم قبه
بدریای چین سفر کردم باد کشتیها را بجزیره
بجزیره‌ای انداخت اهل آن کشتی بطلب آب
بیرون رفتند و قبه عظیمی با ارتفاع صد گز دیدند
که او را براقی بود دیدند بود از او تعجب کردند چون
نزدیک وی رسیدند بیضه رخ بود چوب و تیر
و شمشیر بر او زدند تا شکافته شد و بچه او بیرون آمد مانند کوه بزرگی پس از پر و بال او گرفتند و کشیدند
تا بال او شکسته شد و بیرون آمد و پرهای ایشان باقی ماند هنوز خلقت او تمام نشده بود و او را بکشتند گوشت او

برداشتند

برداشتند و طبخ نمودند با چوبیکه در آن بیضه بود بهم زدند و بخوردند و جمعی در میان ایشان پیر و ریش سفید بودند
چون صبح شد جوان و ریش سیاه گشته بودند و بعد هر که از آن گوشت بخورد جوان و ریش سیاه گردید و بعضی گفته‌اند
این اثر از آن چوب است که گوشت را در وقت طبخ بر هم زدند و آن چوب شباب بود که از درخت بیرون آمده بودند
چون آفتاب طلوع نمود رخ مثل ابر عظیمی و هولناک پیدا شد سنگی که به رنگ از کشتی بود در دو پای خود داشت

تعبیر

در دریا انداخت چون کشتی پیش رفته بود کشتی بعون الله بسلامت نجات یافت تعبیر دیدن او در خواب
دلیل اخبار غریبه و اسفار بعیده است و باشد که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح یا سقیم باشد چنانچه
دیدن عقاب باب یازدهم در زاء معجمه مشتمل بر سه فصل است فصل اول در زاء منقوطه

زاغ زاغچه

زاغ زاغچه ترکان غرغه و غرغون نامند یکنوع او سیاه محض کوچک را کلاغ زاغ جغا نامند کلش
حلال است یکنوع دیگر منقار سرخ دارد او را غراب زیتونی نامند جهة آنکه خوردن او اکثر زیتون است
لطیف الشکل و نیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که یکنوع او بزرگ و سیاه بود که زیاده
از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه اگر خشک نموده تشنه خورد تشنگی او زایل شود اگر چه در قلب الاسد
باشد اگر دل او را خشک نموده و سائیده هر که بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب ننوشد اگر زهره
او را با زهره خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند نزول آب چشم را زایل کند اگر بر موی سفید طلا کنند

تعبیر

نمایان سیاه کند اکتحال حوصله آن مانع نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن زاغ مفسر
دیدن مرد بد صفات جمع سطوت و لهو و مطرب ... بعضی گفته که دیدن زاغ در خواب
دلیل جمعیت که محبت شرکت باشد ... باشد که دلالت بر فقر کند بعضی گویند که دلیل ولد الزنا است

زنبور

و دلیل کسی که کارهای او ممزوج بخیر و شر باشد زنبور را ترکان ارو نامند آنچه کوهی است سیاه
در کوه و درخت مکان گیرد از خاک خانه سازد از چهار جهة بجهة وزیدن ریاح اربع در کنار رو ضیا
بلش و کرده است غذای وی از میوه‌ها و شکوفه‌ها نر او بزرگ جثه تر از ماده باشد آنچه غیر کوهی است زرد رنگ سرخ



بود مثل مورچه در زیر درختان میشود خانه سازد و خاک از زمین بیرون
آورد و در زمستان در زیر زمین پنهان شود و الا از شدت سرما هلاک شود
و مثل مگس بخواب رود قوت زمستان جمع نکنند بخلاف نحل عسل که قوت
جمع کند چون بهار شود از شدت برودت و عدم قوت مثل چوب خشک گردیده باشد حق تعالی جمیع بهای
در او روح در دمد بطریق سال گذشته زنده شود و در صفت مختلف اللون در از جسد حریص
الطبع بود و هر چیز که در او گوشت بود از میوه و غیره میخورد و تنها میپرد و در بطون زمین و دیوارها
ساکن گردد و از میان کمر مقسوم است و لهذا از درون نفس میکشد چون در روغن فرو رود از حرکت باز ماند

وچون

و چون در سرکه افکند زنده شود و بپرد گلش حرام است از ائمه معصومین امام قدس سره نقل کرده که آنحضرت فرموده که هر که
زنبور بکشد حسنه کسب کند لیکن سوزانیدن خانه او و آتش در او افکندن مکروه است مگر در موضعی که از آزار رو
نرسند شیخ صحیح نیست که از حشرات است بجهة آنکه در خانه او است و زینب بجوشاند دیگر بر سر اباب او شبانه اند
و بخورند دفع باد و شهوت بیفزاید اگر شیر باد گاو بر گزیده او مالند در حال شفا یابد تعبیر دیدن او
در خواب دلیل دشمن محارب باشد که دلیل بنا و نقاب مهندس باشد و گاه دلیل قطاع الطریق
و صاحب کسب و مضطرب که خارج کند در ضرب خود و گاه دلیل اکل و شرب مسموم بود و بعضی
گویند دلیل دیدن خصمی مهیب ثابت در قتال بود یا سفیدی خبیث الاکل والشرب بود و اگر
ببیند که زنبوران در مکان وی در آمدند دلیل لشکر مهیب با سرعت باشند و بعضی گویند که دلیل مرد
مجادل باطل بود و بعضی گویند که زنا برو غرات دلیل خونریختن با جمعیکه ایشان رحم نبود **فصل دویم**
در زاء مکسور **زریاب** که ابو زریع گویند مرغیست که الفت بمردم گیرد و قابل تعلیم در کتاب
منطق الطیر آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بچه های زریاب
دید هرچه داشت بقیمت آنها داده خریده به بغداد مراجعت نمود چون صبح شد بادی خنک وزیده
همه آنها مردند بجز یکی از آنها که لاغر بود بماند و چون مرد تاجر را یقین شد که فقر و احتیاج بدو روی
آورده شب تا صبح بتضرع و ابتهال بدرگاه ایزد متعال ندا کرد یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت
چون صبح شد برودت زایل شد و هوا حرارت بهم رسانید آن مرغ ضعیف الحال پر و بال باز گشاد و با آواز
فصیح بگفت یا غیاث المستغیثین خلقی از مردم جمعیت نمود صدای او می شنیدند که خلیفه بر او
بگذشت او را بهزار درهم بخرید آن مرد از هم و غم استخلاص یافت **فصل سیم** در زاء مضموم **زرق**
مرغ شکاری که بازوی باز و باشق شکار کند فرزدق گفته که با او باز مرغ سفیدیست الا آنکه حرارت
و یبوست او بیشتر است
از بی نوع و ست محکم بال
در طیران سریع و پا بهاش
تو تیز است شنا است
و سفیدی است کلش حرام **زورزوی**
سار و بتر کی سقرچین گویند
جاحظ گفته که مرغ نیکو بال
کوچک پای بود از عجایب
دنیا آنکه در روم میان ششماهی
بشکل زورزوی ساخته اند



که سالی یکروز صدا کند هر مرغ که از آن جنس باشد زیتون بمنقار گرفته نزد او آورند بگذارند هر وقت
چون جمع شوند بفشرند زیتون آنجا بدین نحو حاصل شود گلش حلالست چه از جمله عصافیر است
گوشتش مقوی باه بود اگر خون او را بر دمل گذارند شفا دهد **زجر** بروزن جرد معروف که ملوک با او

بر عمان
شکار کنند اهل مصر او را اتحاف مرغان جوارح شمرند چه ضعف و سستی او از چشم او بجز گوشت سیاه
و دویدن او شناسند موصوف باشد بقلت وفا و عدم الفت قابل تعلیم است مطبوع و در زنان بر
روی زمین شکار کند جنس آن یک بیک او سرخ باشد نوعی از عقاب
بود و فارسی دو برادران خوانند آنکه چون از صید عاجز شود
اعانت از برادر و ابنای جنس خود خواهد تا صید نماید اگر گلش
حرام لیکن خوردن گوشت او دفع خفقان و طپش دل کند اگر



زهره او را در سرمه داخل نموده اکتحال نمایند نفع بخشد از غشاوت عین و دفع ظلمت بصر نماید و طلاء مرکب
او مزیل کلف و نمش است **باب دوازدهم** در سین مهمله مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در سین مفتوحه
سامه الابرص بتشدید میم حلبا است بزرگ و بترکی باشی بغلو نامند چون سم زهرات است لهذا
او را سام ابرص بلکه سفیدی را گویند اکلش حرام و قتلش حلال و ثواب اگر او را برداء التغلب
مالند موی برآید جگر او را اگر بر دندان گذارند در دوی ساکن کند گوشت او را اگر بر گزیده
عقرب گذارند صحت بخشد پوست او را اگر بر زخم و شکاف گذارند بر طرف کند در خانه
که زعفران باشد داخل نشود
خواب دلیل فقر است
کژدم آبی نامند در آب
تعیش کند شمار و دو دیده
ناخنها تیز دارد و دندان بسیار
هر که او را ببیند گمان برد که حیوانی
جثه او در دوش او است و دهن او



تعبیر دیدن او در
سرطان خرچنگ
مخلوق کرده اما در بر
و فک باچنگالها او
پشتش محکم و سخت بود
بلسر و دم است هر دو
و سینه اش نهانست احلا
و اسفل از هر دو جانب بناو است هشت پا دارد و به یک پهلو راه رود و اشتیاق هوا و آب با هم
نماید سالی شش نوبت پوست اندازد در یکجانب اثبت مسدود سازد تا از همه حیوانات
درنده ایمن باشد و در یکجانب خشکیست گشاده گذارد تا باد بر رسد رطوبت او خشک شود
تطلب معاش کند ارسطاطالیس گفته که گمان برده اند که هر گاه سرطان مرده در میان کوه ال
یا دهی به نشبت افتاده باشد چاه بند دلیل باشد که آن ده و شهر از آفات محفوظ ماند اگر او را بر درخت میوه
آویزند بار بار دهد و در زمین چین یک نوع سرطان باشد که هر وقت بسوی بر بیرون آید سنگ شود
اطبا او را در کیفیت سرمه سازند اکتحال او جلاء بصر شود سرطان اکثر بتوالد و تناسل مخلوق نگردد بلکه

صدف متکون شود و بیرون آید و بعضی از و تبوّل حاصل شود در حلیة الاولیا مذکور است که ابو الخیر بلخی گوید
که نزد خیر نساج بودم که زنی نزد وی آمد و گفت آنجه من دستمال بیاف گفت چند درهم جبر ساید بی گفت دو درهم
گفت فردا انشاء الله تعالی بیاورم خیر گفت هر گاه مرا نیابی در دجله انداز که من فقیرم که پیش از فرا گیرم ابو الخیر
گوید بیامدم چون روز دیگر شد زن آن بیامد خیر غایب بود ساعتی انتظار کشید برخاست و دو درهم
در کوی بسته در دجله انداخت خرچنگی از آب برآمد بدان رکوی چسپید در آب فرو رفت چون
ساعتی گذشت خیر بیامد در دکان گشاده بنشست و ظهری رفت که وضو سازد خرچنگ دیدم از
از آب برآمد رکوی بر پشت خود داشت چون بخیر نزدیک رسید رکوی را برداشت خرچنگ برفت ابو الخیر
گوید گفتم که چنین حالی مشاهده کردم گفت تا من در حیات باشم اظهار این سر مکن والله اعلم تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مردیست با مکر است از جهه کثرت صلاح و مردی با هیبت نیز تعبیر کنند که دست
بدامن او کم برسد اگر بیند که گوشت او میخورد او را منفعتی از راه دور برسد جاماسب گفته که خوردن گوشت او
در خواب مال حرام است سعلات اخبث غولان سهیلی گفته که سعلات آنست که روز بنظر مردم
در آید و غول آنکه بشب مرئی شود جاحظ گفته که عمرو بن یربوع از سعلات و انسیه متولد شده و بعضی
زعم آنکه جرهم از نتاج ملئکه و بنات آدم زائیده شده و بعضی گویند مادر بلقیس جنیه و پدر ذی القرنین
ملئکه و مادرش آرمیه بود و زعم جمعی آنکه نتاج تناکح و طلاقه مابین جن و انس واقع میشود استدلال
بدین آیه نموده اند که و شارکهم فی الاموال والاولاد و گویند که زنان جنیه برجال انسی و مردان ایشان
بزنان آدمیه عاشق شوند و طلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض شان شود و نیز گفته اند که وقوع
شاجست مابین نهایت محبت و گویند سعلاة در بیابانها در آن آنسال ظفر یابد با او برقص آید و با وی
بازی کند چنانچه گربه با موش و بسیار است که گرگ او را بیابد شکار کند و بخورد و چون او را بدرد
فریاد کند ادرکونی در یابید بدرستیکه گرگ مرا میخورد و بسا باشد که بگوید با من هزار
دینار است هر که مرا خلاص کند بردارد و مردم میشناسند که کلام سعلاة است کسی خلاص نکند تا
گرگ او را بخورد چون روز شود بروند ببینند که موی سر او ریخته است حق آنست که اکثر این اقوال از
درجه اعتبار ساقط است سیّما در باب جرهم و بلقیس و ذو القرنین بدانکه در نسب و اسم ذو القرنین
اختلاف کرده اند گویند که نام او اسکندر بوده و پدرش اعلم اهل زمان خود بود و از اهل نجوم حظی بسزا و تعمق
او را مهلتی در اجل داده بود باز وجه خود گفت که امشب بیداری بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نظر
کن وقتی فلان ستاره از فلان مکان طلوع کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم آنکه نطفه که در آن وقت
شود فرزندی که متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس بخواب رفت خواهر آن حکایت گوش را شنیده

وخبث سعلات

مترصد طلوع آنکوکب بوده چون کوکب مذکور طلوع نمود شوهر با او مباشرت نمود خضر آبستن شد پس
خضر پسر خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید کوکب از برج طالع
بیرون رفته و مقصد فوت شده بزوجه خود گفت چرا مرا بیدار نساختی گفت والله که شرم داشتم گفت بدانکه
چهل سال منتظر طلوع این کوکب بودم و عمر خود را بعبث صرف کردم اما در این ساعت عقب او ستاره
دیگر طلوع کند با تو مقاربت کنم تعلق بفرزندی گیرد که پادشاه دو قرن شود یعنی مالک مشرق و مغرب گردد



پس اندک ساعتی بگذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نمود پدر اسکندر با مادر قیام
نمود و نطفه اسکندر بسته شد پس نطفه خضر و اسکندر در یک شب بسته شد و این یکی از وجوه تسمیه او
بذی القرنین و وهب بن منبه گوید که ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوزی که او را غیر او فرزندی نبود
نام او اسکندر بنده صالح بود و ایشان گروهی مختلف بودند جمعی از ایشان بطول معموره و بعضی بـ
عرض و فرقه بینهما سکنی داشتند چون ذی القرنین بمرتبه رشد و عقل رسید حق سبحانه و تعالی نظر
وحی یا الهام بدو گفت که ای ذو القرنین بدرستیکه ترا مبعوث نمایم بسوی گروهی اهل زمین و امر زمین
گفت بار خدایا مرا بامر عظیم خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی مگر تو آیا بکدام قوت بر ایشان مکالمت کنم
و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق گردم و لغات مختلفه ایشان چون بفهمم و بکدام گوش سخن
ایشان شنوم و بکدام نصرت تقدم بر ایشان جویم و بکدام حجت تدبیر مخاصمه ایشان نمایم و
بکدام عقل ادراک کلمات ایشان نمایم و بکدام دل تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان
معادلت کنم و بکدام معرفت فصل از ایشان یابم و بکدام دست بر ایشان زیادتی کنم و بکدام
پای نبرد ایشان روم و بکدام لشکر با ایشان جنگ کنم و بکدام نرمی با ایشان تالیف قلوب
کنم و آنچه ذکر کردم نزد من چیزی نیست غیر تو هیچکس طاقت ایشان ندارد و تو مهربانی و رحیمی که تکلیف ما لا یطاق

هیچ نفیر از نفرما بی حقسبحانه و تعالی فرموده رود باشد که بر طاقت بهم و بسته تو وسعت هر چیز را
باشد و گوش ترا شنوا کردانم که همه چیز بشنوی و فهم ترا قوی کنم که هر چیز را بفهمی و زبان ترا بگشایم تا
به هر کلمه جاری شود و گوش ترا بگشایم تا می فقط خبر کنند و پشت تو محکم کنم و دل ترا قوی گردانم که از هیچ چیز
نترسی و عقل تو نگهدارم تا هیچ چیز فراموش تو نشود و دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی و پای تو چالاک
سازم تا همه جای رفتن تو آسان گردد لباس هیبت بر تو پوشانم که همه از تو بترسند و نور و ظلمت
مسخر تو کنم نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببینی و ظلمت در عقب تو تا اگر بی سر تو دشمنی باشد ترا
نه بینند و از هر چیز ترا سببی سازم چنانچه فرموده و آتیناه من کل شیء سببا شهر از مرغان شکاری
درجه شاهین است اما پایهاش درشت در بلاد سردسیر تعیش کند و در شهرهای ترک بسیار باشد



شود و چون بر شکار ترک سر دهند بشکل دایره دور بگردد تا همه جا که
ازو تهیه گرده لهب طیور در وسط دایره خواهند بود و هیچیک از
دایره بیرون نروند اگر چه بسیار طیر باشد پس بطیر نو دور
آهسته آهسته نزول کند تا بر زمین بنشیند پا و التفات به هیچ طرف
نکنند تا شکاربانان بر دارند سقنقور یکنوع ماهیست در کنار مند و نوع بود هندی و مصری
بعضی نیز در بحر قلزم متولد شود و او بچه ایست که فرعون در او غرق شده نزد عقبه حاجیانست و نیز در
بلاد حبشه بهم رسد در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا که سنگخواره است بطریق حیات جاذب
رطوبت باشد بیست بیضه در ریگ دفن کند ماده او دو فرج و نر او دو ذکر دارد و از عجایب کار او آنکه



اگر آدمی را بگزد اگر آدم زودتر خود را به آب رساند در آب
فرو رود سقنقور بمیرد و اگر او سبقت بر آدمی گیرد خود را
به آب رساند آدم بمیرد میان او و مار دشمنی است که هر یک
آنکه بر دیگر ظفر یابند بکشند غرق میان ایشان آنکه در کنار
چند وجه است یکی آنکه در بر بیست جایی بگیرد و دیگر در
صحرا و سقنقور خانه سازد ملبه نیز بیاید دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست در کست قسمت در کنار
دو طرف خاکستر رنگ و پشت سقنقور منقش بزردی و سیاهی جمله خواص آنکه اکل نر او
تهییج قوه باه نافع زیاده از دوست از روغن قبایش بتجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک دم او
مادام که نمک نپاشیده اند گرم و تر است در درجه دوم چون نمک بپاشند خشک شود و کشنده
الحرارة و مقلل الرطوبة گردد اگر بدنی او را در جا بپاو بپزند و لهذا استعمال مؤلف در جه جاره بایسته

شهر

سقنقور

در این عصر یافت نشود مگر در بلاد فیوم و از دو بقا بهر او آرند در زمستان چون شدت برودت بلاد گیرند
از دریا بصحرا بیرون آید صیدش کنند طول سقنقور هندی دو وجب و عرضش نصف وجب
باشد اگر دو کس در میان ایشان عداوت باشد از او تناول کنند دوست یکدیگر شوند اکل گوشت
و بیاورد زیاده کننده شهوت و قوه نعوظ باشد امراض باز دارد که در عصب بود دفع کند اگر او را با نخود
مخلوط کرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد او و به اشربه او یکمثقال بود اکل او گوشت را فربه کند و
او درد پشت و کلیتین را برطرف کند و منی را زیاده کند مهره پشت او را اگر بر پشت کسی آویزند نعوظ
کند و او را اراده مباشرت نماید تعلیم بدن و در خواب دلیل مرد بلیساز و عالم رهنما باشد و ظلمات
جهل و حمق سلوی مرغ سمانه و ترکی بلدرچین نامند جهت آنکه از اکل او از سایر مرغان تسلی



یابند سلوی مرغلیست که رنده روز کار بچه در میان لجه و
گل میکند ار زند قبیل الرعد خوانند جهت آنکه از آواز رعد
بمیرد حقسبحانه و تعالی من و سلوی بر ایشان فرستاد
و از ذخیره کردن آن نهی فرمود ایشان ذخیره نهادند متعفن شد
اکلش حلال و پاکیزه چون یابد در دو جگر بهم ساند او را اگر
جگرش خورد شفا یابد اگر جسم ور ابر صفار مد بید مد صحت یابد و چون بدو اکتحال نمایند از وجع نفع
بخشد زهره او لعوق نمایند صرع را سود دهد خون مرغ سمانه نرم کند اکل گوشت او نمک شمانه را
بر نیز اند و بول بماند زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بر بهق بیاما لند زایل کند سرگین او را
اگر بسایند بر جراحت که خورده شده باشد طلا نمایند انتفاع نمایند اگر پر او را در برج کبوتر بنهند سایر
هوام گریزان شوند لغچه دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و ازاله تکلیف بود چه سلوی تسلی
از بدی و هم بود و اینجا زوجه نماید و روزی بلا تعب رسد مالک شدن او در خواب دلیل بر نجح و
تعب بود سمک ماهی و ترکان بالق گویند از آب مخلوق شود و در حدیث آمده که حضرت
مقدس نبوی صلعم فرمود که خدای عز و جل را هزار نوع مخلوقاتست ششصد در بحر و چهار صد در بر از
انواع ماهیان ماهیست که تا اول و دید شود تا آخرش همه اصناف و در آب ماوی گیرند و
استنشاق آب بمعاونت غبن نمایند که زلف پس چشم و گوش است چنانچه بنی آدم در بر استنشاق
هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولد روح حیوانی نماید و از هوا مستغنی کرده و در آفت
چنو و ما از هوا مستغنی نکرده‌ایم جاحظ گفته که او شناوری در جوف آب کنند در روی آب مثل هوا که
طیور با او تعیش کنند هلاک شود انواع و قاطبه حریص و اگر بو کنند از جهه برودت معده و نزدیکی و بدهانش مشابه

نکته

سلوی

نکته

سمک

اوراکردن مع صوبت نباشد لیچه بسته بر جوف وبطو داخل نشود ولهذا بعضی کویند که اورا سس شلبث بزرک
چنانکه ابسر اسپر زه و اسبرا ز بهره و اسب مرغ را نغرسان نباشد ماهیان کوچک جهه می قطعت از ماهیان
خود را باطراف آنها وسواحل بحار رسانند بعضی از آنها از عفونت متولد شود و بعضی از کل وریک حادث
کردد و بیضه او را سفیدی وسیاهی نیست بلکه یکرنکست بعضی از در همه فصلها یافت شود و بعضی
باشد که در همه فصلها یافت نشود و از جمله انواع سقنقور و دلفین و خرشقلا و تمساح است که در این
باب و در باب سابقه کذشت و بعضی دیکر فولس و عنبر که در ابواب آینده بیاید ان شاء الله تعالی



دیکر نوع از دعاره که ماهی کوچکست که چون در دام قید بلرزد چون در دام قید ریسمان شبکه بمیخی یا
درختی محکم ببندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را در حمی
شدید الحراره استعمال کنند ابن سینا کفته که اکر از دعاره را زنده بسر مصروع نزدیک دارند نفع
عظیم بخشد اکر زن چیزی از و با خود دارد شوهر با مفارقت او نیارد از جمله انواع او شیخ الیهود است
که ان شاء الله در باب شین بیاید در عجایب المخلوقات آورده که عبد الرحیم مازونی مغربی کفته
وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم در مکانیکه او را بطون مکعبث میخوانند رسیدیم پسر صقلی با بو
دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد در طول یک شبر و نیم در پشت کوشش است لا اله الا الله مکتوب
بود و در عقب کردن وی محمد مرقوم و در پس کوشش حبیب رسول الله مسطور بود و در کتاب تحفة الالباب
ابی حامد اندلسی آورده که در بحر روم بقدر یکذرع ماهی دیدیم که او را ثعلب نامند چون بدست کیرند
مدتی بماند و نمیرد بلکه حرکت کند و اضطراب نماید پاره پاره شود اکر پاره از و بر آتش فروخته اندازند
خود را بیرون اندازد و باشد که بر روهای مردم خورد اکر او را در دیک نهند و سر او را بسنک یا اجتنی
بپوشانند تا بیرون نیاید نمیرد و پخته نشود اکرچه او را هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلوس دارد بغیر
ذبح حلال باقی حرام ترکیبا و خروج او سنت بحر زنده بر روی قوع او بر خاک کوشتش سرد و تر بد...

لاغر کند و تشنکی آرد و تولد خلط بلغمی نماید موافق امزجه حاره وجوانانست جودش انکه در بهار یا در تابستان
بلاد حاره بهم رسد یکنوع دیکر آنکه او را برامس و بوری خوانند جه منصره و بغداد و اطلاق شکم نخورند
ماهی بزرک جثه کثیر الغذا بود اکل کوشت او با عسل آب چشم باز دارد و بصر را حدید نماید و قوت
باه دهد بشرطیکه کرم باشد و سرد نشده باشد چون بوی ماهی بشام مست برسد هشیار کردد
زهره او و زهره سنک پشت بحری مخلوط ساخته از و قلم فولاد نویسند خیانچه سرباشد چنان نماید
که بطلا نوشته شد اکتحال زهره او و زهره کلنک و زهره کبک نزد چشم را از نزول آب نکاه دارد
آشامیدن زهره او بخصوص دفع خفقان مستی نماید اکر چیزی در حلق فتح کرده باشند نفع بخشد

تغییر

تغییر دیدن او در خواب دلیل ال چهار زنان و زیاده از و مالست و او را بوزیر و لشکر پادشاه و بتعبیر
کنند اکر از و بر آرد از لشکر پادشاه بدو نفع رسد اکر بیند که او را در جاه صیاد میکنند کار امی شنود
که خشنود شود لیکن تعبیه بیماری بدانست اکر ماهی بر در فراش او بیند دلیل فیده ... که اودلیل عرض
باشد و اکر در آب روشن بیند دلیل روزی حلال و فرزند صالح ماهی شور مال و بریان که دلیل سفر
بعضی کوینده که دیدن او دلیل یمین قسم است حق سبحانه و تعالی بدو یمین خورده و قسم یاد نموده
که ن والقلم و ما یسطرون و نیز دلیل معبد و مسجد است چه یونس ع در شکم او بعبادت اشتغال داشت

سمندر

سمندر و سمندل هر دو جانوریست که پلش میخورد و او کیا هیست که در چین باشد
و مادام که تر است قوت سمندر است و چون خشک شود قوت مردم آنجا باشد و بد ایشان بضرر رسانند
و چون از سند دور شود اکرچه زرعی باشد بر که خورد در ساعت بمیرد از عجایب کار سمندر آنکه از
آتش محفوظ باشد و لذت یابد و در او مکث کند چون پوستش چرک شود تا آتش رود تا پاک
کردد و در هند بسیار بوده و او جانوریست از روباه کوچکتر



سرخ رنک مدور از دم بود از تفتیک او دستمال افکند
چون چرک شود تا در آتش اندازند پاک و نو شود و نسوزد
جمعی کمان برده اند که مکر او مرغ است که در بلاد هند کوچه و بیضه
در آتش کند و بالی تخیله آتش در ا... اثر نکند از برای او دستمال
یافتند ببلاد شام بردند چون چرک شود در آتش اندازند پاک شود و نسوزد و ابن خلکان کفته که پارچه از آن دستمال
دیدم که هیئت تنک اسب در طول و عرض یافته بودند در آتش انداختند نسوخت بلکه ابیضی اورا سر
زیت فرو بردند بر فتیله چراغ کرفتند برافروخته شد و زمانی بسیار میسوخت پس خاموش کردند هیچ تغییری
در او بهم نرسید عبد اللطیف بن یوسف بغدادی کفته که بتحفه ملک ظاهر قطعه از سمندر که مقدار ذرعی

در طول و بکذرد و عرض بدو آورد و در زیب فرو برد بر آتش برافروختند از زیب بیچو شید او
او سفید میگشت صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوعی از موش است که بصفتی که ذکر شد داخل آتش میشود
اما مشهور آنست که مرغیست بطریقیکه در کتاب مسالک الممالک و غیره مذکور است اگر زهره او با مقدار
یک دانگ بآب نخود بر بایکرده و صاف نموده شیر تازه دو شیشه چند نوبت بپاشاند اگر زهر خورده
باشد صحت یابد اکتحال از مغز سر او با اثمد که سنگ سرمه است رفتن آب را از چشم باز دارد و حدقه چشم را
از سایر دردها محافظت نماید اگر خون او را بر برص مالند تغییر لون دهد اگر از دل او فرو برد چیزی
نشنود مگر آنکه حفظ نموده باشد مالیدن زهره او موی برویاند اگر چه بر کف دست باشد سمور

سمور

بمیم مشدد حیوان صحرائیست شبیه بگربه بعضی گمان برده اند که نر او نمراست که ان شاء الله تعالی در باب
نون خواهد آمد مکانیکه سمور میباشد محلیست که بالخاصیت در تغییر رنگ و اثر کرد عبد اللطیف
بغدادی گفته گراو حیوان بحریست که بحیله دست آرند حیله نمی نمایند و در دام آرند گوشتش شیرین
و حرام ترکان گوشت او خورند و پوست او جهت نرمی و سبکی و باغی بکنند و از و پوستین بدوزند
ملوک و اکابر پوشند و تعبیر بدان او در خواب دلیل بر ظلم و زینت که با کسی مخالطه نکنند

سنجاب

سنجاب بچه موش است نهایت زیبا است اهل تنعم جبه پوستین فراکیرند چون میرا اندر بلند
در درختهای بلند بالا رود و میوه آنها را خورد و در بلاد صقالبه و ترک بسیار بود در جثش کرم و



نر است جهة آنکه حرکت او اسرع از حرکت انسانست
بهترین پوستهای او آنست که کبود باشد و نرم گوشش حرارت دارد
پوشند و گوشت او حلال اگر بخورند اگر گوشت او بخورد و فاعل گردد
و مرضهای سودائی او دفع کند چون غالب به مزاج
او رطوبت با فاحات است پوست او بازار جهید ان اکرم
نکنند لبس او محرور را امراض آن بهم نافع است پوست سنور بکسر بکسد چون گربه و تبرکه بنبشک نامند

سنور

حیوانیست متواضع و الف گیرد از آدم بسیار آورده اند که اعرابی گربه را صید کرده و نشناخت که چه جانور است
از شخصی پرسید که این چه جانور است گفت سنور از کسی دیگر پرسید گفت قط دیگری گفت که این را هر نامند
دیگری گفت جندع گویند کسی دیگر گفت این خیطل نامند اعرابی با خود گفت که از جهت عز و کثرت
قیمت باشد چه نام بسیار دارد و چون ببازار آورد گفتند بچند میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای آن
سا و نیم درهم نیست و چون این شنید گربه را بر زمین زد و گفت لعنک الله ما اکثر اسمک و اقل ثمنک نام بسیار و
بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح از فساد موش شکایت پیش آنحضرت نمودند آنحضرت دست مبارک بر سر شیر

بسر کشید شیر عطسه زد و از بینی او گربه بیرون جست که شبیه باو است لطیف الطبع است که بلعاب خود روی
مسح نماید اگر کسانیکه بدین او آلوده شود پاک ساز دو در آخر زمستان بهیج شهوتش شود الم شدید از آن
مر لاحق می شود بدین سبب اکثر فریاد کنند تا آنکه دفع و کنند از شدت محبتی که به بچهای خود دارد مرده آنها
بخورد و چون بول کنند بپوشانند تا موش بوی او نشنود و نگریزد و در بعضی اوقات بو کند و خبر آنجا
شد بداند و شنود چنان پوشاند که عیب آن او پوشیده



شود و الا باندک پوشیدنی اکتفا نماید و چون نجا بطن
نماید چنین کهند زمخشری گفته که حق سبحانه و تعالی بهمین را
بدو الهام کرده از جهه آنکه بنی آدم چون بتقضاء حاجت بر دوند
بول و غایط خود را مستور دارند چون گربه بنجاست کسید
گربهای دیگر را از آنجا منع کند و جهت آن باید دانسته صاحب این آثر استحسن شمارد و او غیر او
تقدیم نماید تا مشارکت سازد در طعام اگر از منزل خبری خیانت کند بگریزد چه داند که جو اهیند او را
آزرده او را ابرانند برای صلح کند و تملق نماید و خود را بدیشان ساید زیرا که داند که از عفو ما
و چون موش با گنجشک بلند خود را پنهان کند آهسته آهسته پیش آید و بیکمرتبه بجهد و بچنگال در ربا بد قزوینی
گربه ... اگر بر دو استی شجم گنجشک میان بر داشتی نقل کنند که جمعی ... فیلسوف گربه بدید
فیلان روی بکریز نهادند بعزیمت احتیاط نمود سه نوع بود یکنوع زبادی بود که از زباد آورند
دویم اهلی و دیگری وحشی و بری که در جثه بزرگتر از اهلی بود و هر یک از وحشی و اهلی نافرمانی و درندگی کنند
و گوشت حیوان زنده چو موش و عصفور میخورند و با انسان در بعضی امور چو عطسه زدن و میخ آن
نمودن و خود را کشیدن و چیزی بدست خود بردن شبیه است باشند سالی دو بار ببار گیرد و بچه
برون آمده چشمش باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که بعضی گربها اهل بود و خانه اش ... کوش نا
دم اگر این قول صحیح باشد ظاهرا که گربه وحشی بری بود اکل همه نوعش باجماع حرام از جمله خواص او آنکه
کسیکه گوشت گربه سیاه را بخورد سحر در او کار نکند سپر را او را اگر بر زن مستحاضه آویزند حیض منقطع شود اگر
هر دو چشم او را خشک نموده هر که بنزد خود بخور کند هر حاجت که دارد بر آورده گردد و اگر دندان او با خود دارد در شب
شر نرسد اگر دل او را در پارچه از پوست او پیچند با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد اگر زهره او را با نمک و زیره
کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور گذارند بسرعت به کند اگر خون او را وقت جماع بر ذکر
مالد مفعول محب فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره او نوشد نافع آید اگر مردی زود نوشد زنان او را
دوست دارند بخور سرگین او بچه دان بیرون اندازد و صاحب عجایب المخلوقات آورده که زهره گربه سیاه و مرغ سیاه

نشک وصلابه نمود فم و حکم اکتی انمایند جنبان ابرومنی حاجر شوند و خدمت کنند و این بتجربه رسیده
و نیز اگر کسی زهرهٔ او کتحال نماید در شب بطریق روز ببیند اگر نیم درم از زهرهٔ او بروغن زنبق باشند
تقطر در بینی جکا ند شفا یابد اما خواص گوشت بری مغز ساق و غیظم مجرب است درد کرده را اگر مغز سر او را با
جر جر کد اخته با تش گرم نمود در حمام بیاشامد بنوشند عسر البول را دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند بچه
از رحم بیرون آید باقی خواص او در قسط و بهره بیاید انشاء الله اما گربه بادی شل گربه اهلی است لیکن وحشی است و از
او پست در خیله زو بزرگتر از بلاد سند و هند و زباد آیند در زیر بغل و بیخ بغل و زانو بهم رسیده بجهت کسی
بشاو لرج هست که بوی مشک از او آید از مواضع مذکوره بردارند و استعمال کنند **فصل سیم** در
بیان معنی **سلحفات** سنگ پشت و ترکان توسباغه نامند در بر و بحر میباشند آنچه در بحر
است لجا خوانند و آنچه در بر بود سلحفات نامند و از هر دو صنف بزرگ شود تا بار بشتری کرد چون
نر او را اراده مباشرت کند ماده اطاعت نکند گیاهی آورد چون ماده بیند فرمانبر دار گردد و او را دارد محبوب
القلوب گردد که همه کس او را دوست دارد و بعضی مردم آن گیاه را شناسند و بنظر خصائص چند نمایند
تا بچه بیرون آرد به بجرارت
اسفل او در کمال صلبیت
و باشد که دم مار بگیرد و خود
بدندان گیرد مار خود را بر پشت او

خود کامل نتواند بود جهه آنکه
که مطلقا حرارت در او نیست
بدرون کشد و دم او
چندان زند که هلاک شود
و باشد که از آب بیرون آید و بر خاک غلطد و خود را بمکانی رساند که طیور بجهت آشیانه
نزول کنند هیئت خود را بسنگی ماند که از آب و خاک کتاب نمود مخفی باشد و هر یک از طیور را
که قدرت بر او دارد بگیرد در جماع بسیار تمکین نماید چه عادت بر کل حیوانات نمود چون مار بسیار اکل نماید
سفر خود را از ضرر سم آنها ایمن گرداند سپر بکی برنج تراید و از موذیات حفظ کند در مکانیکه سرمای سخت
شود او را بر پشت اندازند خیار بچه با پیهای او بجانب آسمان بود از آن مکان از ضرر سرما محفوظ ماند
اگر صاحب مفاصل است پای خود را بخون او مخلوط سازند صحت یابند مداومت مسح بخون او
دفع کزاز و تشنج نماید کزاز و ورد بیت که از شدت سرما بهم رسد اکل گوشت نیز همین حکم دارد اگر
خون او را خشک نموده و صلابه کرده بر لب و آستر بمالند به که اثر از بین کند متصل آن شخص باشد جدا شود
هر عضوی از اعضای آدمی که درد کند همان عضو از سلحفات را بر او و آویزند درد ساکن شود
و هر که در وقت هیجان شهوت سر و دم نر او را ببرند با خود دارد تهییج قوت باه کند اگر کاسه پشت
او را اگر قه بر سر دیگ نهند از جوش باز ایستد مادام که بر او باشد اما سلحفات بحری که لجات در آن ایام

سلحفات

کیمیا

پوست او را دبل گویند از و شانه سازند اگر با او شانه کنند موی بریزد اگر سوخته خاکستر وی بسفیدی
بیضه خمیر نموده بر شقاق کعبین انگشتان طلا نمایند نافع آید بعضی گویند پوست سلحفات
در هند از و شانه سازند مراد بعاج و ست عاجیکه دندان فیل است **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل بر مرتبه معطره که خود را بر مردان عرض کند و نیز بقاضی القضاة و مرد عالم تعبیر کنند جهة آنکه اعلم
حیوانات بحر است اگر بیند که او را گرامی داشته علما اکرام و کنند اگر بیند که او گوشت خورد از
علم کند انصاری بهایم علم خود تعبیر کنند **سوسه** کرمیست که در گندم و تیلم افتد آنرا شپشه دده
نامند قتاده در تفسیر آیهٔ وانی هدایه و یخلق ما لا تعلمون آورده که کرمیست که در رخت خورد و در میوه
افتد و در بعضی کتب سماوی مذکور است که اگر یمنیکه دیدم که مردم متعفن باشید هر آینه در خانهای شما کنید
و اگر بر جو و گندم شپشه مسلط نمی ساختیم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگاه میداشتند و احتکار
سوسه دو وجه است که در تیم افتد و مماثل شپشه که در جو گندم باشد و ارضه آنکه چوب خورد بجهة دفع سوسه این
افسون بر خشبه نعار نویسند
وجود در میان رخوت نهند بلیست
الی الذین خرجوا من دیارهم

بتختی که آفتاب بر او نتابد در گندم
بسم الله الرحمن الرحیم الم تر
وهم الوف حذر الموت فقال لهم
الله موتوا فماتوا کذلک یموت الفراش و السوس و یرحل باذن الله تعالی اخرج ایها السوس و الفراش
و یرحل باذن الله تعالی عاجلا و الا اخرجت عنی و لایة علی بن ابی طالب و اشهد انک سترقی لجام بغله
نبی الله سلیمان بن داود علیه السلام عجیب مجرب است از علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین **سقو** باب
بیست و دوم در شین معجمه مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در شین **شقو شادهوا** از بسکون دال مهمله
آخر شین ۱ معجمه حیوانیست که در اشتهای بلاد روم در یافت شود و صاحب عجایب المخلوقات آورده
که او را شاخیست که بر او چهل و دو شعبه مجوفست چون باد بوزد از آن حیث از و مسموع شود بسبب این
حیوانات جمع شوند که استماع
ملوک را شاخ شادهوا از هدیه آورده
هبوب ریاح اصوات عجیبه از آن
از استماع وی بیهوش میگشتند
آواز حزین از او می آید که سامع

صوتش نمایند و نیز گفته بعضی
بود که در وقت هبوب
زو شنیده باشد بخوبکه او
چون بر میکردانیدند
رفت باشد **شاهین**
معروفست ترکان لاچین نامند عرب بلیسانیکن عربان با او متکلم گشته اند سه نوع است شاهین و
عظامی و انیقی شاهین در حقیقت از جنس چرخ است لیکن بر و دش از و تیزتر است و تشبیه جرأت

تعبیر

سوسه

بیست و دوم

شاهین

وصلابت تمام بود چنانچه بفرود آید دندان صیاد در هم شکند و مع هذا در کمال بیدلی و سستی گاه از
که چنان خود را بر زمین زند که بمیرد استخوان او سخت تر است از استخوانهای سایر جوارح نه تاب سیری و نه
صبر جوع دارد که او را در سیری و گرسنگی متوسط باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات
او آنست که میان سر و بزرگ رو و گشاده چشم و فراخ سینه بود از میان دوشهای پر گوشت و



بزرگ زانو و کوتاه ساقین ... تمام پر و باریک دم باشد چنانچه که
دو بالش برابر او آویزند چیزی از ... آید و بال برابر باد نیاید هر گاه
شاهین بصفات مذکوره ... رسد شکار کلنگ و امثال او
نماید اول کسی که شاهین شکار کرد ... قسطنطین بود و او را شاهینی بود
که وقتی که سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میکرد و فرود میآمد و بلند میشد و بدور
مرکبش میگردید تا مجلسی که سوار شود تا روزی مرغی از زمین بجانب هوا طیران نمود شاهین خود را
بر او زد و بشکست و فرود آورد قسطنطین را خوش آمد او را برداشت بر صید افکند و موافق مقصود
یافت انشاء الله در باب صاد در ذکر صقر بیاید اکلش حلال صیدش حلال **شحمة الارض** جانوریست
که چون آدمی دست بر او گذارد مثل مهره جمع شود هر کس گفته جانوریست خوشبوی کوچک



که از یکجا نبات آتش و را آید و از ... جانبی بیکبار بیرون رود و نسوزد
هر که پیه او را بر خود مالد در آتش ... آید نسوزد و آتش بازان این
عمل کنند اگر او را گرفته خشک کنند و ... قدر درهمی از وی بزن عسیر
الولادة دهند بزودی بار بنهد ... **شقراق و شراوق**



بفارسی بلوسه و سفره و شیراز ... کاسه و مسکن عربان الخیل نیز
گویند و مشوم دانند مرغ سبز ... رنگیست بقدر کبوتر
با لکها سیاه دارد در بلاد روم و ... شام و خراسان و نواحی
وی بسیار باشد مخطط بسیاهی ... و سبزی حرص و دزدی
بر طبع وی غالب بیضه از آدمی بگریزد ... در تلال و رؤس جبال و
کیرد و در زمستان در معموره و در تابستان بصحرا رود و خصایص جوده در معموره و جایها بلند نهاید که دست
کسی بر او نرسد آشیانه وی بسیار بدبو و متعفن بود جاحظ گفته که او یکنوع از کلاغ است در طبع او عفونت است
از جماع چون مرغ بطرفی و بپرد فریاد کند و استغاثه نماید اکلش حرام اگر زهره او را کشید بطلا
کم عیار بزنند سرخ و عیارش خیانکه اگر زهره روباه بر او ... کم شود و نیز اگر زبل او را

شحمة الارض

شقراق

خضاب سازند موی را سیاه کند گوشت او گرم و تر و چربی بهبست محلل بادهای غلیظ است که در رود
علیا باشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل زن صالحه و نیکو جمال است **فصل دوم** در شین معجمه
شقین بقاف و نون و یاء دو نقطه از تحت نون جاحظ گفته از انواع کبوتر است و عوام
یمام نامند آواز او مثل آواز رباب حزین چون جمعی از این نوع باشند آواز ایشان بهم مخلوط
گردد و بسیار نیکو شود از طبع اوست که اگر ماده خود را نیابد همیشه غرب بماند تا آنکه بمیرد و جفت
ماده او چون فرزند شود پرش بریزد و از جماع باز ماند و غلبت خواهد بسیار متنفر و محترز بود با شبابی



از اعدا نماید اکلش حلال خوردن ... بیضه او مزید قوت باه گردد اگر
زن سیر کش او را بروغن مخلوط سازد حقنت ... بیمار دارد و جماع رحم زایل گردد اگر
از خون او بر قضیب مالند تا هر ... جامعت کند هیچکس غیر او آن زن را
قادر نباشد و آن زن او را چند ... دارد که اگر آنکس بمیرد دیگر بار
نکند اگر وقت ذبح از خون وی قطره در چشم چکانند درد او زایل کند **فصل سیم** در شین معجمه
شبوط بباء یکنقطه و طاء مهمله نوعی از ماهی **باب چهاردهم** در صاد مهمله
مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در صاد مضمومه صافر و صفاریه از انواع عصافیر است
از شأن او آنستکه چون شب شود هر دو پای خود را بر شاخ درختی چسباند و خود را سر زیر آویز نبرد



تا صبح فریاد کند از ترس آنکه آسمان ... بر سر او فرود آید و بعضی گویند
او منوط است که در تاکید نشست ... **صدف** از حیوانات دریائیست
از ابن عباس منقولست که هر گاه باران ... نیسانی در صدف بر روی آب
آید و دهن گشاید و انتظار کشد ... بعد از ایشان انجورد از
خواص مروارید آنکه اکل او خفقان ... مرض سودا را زایل کند و
خون دل و جگر صاف کند چون حل کرده ... او را بر بهق مالند بالکلیه
زایل کند صاحب عجایب المخلوقات ... آورده که اگر صدف را بر درد
نقرس ضماد کنند سود دهد اگر با ... سر که سایند بر بینی سعوط آن
کنند قطع رعاف کند گوشتش ... دبانه ... صدف سوخته جلا دهد
دیده اکتحال او نافع جرب آن چشم بود اگر بر محل موی زاید بر ... بمالند بعد از آن موی بر نروید
از بر آوردن موی مانع اگر بر سوخته آتش طلا کنند به شود اگر پاره از وی بر کودک محکم بندند
تا بسانی بر آید و بعضی گویند که صدف چیزیست که در جوف او حیوانی است ... گشنت

تعبیر

شقین

شبوط

صافر

صدف

بنگ اگر او را بسایند بر روی کسی که در خواب باشند بیاشند زمان بسیار در خواب بماند و چون صید قران ابتک و
جاوشیر را در او مخلوط ساخته در پلی چکانند رعاف را باز دارد **تعبیر** دیدن صدف در خواب دوست خود
و دلیل اعراض و ابطال کاریست که عزم داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و
مال و کلام نیکوست اگر بیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب میکند اگر مروارید سوراخ نکرده
در دست خود بیند اگر او را حامله باشد پسر آورد یا مالک غلامی گردد لقوله تعالی یطوف علیهم ولدان
مخلدون کانهم بیض مکنون اگر بیند که مروارید از جائی میکند و میفروشد قرآن فراموش کند اگر
از جائی قلع نمیکند بعملی میان مردم ثابت کند اگر بیند که مروارید متفرق میسازد و مردم بر میچینند
البته موعظه مردم کند و عظ او بر ایشان مؤثر و نافع آید اگر در دست خود مروارید بیند بقدوم
فرزندی بشارت یابد اگر حامله دارد والا اکثر بی بخرد و اگر عزب باشد تزویج نماید اگر بیند که از دهان
مروارید بیرون میآورد کیل و وزن بکند مال بسیار آن شخص که منسوب بجرا باشد بدو رسد جاماسب
گفته اگر کسی بیند که مروارید از او دور شد شفقتی بدو رسد اگر بیند که مروارید بدو داد بدر یا نسبت یابد
و مسرور گردد و بدان عقد مروارید رسیدن بزن صاحب جمال و گاهی دلیل نکاح بود **صرصار** و صرصر



جانوریست شبیه بملخ جهنده و آواز باریک کند و فریاد آورد و در شب لهذا
سرار اللیل نامند و نوعی از کرم زمین که نبات خورد آن را نامند
بال ندارد و بعضی گویند که جدجد است که جوهری تفسیر صرار اللیل کرده
در باب جیم گذشت اکلش معروف نبود و گویند بلبع آوازش در جایهای نمناک مختلف اللون است
بعضی سرخ و بعضی سیاه و بعضی کبود و صحیح آنست اکلش حرامست شیخ ابو علی سینا گفته که اگر او را با
قرد مانا بر بواسیر و گزیدهٔ هوام طلا کنند نفع عظیم بخشد اگر خشک نموده وسائیده با اثمد مخلوط ساخته
اکتحال نمایند حدت بصر افزاید اگر با زهرهٔ گاو اکتحال نمایند بر سپیدی چشم را نفع بخشد **صقر** بقاف
و راء مهمله چرخ ترکان اینکلو نامند از طیور جوارح است که با او صید کنند ابن زهر گفته که او زهره
ندارد و چون او را نگهدارند از خوف بپرد اگر مغز سر او را بر بهق مالند خوش زایل کند اگر بر قضیب طلا کنند لذت
جماع فزاید و تهییج باه کند اگر از دهنش رائحه کریه آید لهذا اعراب در امثال خود گویند فلان خلف من الصقر



یعنی بوی دهن فلانکس بدتر از بوی چرخست **تعبیر** دیدن او
در خواب دلیل عزت و جاه و تسلط بر اعادی و رسیدن بآرزوها و
یافتن ازواج و اولاد و بنده و خدم و حشم و نفایس اموال و
صحت بعد هموم و صحت جسم و کثرت سفر و برگشتن با فایده و گاه باشد

که دلیل موت بود و جهت آنکه او سلب ارواح نماید و یاد دلیل زندان و تنگی طعام و شراب و بعضی گویند که دلیل مرد با
قوت و بطش بود **صفر** بفتح فا و راء مهمله زعم اهل جاهلیت آنکه در جوف آدمی ماریست که باطراف
اضلاع میلیسد که مشرف بر شکم است او را صفر نامند هرگاه آن مار حرکت کند آدمی گرسنه شود اهل اسلام
این قول را مردود دانند **فصل دویم** در صاد مکسوره **صلبناح** بنون و باء یکنقطه
از تحت و حاء مهمله ماهی دراز باریک **فصل سیم** در صاد مضمومه **صرد** دارکوب و بعضی گویند
کنجشک بزرگتر صید گنجشکها کند بعضی سیاه و بعضی سفید بزرگ منقار می‌باشد اصابع عظیمه دارد
کسی قدرت بر گرفتن او ندارد شیر الطیر و بسیار متنفر و کم بیننده و غذای او از گوشت بود هر مرغی که خود



صید کند مثل او صید کند چون طیور جمع شوند
حمله بر بعضی تنها کند بگیرد و
منقار او را سوراخ کند در سایه بخورد مکان
او در رأس جبال و اغصان
اشجار بلند باشد **باب** ضاد معجمه و در و فصل است فصل اول
در ضاد مفتوحه **ضان** گوسفند و میش و بره دشتی چون گویند اکلش حلال گوشتش مانع صفرا
سوخته سیاه و فزاید قوت باه و منی بود در دفع سموم نافع است اگر قیراز گوشت بز است بهتر بکسال آنست



و گوشت ضان زیاده باز زیاد کند اگر
مالند نور آتیغه لون وی دهد جگر بره
اگر تازه بسوزانند در گوش
بالند سفید کند اگر شاخ قوچ را در زیر
بسیار دهد اکتحال زهره او با عسل
رو فتن ذبح خواب را بر برگ
بر تازه بسوزانند و بر دندان
ریخته میشود از دفن بیند معهود
منع نزول آب از چشم کند اگر
استخوان او در آب اشترچ پاکر بسوزانند و خاکستر در روغن گل مخلوط ساخته بر موضع سگ مالند در ساعت
اگر زن پشم گوسفند ماده را بردارد بار نگیرد اگر پارچه از پشم بز سفید باقیه باشند بر سر ظرف عسل گذارند
مورچه نزدیک او نشود **ضب** سوسمار حیوان بریست آب نخورد لهذا اعراب در امثال خود گویند



لا افعل حتی یرد الضب یعنی این کار نکنم تا آنکه سوسمار آب خورد ابن
خالویه گفته که سوسمار زنده باشد گرآب نخورد الا آنکه بنفصد سال زنده ماند یا
زیاده در هر روز چهل شبانه روز یک بول کند دندانش بریزد چه دندانها او یک پارچه است
منفرق نر او دو ذکر و ماده او بچه و دو فرج دارد چون خواهد که بنچه گذارد گوی بکند و
بیضه را او نهد و بخاک پوشد و چهل روز انتظار نماید تا بچه بیرون آورد بیضها یا بشتر بنچه نهد بیضه بیرون
چون از سوراخ خود برآید چشمش چندان روشنی ندارد در نظر آفتاب اندازد و بسیاری غذا از نسیم یابد و بیرون رود ابو الغلس گفته
چه رطوبات وی بخیل باقیه و خرزش نقصان پذیرد میان او و گژدم دوستی است لهذا گژدم بر در سوراخ وی نشیند

و پاسبانی نماید تا اگر کسی دست بسوراخ او دراز کند بگزد خانه را از دزد و مکر و زنبورها سخت تا از سیل و ستم
ستور محفوظ ماند مخلب‌های او هیچ نقص و شکسته نیست و از طبعش فراموشی و عدم هدایت لهذا خانه
نسازد مگر در نزد بیابان و یا در نزد سنگ بزرگ در وقت مراجعت بخانه خود راه گم کند عرب در ضلالت
بدو مثل زنند و گویند فلان اضل من ضب یعنی فلان کس گمراه‌تر از سوسمار است بدین جهت اعرابی سوسماری
گرفته نزد حضرت رسالت آورده بر زمین انداخت و گفت ایمان نمی‌آورم بتو تا ایمان نیاورد
این سوسمار آنحضرت بزبان معجز بیان فرمود که ای سوسمار بگو آنکس که در عرش سجده‌اش میکنند و در فرش
اطاعت نمایند در بحر راه او ست و در بهشت رحمت او بگو که من کیستم در حال سوسمار بزبان عربی
فصیح گفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک و قد خاب من کذبک یعنی تو خاتم
پیغمبرانی و آخر ایشان رستگار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت الهی نومید گشت آنکه تکذیب
تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق و عقیده درست با قبایل و عشایر خود بدایره
اسلام در آمدند از نار سعیر نجات یافته بنور ایمان رسیدند پس آنحضرت صلعم فرمود که ای اعرابی
دنیا فریب بدارد هر یک از اصحاب بدو چیزی دهید هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد گفت یا حضرت
صبح از خانه برآمدم گمراه‌ترین و بی‌خبرترین قبایل خود بودم الحمد لله و المنه که الی الآن هدایت یافته
بدولت اسلام رسیدم و توانگرترین ایشان گشتم باجماع علمای امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی
از عامه حلال میدانند از جمله خواص او آنکه مابین دو قدم مردیکه بیرون رود آن شخص عنین گردد
و هر که دل او را بخورد خفقان و غم از او زایل گردد اگر پیه او را با کبد بر قضیب مالند قوت جماع
زیاد کند هر که او را بخورد زبان بسیار نشود هر که خصیتین او را با خود دارد خادمانش او را تعظیم
دوست دارند اگر قاب پای او را بر پیشانی اسب آویزند هیچ اسبی در گرو بندی بر و پیشی نگیرد و اگر پوست او را
اگر بر قبضه غلاف شمشیر کشند هر که آن شمشیر را کار فرماید شجاع گردد اگر ظرف عسل کند هر که با تخت
عسل از آن ظرف بردارد و تناول کند تهیج شهوتش شود اگر سرگین او را بر برص طلا کنند و بر کلف
مالند زایل کند اکتحال او آب رفتن از چشم باز دارد و تغییر بدن و در خواب دلیل اعرابی خبر بیند
بر مال مروم و صاحب جنون یا دلیل مجهولی یا ملعونی بود چه از جمله مسوخاتست و بعضی گویند
دیدن او دلیل کسب و بعضی گویند دلیل بیماریست ضبع کفتار مثل خرگوش سالی نر و سالی
و سالی ماده و زاینده صاحب عجایب المخلوقات آورده که در عرب قبیله ایست مسمی بضبعیین
شد هرگاه احدی از ایشان در میان جمع کثیر از قافله باشد چون کفتار بقصد شکار آن جمع آید بسوی
آن شخص متعرض غیری نشود و موصوف است با عرج و لنگی اگرچه لنگ واقعی نیست لیکن در نظر ناظر چنین

تغییر

ضبع

نماید سببش آنکه رطوبتی در مفاصل دارد و در جانب راست تا سر پهلو فرج دارد و مدام در پشتی تقبیل نماید
و از خوشی تمامی که بلحوم بنی آدم دارد نبش قبور کند هرگاه در وقت فرصت بیند که شخص در خواب است
زیر سر او حفر نماید و حلقش بگیرد و بکشد و خونش بیاشامد و فاسق است که در جنسی که با احدی از جنس
نوع خود رسد تا بر او دخول نکند رها نکند و چون در رمه گوسفندان افتد اکتفا نکند تا آنچه گرگ
کند و چون با گرگ باشد گوسفندان مبتلا مانند هر یک مانع آید بگر شود و لهذا اعراب در حق او گویند



اللهم ضبعا و ذئبا یعنی بار خدایا در گوسفندان کفتار
با گرگ جمع نما و جاذب کلاب همچو کفتار طلسم آهن بدبخته
اگر سگی در ماهتاب در بالای دیواری راه رود و کفتار
در پنج دیواری چون سایه سگ بر او واقع شود فورا بیفتد
و کفتار او را بخورد و موصوف بحماقت است چون شکاریان
در در سوراخ او کلمات چند گویند بیرون آید شکارش کنند
چنانچه سابقا سمت گذارش یافت اکل آن باجماع شیعه حرام و عامه در او خلاف کرده‌اند از جمله خواص او
آنکه از عنب الثعلب گریزد اگر پیه او را بر جسد مالند از شر کلاب ایمن گردند زهره او را اگر زنی چشم گشوده
بقدر نیم دانگ بیاشامد شهوتش زایل گردد اگر از پوست او پرویزن سازند و بذر از آن بیزند و بکارند
از شر ملخ ایمن مانند اگر عصاره عنب الثعلب بر بدن مالند از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود دارد
سگ بدو فریاد نکند اکتحال زهره او دفع نزول آب کند از چشم و تجدید روی نماید اگر چشم او را
در سرکه هفت روز نقوع نموده پس در زیر نگین انگشتر نهند هر که آن خاتم در دست کند سحر و مکر در او کار
نکند اگر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور را شسته آب و بیاشامند از سحر نجات یابند اگر سر او را
در برج کبوتران گذارند کبوتر بسیار جمع شود اگر کسی دندان او را بدست داشته باشد سگ بدو فریاد نکند
و او را نرنجانند عیاران اگر چنین کنند اگر پنج عنصل بدست گیرد کفتار گریزان شود اگر بیمار
موی لیس کردن او تا هفت روز بخور کنند شفا یابد اگر قضیب او خشک نموده سائیده بخورد
زن دهند شهوتش منقطع گردد هر که پاره از فرج او با خود دارد محبوب القلوب گردد اگر دندان
او را با خود دارند از نسیان و درد دندان ایمن گردد اگر از پوست او کیل سازند تخمی که میکارند بدان کیل
کنند زراعت او از جانوران و سایر آفات محفوظ ماند خوردن او قطع وسواس کند اگر حنظل در کیسه
از و بگیرد اگر پیه او را بر زن طلا کنند از گزیدن سگ ایمن گردد اگر زهره او را با عسل خالص
اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیگر بیرون نیارد هر مردیکه بمقدار یک

تعبیر

ضفدع

از قضیبش و بعد از آنکه خشک کرده باشند تهییج باه کند و از جماع بلا آلتی بهم رساند اگر نصف بکوبد
درهم از زهره او با عسل اکتحال نمایند تجدید بصر و جلاء نظر نماید و فرزند چشم کسی در هر خیدکه کبر ذو اضع بشتر
بخشد و نیز اکتحال زهره او دفع آبکه و دموع عین کند و اجماع اطباست که اگر موی دوزراست تراو را
بکنند و بسوزانند و بر بیت مخلوط سازند بر مقعد شخصی که مرض ابنه داشته باشد کذارند زایل
کند دیگر آن شخص مرتکب آن امر قبیح نگردد اگر از ماده او مویی کند و این عمل بجای آرند محدث علت
مزبوره بود فافهم فانه مجرب تعبیر دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار و درآمدن در مال الغنی
و باشد که دیدن نر او دلیل خنثی مشکل بود و یا دلیل مرد جبار و دشمن ستمکار و دیدن ماده او دلیل زن
قبیحه بشرم کریه النظر بود **فصل دویم** در ضاد مکسوره **ضفدع** بفا و دال و عین مهملتین بتحریک
دال نیز آمده اما فصیح نیست او را بزق و تبرک و قورباغه گویند از اجناس آبی باشد و مسکون شود و از
توالد نیز بهم رسد از عفونات و عفت یا دو باران شب بسیار بود مردم گمان برند که از ابر میبارد و از
توالد و تناسل این گمان باطل است حق سبحانه و تعالی در اینساعت از طبیعت باران خاک
که باران بر و بارید خلق نماید و حیوانیست که استخوان ندارد و بعضی زو آواز کند و آواز او از بیخ گوشش
برآید و موصوفست بجدت سمع خواهد که صدا نکند از آب برآید و چون اراده کند که صدا کند حمل از
شود فک اسفل بر آب نهد صدا کند چون آب در دهن او رود داخل شود
صدا نکند از دیدن آتش تعجب کند و ساکت شود بجانبیکه نظر بر آتش اندازد
و مبدء خلقت او در آب مثل اجاورس سیاه بود پس
بیرون آید مثل دعموص بعد از اعضائی و منبسط گردد



اکلش حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابوعلی سینا گفته در سالیکه ضفادع بسیار شود زیاده بر عادت در
عقب او وبا بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفادع مثل لاک پشت در ریگ بیضه نهند
دو نوع بود کوهی و آبی از خواص او آنکه زنی بزق را در دهن نهاده سه نوبت بر دهان او تف کند پس از دست
گذارد تا با آب رود بازنگیرد اگر پیه او را بر خارج دیگ مالند که در زیر او آتش باشد هرگز بجوش نیاید اگر او را
برگزیده جانوران مالند در حال به شود اگر او را از سر تا عجز دو نیم کنند هر زنیکه در اینوقت بر او نظر کند شهوت
بر او غلبه کند بسوی مردان مایل شود اگر زبان او را بر کسیکه متهم به دزدی باشد بخورانند اقرار دهد اگر بر رو
مالد مردم او را دوست دارند اگر بر بیخ دندان نهند بلا تعب بیفتد از صاحب عجایب المخلوقات آورده
که در موصل باغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متاذی گشتیم شخصی طشتی آورده
بر روی او گذاشت ساکت گشتند راحت یافتیم و نیز آورده که اگر چراغی در میان چشمه و برکه آب نهند

ضوضو

طاوس

برقان صدا نکنند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد که در طاعت الهی مشغول باشد
چه او بر بارانی رود و آب ریخته نا با بر ابراهیم ع اذیت نرسد دیدن بزقهای بسیار دلیل عذاب
چه بر قوم موسی ع ضفادع بارید نصاری گویند دیدن او دلیل حسن معاشرت با اقربا و
همسایگانست اگر ببیند که گوشت بزق میخورد منقصتی بدو رسد از طایفه وس گفته که
دیدن او دلیل فریبندگان و ساحران بود جاماسب گفته هر که با بزق سخن گوید مملکتی بدست
او آید اگر ببیند که ضفادع از شهر بیرون آمد دلیل است که از آن شهر عذاب بیرون رود
فصل سیم در ضاد مضمومه **ضوضو** مرغیست که اجیل مانند و را الف گذشت
باب شانزدهم در طاء مهمله مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در طاء مفتوحه **طاوس**
در میان طیور بعزت و حسن منظر خود دوست دارد و تکبر و عجب بر پر خود کند و عفلت
کند سیما در وقتیکه ماده اش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود نر او رنگین شود و ماده بیضه نهد
در سالی دوازده بار با کمتر در بهار مباشرت کند و در خریف انقطاع نماید بنحویکه اشجار



برگ ریزد و چون در بهار اشجار شروع در انبات نماید او نیز پر برآرد و در وقت حضانت
ماده خود بسیار بازی کند و با باشد که بیضه را بشکند مدت حضانتش سی روز بود جوجه
او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه او در زیر مرغ خانگی گذارند و جمیع مایحتاج
از اکل و شرب وی حاضر سازند از خوف آنکه اگر برخیزد هوا فاسد سازد و قوت آن ندارد
که زیاده از دو بیضه وی حضانت نماید جوجه که از و بیرون آید بشکل طاوس بود ولیکن کم حسن و
ناقص الخلقه بود آنکه او را با حسن صورت شوم دانند جهة آنکه سبب دخول ابلیس و خروج آدم از بهشت
او بود گویند چون آدم صفی ع بحکم الهی تاک انگور غرس نمود ابلیس طاوسی آورده بزیر او ذبح کرد و بجوی
او را آب داد چون برگ بیرون آورد بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خوش بیان باشد

بعد از اتمام ثمره خوکی دانجمو بخون وی آید دانه انچه شارب الخمر اول زنکش مثل پر طاوس سرخ گردد
چون مست شود شما میمون باز بکند بر قص باید و چون مستی وی زیاده شود بطریق خیر بغرد و بدرد
و عربده نماید و هذیان والا یعنی کوید و در آخر مثل خوک سر پیش انداز د و نجوا بد و عربان گفته اند مثل
خود کویند فلان احسن من طاوس اکلش حرام و کوشتش دیر هضم و بدمزاج لیکن کرم معده نافع است
اطبا کویند کوشت وی تملط لحوم طیور است جضاب زود جب دانند اکر بابر که بریزند در
صزوری شود ابن حبیر کوید از خواص طاوس آنکه چون طعام مسموم رایحه وی شنود فرح کند و بال
بکسترد و رقص و اظهار سرور نماید اشاره بدان زهره او باهر که از کزیدن جانوران نافع بود اما
حکما کویند که آدمی زهره طاوس را ما البقیه دیوانه شود و این تجربه رسید هر کس کفته اکر خون او را
با اندروت و نمک مخلوط ساخته بر قروح رطبه ریزد که از آکله برسند طلا نماید به کند سرکین او را
اکر بر کلیل مالند زایل کند استخوان او را اکر سوخته و ساییده بر کلف مالند بر طرف سازد تعبیر
دیدن او در خواب دلیل عجب و حیرانی و حسن و جمال مالک او بود باشد که دلیل نحو جنی و فرب
و مکر و انقیاد امید او زوال نعمت و شقاوت و شکسته شدن بود و کاه دلیل زینت و زیور
بود ماح از زوج حسنه و اولاد کریمه یا زان عجمیه صاحب جمال با غیر مسلم بود اکر بیند که با طاوس در شده
با ملوک عجم موا خاة نماید طیر جنس مرغان واحد او طایر و جمعش طیور است ابن عباس کفته که
ده مرغ است که نام در قرآن مذکور است عوضه در بقره غراب در مائده جراد در اعراف سلوی
در بقره و طه و نخل در نحل نمله و هد هد در نمل ذباب در حج فراش در قارعه ابابیل در فیل تعبیر دیدن



طایر در خواب عمل او است لقوله تعالی و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه یعنی عمل کرده الزام دادیم
کردنش اکر مرغ مجهولی بیند نامش معلوم نباشد دلیل انداز و ترس بود لقوله تعالی طائرکم معکم الآیه
اکر از جنس طیور بنکو بیند دلیل نیکوئی عمل او بود یا رسولی خبر خیر او آورد و دیدن آشیانه مرغ دلیل ...

نغمه

طير

نعب

و بیضه او دلیل فرزند آشیانه او در کوه یا غار یا دیوار بیند زیارت مساجد و معبد ابن خلیل ... چنکال او و غلبه بر دشمن و منقار او دلیل نصرت و جاه و سرکین او دلیل مال حلال کر از طیور اکول اللحم
والا مال حرام تتمه در کلام طیور کویند روزی سلیمان ع بر بلبلی کذشت که بر درخت سر
و دم می جنبانید با صحاب خود کفت میدانید که این بلبل چه میکوید کفتند الله و رسوله اعلم کفت
میکوید که امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام هدهد ی رسید کفت اذا نزل القضا عمی البصر
احسن یا قال فرزند قضا از آسمان چون فرو هشت بر همه زیرکان کور کشته کر کعب الاحبار کفت
میکوید من لا یرحم لا یرحم یعنی هر که رحم نکند بر او رحم کرده نشود فاخته میکوید یا لیت هذا الخلق ما خلقوا
علموا لما ذا خلقوا کاش این خلق مخلوق نکشتندی یا دانستندی برای چه مخلوق شده اند عمل میکردندی
عالم کشته ورشان کوید لدوا للموت وابنوا للخراب بزائید برای مردن و بنا کنید بجهة خراب شدن
طاوس کوید کما تدین تدان یعنی انچه خیر امید هی خیر داده میشوی صرد کوید استغفروا الله یا مذنبین
استغفار کنید ای گناهکاران طیطوی کوید کل حی میت و کل جدید بال یعنی هر زنده میر و هر تازه
بپوسد پرستوک کوید قدموا خیرا تجدوه هر نیکی که پیش فرستید باز یابید کبوتر کوید سبحان ربی الاعلی و بحمده
قمری کوید سبحان ربی العظیم و بحمده و بعضی کفته اند که میکوید یا کریم غراب عشار را لعن نفرین کرده
فلنواح کوید کل شیئ هالک الا وجهه سنکخواره کوید من سکت سلم هر که خاموش شد بسلامت ماند طوطی
کوید ویل لمن کانت الدنیا همه وای بر کسیکه همتش دنیا باشد دراج کوید الرحمن علی العرش استوی سار
میکوید خدایا بر دشمنان محمد و آل محمد لعنت کن خروس میکوید اذکروا الله یا ایها الغافلون
کرکس کوید هر نوع خواهی زندکانی کن که آخر مرکست عقاب کوید در مفارقت از مردم موانست
دوری از ایشان راحت است پرستوک آواز بر کشد و فاتحه تا آخر بخواند بطریقیکه قاری خواند اب
در وقتیکه در صف قتال بهیکد کر رسند میکوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة والروح حمار لعن
کند بر کسیکه در سبع کم کند بزق کوید سبحان ربی القدوس سرطان کوید ربی المذکور بکل لسان
طیطری ارسطاطالیس کفته که او طیر یست از بستان وانهار مفارقت نکند بچه او غیر از میکه
در اطراف آنها و نیستانها است بیرون نشود و نخورد باز چون بیمار شود این مرغ شکار کند جکر وی بخورد
شفا یابد و این طیر طیران نماید و فریاد کند بلکه از خود نفیر زند به مکر وقتیکه بار یک بیند و اکر در شب کریزد
فریاد کند از خواص او آنکه کوشت وی شکم را ببندد و قوت باه زیاد کند طیهوج شبیه بکبک کوه
الا آنکه کردن و منقار و هر دو پای او سرخ است زیر پر او سیاه و سفید اکلش حلال کوشتش کمتر الحرارت
و رطوبت است اصح آنکه سفید است بعضی کویند در درجه ثانیه از جاست بهترش آنکه فربه بود

طیطری

طیهوج

قوت باه و شهوت شکم بیفزاید و ضرر دارد بکسیکه علاج خلط ثقل نماید اگر در هریسه بزنند
ضررش دفع شود و مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود اکلش در بهار است مخصوص به بلاد
شرقیه طیهوج و دراج و کبک با هم در ترتیب غذیه و اعتدال و لطافت اول طیهوج پس دراج پس
کبک تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست طرغلودس بر او عین مهملتین و لام و دال و سین
مهملتین اهل اندلس او را خبرس گویند در ضاد گذشت بعضی گویند اصغر عصافیر است خاکستری
رنگ در بال او رنگهای سرخ و زرد و بر پشتش طلائیست باریک منقار و در دم نقطههای سفید دارد
بهترین آنست که فربه باشد ماکول اللحم است تناول گوشت وی سنگ مثانه بشکند و از تولد او
مانع آید باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل بر یک فصل فصل اول در ظاء مفتوحه
ظبی بیاء یکنقطه آهو ترکان جیران و کیک نامند سه نوع بود اول آرام که آهوی خالص سفید است
مسکن او در ریگ باشد جهة فربهی و را مثل آهوان گویند دوم نوع بود بکنوع دیگر را عفر نامند سرخ
رنگ و کوتاه گردن بود و در دویدن ضعیف ترین آهوان بود در اراضی مرتفعه صلبه جای گیرد
نوع سیم گندم گون و دراز گردن و طویل القوایم است و سفید شکم همه انواع و موصوف است بحدت بصر گریزنده
ترین حیوانات است بعضی گویند وی چون خواهد که داخل خانه خود شود از خوف صیاد عقب عقب
بخانه در آید و بدر آید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل
متلذذ شود ابن خلکان در ترجمه خود آورده که حضرت
امام جعفر صادق از ابو حنیفه پرسید که چه خبر لازم است
محرمی را که دندان باعیه او بشکند کعب بن جنبة
بنت رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو را رباعیه



نمیباشد و دندانش پیش دار دیکی فوقانی و یکی تحتانی ثعلبی در کتاب ثمار القلوب آورده که
روزی بهرام بقصد شکار شتری بیرون رفتار سوار شد با کنیزی که تعشق تمام بدو داشت ردیف خود
کرد نیاد بر روی دشت و هامون بر آمدند تا بر شکارگاه بجمعی از آهوان برخوردند بهرام بدان
کنیز گفت که بکدام عضو آهوئی که گوئی بدین تیر بزنم کنیز گفت که خواهم یک تیر نر و ماده او با هم دوزی
پس بهرام تیر و پیکان بر کمان نهاده یک تیر هر دو شاخ آهو از بیخ بر کند و دو تیر دیگر بموضع وی
چو ند دو شاخ بدوخت بعد از آن کنیز گفت که خواهم سم وی بر بیخ شاخش بدوزی بهرام گلوله بینداخت
گل بر بیخ گوشش می زد تا آهو پای خود بر بیخ گوش میسایند تا بیخ گوش جمع دستحار دیس یک تیر سم وی
بر بیخ گوشش بدوخت کنیز گفت این عمل و تیر اندازی از بسیار کردنست با آنکه تعشق و میل تمام

بجانب

بجانب آن کنیز داشت او را بر زمین انداخت شتر بر اعضای وی دوانیدند تا اعضای وی بهم شکست
تو خواهی که عجز مرا ظاهر کنی پس اندک زمانی نگذشت که کنیز گذشت بدانکه آهوی ختائی که از او
حاصل شود رنگش سیاه و دندان باریک سفید بقدر سه انگشت ایهام و سبابه از دهن وی مثل
دندان خوک در روی وی بر آمده و در شکل و باریکی سم فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از
تبت بهندوستان رود و آنجا نافه اندازد و آن مشک بدبو بود حقیقت مشک خون بست که در وقت
معلوم از سال در ناف آهو جمع شود بمنزله ماده که در عضوی ریخته شده حق سبحانه و تعالی ناف او را
معدن مشک ساخته مثل اشجار اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون ابتدای ورم حادث شود
آهو بیمار شود تا آنکه ماده کامل شود اهل تبت در صحرا میخها چوب بزنند تا در آن وقت خود را بآن موضع بساینده
ناف خود بر آن چوبها گذارد تا در ساکن شود نافه معرب نافچه است بتصغیر فارسی ظرف
مشک را گویند ابن عقیل بغدادی گفته که نافچه در درون آهو مثل خیار بسته که در جوف آن غایت
صاحب عجایب المخلوقات آورده که جانوریست در دریا بشکل آهو دابة المسک نامند در وقت
معلوم از سال بیرون آیند بسیاری از وی شکار کنند چون ذبح نمایند در ناف او خونی یابند
که مشک است در آن موضع بوی ندارد چون بکان دیگر برند بدبوی دهد از ام سلمه مرویست که حضرت پیغمبر
در صحرائی بودند که ندائی شنیدند که یا رسول الله آنحضرت بدان طرف متوجه شد آهوی ماده را بر درختی
دید که بسته بودند گفت یا رسول الله در این کوه دو بچه دارم مرا بگذار تا بروم و ایشان را شیر داده بیایم
آنحضرت فرمود که می آئی گفت اگر نیایم خدا تعالی مرا عذاب عشار کند پس او را بگذاشت در رفت بچهها
خود را شیر داده بیامد اعرابی که او را مقید ساخته بود خبردار شد بیامد و گفت یا رسول الله هیچ
شمارا مطلبی باشد فرمود آری خواهم که این آهو را رها کنی پس آهو را رها کرد برفت و میگفت لا اله الا الله
و انک رسول الله بدانکه اکل او حلال و مشکی که از او حاصل شده پاکست گوشت او گرم و خشک است بهترین آن
انوع بره آهوئیکه اول زائیده باشد خشف نامند نافع قولنج و دافع فالج و مصلح بدنهای که فضول
بسیار دارد و اعضا را خشک کند و مولد خون حار است که موافق امزجه بارده باشد بجهه پیران بتخصیص در
فصل زمستان اگر شاخ او را آتش بسوزانند بخور کنند هوام گریزان گردد اگر زبان وی در سایه
خشک نموده بزن سلیطه خورد تسلط وی برطرف شود اگر زهره او را در گوشش چکانند دوش هر دو اگر شیر
پوست او را صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد هرچند که نشو و نما کند زیرک و
حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک آنکه قوت چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع
کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان و یرقان تریاق زهرهاست الا آنکه رو را زرد کند اگر در طعام کنند

تعبیر

بوی وی ... حاصل کند با لی صحت تعبیر او در خواب دلیل زن صاحب جمال غریب است اگر بیند قصد کردن
مالک آهو شد کنیزی را بمکر مالک شود یا زنی تزویج کند اگر تیری برآهوئی بقصد شکاری انداز دزنی را
دشنام دهد اگر بیند که آهوئی را ذبح کرد کنیزی را بکارت ببرد اگر بقصد شکار انداز دزنی با مال
اگر بیند که آهوئی برا او دوید زنش بغصب وی کند اگر از موی یا پوست و مالک شود از قبل زنان
مال یابد دیدن مشک در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی اگر بیند که مشک
از دزدان برداشت مشک بخورد اشتن بد بود و نیز دلیل رسیدن بدوستی خوش و عیش و خبر

ظربان

خوش و بعضی گویند دلیل فرزند و زنست ظربان براء مهمله و باء یکنقطه مرز نخل و تر بجه بدنی
و کوهان خوانند جانوریست از سگ بچه بزرگتر و بدبو کثیر الفسوه برد رسوراخ سوسمار آید چون
سوراخ او بدم خود مسدود سازد سه مرتبه فسوه دهد از تعفن آن سوسمار بیهوش شود پس او را با بچه و بیضه



آنچه باشد بخورد اعراب باد یه را
زعم آنکه چون بلباس ایشان
بوی وی برسد بر کنز از و بدر
نرود تا بپوسد ابو علی سینا
گفته که او حیوانیست بقدر
گربه ظاهر و باطن بد بو بود
سوراخی دیگر بغیر گوش دارد و
دستها و چنگالها تیز
دارد و دم دراز استخوان پشت
جدا و مفاصل ندارد بلکه
از سرتا دم یک استخوانست و باشد که مردم براء ظفر یابند بشمشیر زنند در او اثر نکند مگر آنکه بکوب
بلنی او خورد و ببرد جهت آنکه پوست او در نهایت صلابت است از عادت اوست که چون اژدها بیند نزد یک
وی شود خود را بطول کشد و باریک کند مثل ریسمان شود تا مار خود را بپیچد و بعد از مدتی سر برآورد
و مار را پاره پاره کند و نیز قوت عجیبی دارد که دیوارها بالا رود و طیور طلب کند و چون خواهد که از
دیوار بزیر افتد شکم خود را پر باد کند چون هیچ ضرر بوی نرسد و گاه بمیان گله شتر آید و فسوه کند
تا از عفونت او شتران متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند فلان
افسی من الظربان اکلش حرام ظاء مکسور و مضموم نیاید

باب پنجم در عین مهمله
مشتمل بر سه فصل فصل اول در عین مفتوحه عظائه بظاء معجمه جانوریست از
جلپاسه بزرگتر زهری گفته که جانوریست نرم که دوندگی و تردد بسیار کند شبیه بکر پاسو الا
آنکه نیکوتر از وست او را نیز سازند شحمة الارض و شحمة النمل نیز گویند در باب شین گذشت مختلف
الالوان است سیاه و سفید و زرد همه انواع او منقط بسیاهی اختلاف او باختلاف موضع او
بعضی از آنها در ریگ و بعضی قریب بآبها در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع او است

عظائه

تعبیر عقرب

دوستی با آفتاب در آفتاب روی خود پهن و برد از خرخرات عرب است که گفته که چون بر
حیوانات رسد متفرق کردد و مجبوس شود متفرق گردد و مجبوس شود تا در هر حیوانی بقدر
حصه وی سم بخاطر وی رسد تا تلف کند از قدرت او در مصر سلحیه گویند در شین گذشت
اکلش حرام هر که دست راست و پای چپ او را با خود دارد آنمقدار که خواهد جماع کند
اگر در رکوی سیاه بچه بر صاحب تب ربع او نیز بند تب وی زایل گردد هر چند مزمن
باشد اگر دل او را بر زنی آویزند با زنگیر دمادام که با وی باشد اگر با روغن کاد طبخ نمانند تا محترق
شود بر گزیده عقرب مالند شفا یابد اگر با زیت مخلوط ساخته در شیشه کند از ند و در آفتاب
نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل اختلاف سر ار است عقرب
کژدم ترکان مارروز بلو گویند باثیه الطبع و کثیر الاولاد باشد آنقش در او اولادش باشد چه
اولاد او شکم مادر بدر زند بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند گوید معتمدی این گفت
که من عقربی دیدم که دوبار بچه آورد و اولاد خود بر پشت خود برداشته میرفت هشت پای دارد و
چشمش در پشتش بود و میت و خواب شد را نگزد الا وقتیکه عضوی از و متحرک شود و باشد که
افعی را بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته چون عقرب افعی را گزد اگر افعی او را خورد با سلامت باشد و الا
بمیرد بر اکل ملح حریص است طریق صید آن آنکه ملح را پیش انداز د و داخل خانه خود کند اگر ملح
تا در سوراخ وی گذارند ملح را بیرون کند و باز متعاقب وی رود با باشد که سنگ روی و
بروی زنند و هر کرا بگزد در حال بمیرد و باشد که گوشت ملسوع بریزد تا متعفن گردد چنانکه
کسی با بلنی خود نگیرد نزد او نشوند
و شیر را بگزیدن بکشد بنوع
ازو
پرو طیار و غالب اوقات
مورچه موضع گزیده وی بمالند



رفت اصغر خشمش قبل و
که نصیبین مانند صاحب
کشنده بود اگر
شفا یابد عایشه گوید
که روزی حضرت مقدس نبوی ص در نماز ایستاده بود که
علی بن ابیطالب ع در آمده در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاد که عقربی آمده از پیغمبر ص بگذشت
چون بامیر المومنین ع رسید آنحضرت با نعل عربیکه در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس
نبوی ص در نماز هیچ اعتراض ننمود و در روایت دیگر آمده که رسول خدا ص خود در نماز بود عقربی
آنحضرت را بگزید آنحضرت با نعل عربی بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود که
لعن الله العقرب که مصلی و غیر او را نگذارد تا نگزد پس آب و نمک برد و مسح نمود قل هو الله

ومعوذتین بر او خوانند یافعی گفته که در حدوث سنه اربع و خمسمائه نزد بعضی از ملوک بودیم که یکی
از منجمان گفته بود که ترا در فلان ساعت و فلان روز فلان عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه
در آن روز قبل از ساعت مذکور غسل نموده موی سر خود شانه کرده سوای ساتر عورت از جمیع لباس برهنه
گشته بر اسب برهنه سوار شده موی سر خود را متفرق ساخته داخل دریا شد از خوف آنچه منجمان
گفته بودند قضا را در همان ساعت موعود آن شخص عطسه زد عقربی از بینی او بیرون آمد او را
بگزید پادشاه در حال جان تسلیم نمود و حذر او دفع قدر نکرد بلکه وسیله وی شد
ذوالنون مصری گوید روزی از خانه بر آمدم تا رخت خود شویم عقربی بزرگ دیدم که روی
بمن آورد بترسیدم استعاذه بجناب احدیت بردم حق سبحانه و تعالی شر او را از من دفع کرد
و از من گذشت تا بکنار نیل رسید بزغی از آب در آمد او را بر پشت برداشت من بر لنگی میان
بستم و بآب در آمدم تا ببینم که کجا میرود از آب در آمدم دیدم که عقرب از بزغ در پای درختی آورد
که جوانی مستی در خواب بود گفتم لاحول و لاقوة الا بالله عقرب از آن جهت عبور کرد که این جوان را بکشد ناگاه
دیدم که عقرب بدماغ ماری رفت نیشی بر او زد و بکشت و برگشت بر پشت همان بزغ سوار شد از آب
گذشت این شعر بخواندم یا راقدا و الجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم کیف تنام العیون
عن ملک یاتیک منه فوائد النعم از استماع آواز من جوان بیدار شد احوال با وی گفتم جوان
گفت سبحان الله من سهابی جنس از کباب و شراب و میوه برداشته بدین محل آمدم چون اراده شرب
خمر کردم سایلی آمده گفت خود و عیالان چند روز است که چیزی نخورده ایم آنچه از نان و کباب آورده بودم
بدو دادم و خود بشراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از خود بیخبر بودم تا وقتی که
آواز تو شنیدم بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بیرون آورده توبه نمود و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمر بسر
آخر رسید بزهد و تقوی و عبادت بود زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص
زنده نمیماند چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب ساخته اند اگر از جای دیگر بدانجا عقرب بیارند
در حال بمیرد بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبدالله انصاری گوید که در خدمت رسول خدا
نشسته بودم که مرا عقرب گزید شخصی برخاست و گفت یا رسول الله او را افسون کنم گفت افسون
کن از شما هر که خواهد و تواند که برادر مومن نفع برساند جمعی گفتند یا رسول الله تو ما را از افسون
نهی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونیست که با آن عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمود که آنرا برشانه
بمن نمائید پس آنرا بآنحضرت نمودند فرمود قصوری در او نمی بینم بدانکه یکنوع افسون هست که بغیر
مثل زبان هندی و غیره که معنی و در یافته نمیشود منهی عنه است چه ممکن است که در او کلمه کفری باشد

و در تجویز

و در تجویز افسون اهل کتاب اختلاف است بعضی از علما تجویز نکرده اند و از افسونهای مجرب بجهت دفع
عقرب افسونیست که اگر آدمی عقرب بدست گیرد نگزد و اگر بگزد ضرر نرساند که بسم الله و بالله و
باسم جبرئیل و میکائیل کازم کازم و بزادم قیتیزا الی فرات اشتام اهوز اهوز اهی ملطانانا
الرازی و الله الشافی و نیز هر صبح و شام بگوید سلام علی نوح فی العالمین هیچ مار و عقرب نگزد و بعضی
از افسون مار و عقرب در باب سحر در گرچه گذشت صفت خاتمی که نافع گزیدن عقرب است و بجهت
تا نافع گشتن دیوانه و دفع رعاف و درد چشم که از باد باشد بر نگین یاقوت سرخ این اسما نوشته حلقه طلب
بنمایند طو دذول بحر او سطططاطی بمه سدمی شعا بمه بجهت گزیدن عقرب نگین را در آب
فرو برد و بموضع گزیده گذارد و بجهت دیوانه چنان کند که بنگین نظر او بر نگین باشد که بهوش آید
بجهت رعاف بالکین بر پیشانی او نقش کند خون باز ایستد و بجهت تب بر برگ زیتون نویسد
و بیاویزد و بجهت باد انگشتر را بر موضع باد مالد و از جمله افسونهای مجربه بجهت دفع تب اینست
بر سه پارچه کاغذ نویسد و در زیر مجموم بسوزانند اول بربی ااا لرلرم و ثانیه بربی ااا لهوم و
ثالثه بربی ااا لرام و نیز بجهت دفع تب بر سه پارچه کاغذ نویسد هر روز بگیرد بخورد روز اول
تارت و آندتارت دوم بسم الله فی علم الغیب عارت سیم بسم الله ذوالعرش بی ارت
و از جهت رعاف نویسد لوحا لوحا لوحا لوطا امنت ثلثه سطر صاحب عین الخواص آورده که
هر که این سطر را بر کاغذی یا طاسی اسپادریه که صحیح باشد یعنی شعبه و گوشه نداشته باشد یا
بر کاغذ مدور بی گوشه نویسد با نام او و پدر و مادرش آب او را بر سولیکه از جانب عقرب
گزیده آمده باشد بنوشانند شفا یابد و اگر بعقرب گزیده بنوشانند در حال بمیرد و افسون
اینست سارا سارا الی سارا انزل نزل الی ماما ل و اصاد الی ماکال طوسا مارت قاریس
باردا باب ناب بها کا ناماماس بها بارا ابارایابن بیجرارا کاطن صلوسیرن حبار بوب اناوس
ترمذی گفته که هر که محل شام سه مرتبه بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از ضرر نیش
عقرب و غیره در آن شب ایمن گردد محمد بن عثمان النوری گوید وقتی در مکه کتاب فرایض
شیخ تقی الدین جوزی میخواندم که ناگاه عقربی راه میرفت شیخ بدست خود برداشت
و بر میگردانید پس من کتاب را از دست گذاشتم گفت بجوان گفتم خواهم این فایده که در نزد
بدانم که از جایست گفت که از حضرت مقدس نبوی بثبوت پیوسته که هر که در وقت
صبح و شام بگوید بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم
هیچ چیز ضرر نرساند و از جمله آنکه دفع شر مار و عقرب کند اینست که در وقت خواب بخواند

سه مرتبه اعوذ برب الوصایا فه سحقیة من کل عقرب حیة سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی
المحسنین اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق از جهة گزیدن عقرب بخوانند که بلدغه
لذعا و بلذا لغا فهو ملذوع ولزبع وابرته ولسعة العقرب والحیة لسعا فهو ملسوع و از جهة
مارگزیده بگویند عضت بعض ونهشت تنهش ونشطت تنشط ونکزت بانفسها تنکز
ببغض و اکلش حرام از جمله خواص آنکه چون چلپاسه که در ساعت خشک شود و بمیرد اگر بسوزانند
همه عقربها گریزان شوند اگر تربت طبخ نموده بر گزیده عقرب گذارند در ساعت ساکن شود و ترمذی
گفته اگر عقربی در ظرف سفالین نهند سر او را بگیر بکنند در تنور گذارند تا آنکه خاکستر شود
از آن خاکستر کسیکه سنگ مثانه دارد بخورد سنگ مثانه را بشکند و بریزد و اگر در شب بیست و هشتم
ماه عقربی گرفته در ظرفی کرده بکیر طل زیت بر او ریزند سر او را گرفته گذارند تا زیت قوت او بگیرد
پس روغن او درد پشت را نافع بود اگر پاره تربی را بریده بگذارند و بجوشانند بر موضع گزیده
عقرب گذارند فورا درد ساکن کند اگر نیش او در جامه کسی باشد همیشه آن شخص بیمار باشد
تا آنکه از وی بیفتد اگر عقرب را بکوبند بر گزیده او مالند صحت یابد اگر عقربی در آب افتد
کسی از او بخورد نیش او زده مثل مبتلی شود دخانه را بر بید کاو و زرنیخ بخور کنند عقارب گریزان
شوند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر عقرب گزیده دو مثقال برنج بعد از آنکه
نرم کوفته باشند بخورد شفا یابد که تریاق سموم مار و عقرب عظیم مجرب است و نافع نیز
اگر برگ زیتون با خود دارد در ساعت شفا یابد دیدن ستاره سهیل دفع گزیدن عقرب
و درد نماید و تا صبح از درد محفوظ ماند شیخ ابو علی سینا گفته که اگر دو کس با هم نظر بستاره
کنند یا دو ستاره که در منزل طلوع و صعود و ذابح است نظر کنند با هم دوست گردند و
نمودن کف الخضیب ما را بدفرقتا نه دو فرو بردن یکدرهم صابون از قولنج نجات دهد
تعبیر دیدن او در خواب منازعه با اراذل است اگر عقربی کشد مالی از وی بیرون رود باز
بجا آید دیدن در سراویل دلیل مرد فاسق است خوردن گوشت مطبوخ او دلیل رسیدن مال
میراث ز باشد که دیدن او دلیل فتنه بود علامات در دریای هند است ماهیان از او
باریکتر مثل ریسمان بر نگها در حرکات در دریا علامت وصول ببلاد هند و نشانه نجات
از مهالک ابن عباس گفته که در آیه وانی بهذا یه و بالنجم هم یهتدون علامات در روز نشانها
را بها و در شب ستاره است که بسبب این دو در شب و روز مردم را بمقصد برند علق
زلو و بترکی سلوک نامند سیاه و سرخ رنگ باشند و در آب متولد شوند و بتازی حبابد

تعبیر
علامات
علق

وخون بمکد از اد و یه حاق و اورام دموی است چه هر گاه موضعی از اعضای آدمی از ماده خون
ورم نموده باشد غالب اوقات اطبا تجویز نمایند که در آن موضع زلو بندد و حجامت
کنند خون را بکشد و در بعضی احادیث آمده که بهترین دواها علق و حجامت و در

بعضی اعضای ضعیفه کار حجامت کنند مثلا اگر
خون فاسد در پلک باشد تخصیص در زنان و
کودکان طرف نشستگاه زلو را در میان گل گذارند و
بدان عضو نزدیک سازند بوی چسبد و چون
آب و نمک بر او پاشند در حال بیفتد اگر در آب آشامیدن بحلق کسی رود
پشم روباه و موی بخور کنند چون دود او بحلق وی رسد در حال بیفتد و این عظیم مجرب است
صاحب عین الخواص گفته هر گاه او را در سایه خشک نموده با نادر و روغن صلایه کنند برداء
الثعلب طلا کنند موی بر آرد و دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور کنند کیک و پشه
و امثال اینها گریزان شود اگر در شیشه گذارند تا بمیرد پس صلایه نموده آن عضوی بکنند
و بر محل وی بمالند دیگر موی بر نیارد صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر زلو
بحلق کسی چسبد سرکه و شراب با یکدیگر بهم از نکس که در با قلا باشد غرغره کنند بیفتد و از
خواص مجربه نافعه و آنست که اگر زلوهای بزرگ را که در نهرها و مواضع نم باشد با زیت یا گزه
جوشانند و با سرکه صلایه نموده بهم سازند و در میان پشم نهند و بر موضع ابو اسیر بمالند شفا
بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشه ها بشکند اگر روغن او بگیرند بر احلیل
بمالند بی وجع بزرگ شود اگر او را در کوزه قلاعی گذارند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر
موضعیکه موی بکنند بمالند دیگر موی بر نیارد و نیز اگر زلو بحلق رود او را بدو دانند پس
بحرا بحلق او نزدیک سازند بر تخ چسبد بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب دلیل
فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان من علق اگر در خواب بیند که خون تشنه شده
از پلنی و دهن یا ذکر و دبرش بیرون آید زنش اسقاط حمل کند غساق الارض جانوریست
کوچکتر از یوزه هر چیز برا صید کنند ترکان قره قولاق نامند قناده گفته که از
جانوران وحشیه است از سگ کوچکتر و از گربه بزرگتر قابل تعلیم شکار است زنکش
زرد و اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند
اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعضی از دواب بحر او را از جهة وسوسه بخورد پس بقی

تعبیر
غساق الارض
عنبر

بلند ازد و بروی آب برآید مثل نهنگ باد آنرا بکنار دریا اندازد صاحب قاموس گفته
که سرگین حیوان بحریست یا چشمه که در او مستکون شود ابو علی سینا گفته که غالبا از دریا
بیرون آید بهترین انواع اشهب است اشهب آنست که بسفیدی زند چه او بانواع است اسود
و اخضر و اشهب شخصی نقل نموده که بجزیره افتادم درختی دیدم که بشکل کردن گوسفند
میوه او عنبر بود او را گذاشتم تا بزرگ شد باد وزیده بدریا انداخت گویند چون بار
اول در بحر افتد نرمست چون در آب بحر او را فرو برند بجهة اطفاء حرارت او کم باشد
که زنده مانند چون صیادان ماهی بگیرند در شکمش عنبر یابند که نبرند که مگر از و حاصل شده
و حال آنکه میوه درختیست اما اصح آنست که در جزایر بحر نحل شان عسل باز جویند در
اندازد شهد او باب برود و موم او عنبر باشد که نحل در جزایر گیاهای خوشبوی بسیار
خورد از جمله خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روحست نافع لقوه و فالج است موافق
است با امزجه بارده رطبه اش خاصه بجهة پیران در زمستان عنبر جاجم مثل کله آدمی
باشد که بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمه هائیکه در بحار است روید و بر
روی آب ظاهر شود طیور ربایند و بخورند هلاک شود عنز بز غاله ماده اکلش حلال
از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را با نشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی بکنند
بر محل موی بمالند دیگر موی بر نیارد و اگر بر دو ساق صاحب سلس البول زهره او را بسوزانند
و بنوشد شفا یابد اگر شیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون خاکستر برو بریزند



ظاهر شود هرمس گفته که اگر مغز
وزن یکدانگ با دود انه از
چون بوی دهند بعد از او الکل
بهم رسد اگر از هر یک از زهره
از مغز سر گربه سیاه بکشی دهند
برا و خون گفتار از هر یک
گاو نر با هم تشخیص خنزیر نمایند
محبت ر و حاجبت
و خون او بکدانگ با نبید
شهوتش قطع شود هیچ
زنی تصرف نتوانند نمود تا انکه باین طریق گشادن و تا انکه سر مایه پاکیزه در شیر عنبر گرم
نموده بنوشانند بامر الله تعالی گشاده کرد و سوید بن عقله گوید که روزی امیر المؤمنین
و امام المتقین علی ابن ابیطالب ع را فاقه روی نموده روی بدان سلاله دودمان
نبوت و نمک خوان ملاحت یعنی سیده النساء فاطمه زهرا ع آورده گفت اگر
نزد پدر بزرگوار و والد عالیمقدار خود روی و احوال بگوئی بهتر خواهد بود آنحضرت

عنز

سیاه دود بکوفت حضرت مقدس نبوی صلعم در نزد ام ایمن بود فرمود که در بگشا که جگر گوشه ام فاطمه است
ام ایمن برخواست و در بگشاد چون بیامد و سلام کرد حضرت بعد از جواب سلام فرمود که یا فاطمه در
ساعتی آمده که عادت تو نبود در چنین وقتی بیائی فاطمه عرض کرد یا رسول الله طعام ملئکه تسبیح و
تهلیل است طعام ما چیست آنحضرت فرمود بحق آنکسیکه مرا براستی بخلق فرستاده که در خانه آل
آل محمد سه روز است که طبخ نشده اما چند عنبر یعنی نر ماده آورده اند اگر خواهی چند را بتو دهم از آنها تا تو بخشم
و اگر خواهی پنج کلمه برا تعلیم نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه عرض کرد بلکه پنج کلمه را تعلیم نمای آنحضرت فرمود
بگو یا اول الاولین و یا آخر الاخرین و یا ذا القوة المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس
برگشت و نزد امیر المؤمنین ع آمده گفت از نزد تو بطلب دنیا رفتم و آخرت آوردم این پنج کلمه
بخواند آنحضرت فرمود خیرا یا یک خیرا یا یک یعنی نیکو بار آمدی تو نیکو باز آمدی تو عنقا
سیمرغ لفظ معربست بعضی گفته اند که مرغ غربی است بزرگی کوهیست بیضه کند مسافت بعیده
طیران نماید و بلند رود و بعضی گویند که چون طوطی بیاضی در گردن دارد و لهذا مسمی بعنقا شده
و بعضی دیگر گویند مرغ غلبت غریب بمغرب شمس صاحب عجایب المخلوقات آورده که او اعظم
طیور است بحسب جثه در خلقت فیل اخیان ربایند که کره بموش ورزمان سابق بوده آن
بمردم رسانیده تا آنکه روزی زنبور حنظله را ربود ببرد حنظله نبی ع بر وی دعا کرد حقتعالی او را بعضی
جزایر دریای محیط که در عقب خط استوا است پای مردم تا آنجا نمیرسد حیوانات عظیم چون
فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع ست برد و در حین طیران وی آوازی مسموع شود مانند صدای
رعد شد و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته که عنقا را گاهی شکاری کرده میشود خ چنگالها
او و قد جهاد و منقر بهای بزرگ رنگ کنند طریق شکار نمودن او چنانست که دو گاو و رامی نهند
و گوساله را در میان هر دو سنگهای بزرگ و سنگین بند کنند و در پشت و خانه سازند که
مردی در وی باشد که در آن آتش بر افروزد و چون عنقا فرود آید که گاوها را برباید چون چنگالها
خود را در هر دو یا یکی از آنها فرو برد نتواند آنها را از جای بر کند جهة آنکه گاوها بر گوساله بسته شده
و گوساله به سنگ سنگین بسته پس چنگال خود را نتواند بر آورد پس از آتش افتد و بسوزد و گرفتار
گردد ابو البقا گفته اهل رس را در زمین شان کوهیست که او را رمخ گویند بقدر یک
میل بلندی دارد در آن کوه از انواع طیور بسیار باشد عنقا را که جثه عظیم باشد و
روش شبیه بروی آدمیست و از هر نوع در او شباهتی هست و از احسن طیور است
سالی یکمرتبه بکوه مذکور آمده از مرغان آنجا بر می چیند و میخورد سالی بیاید هیچ طیر نیاید

عنقا

دختر باز بود
از دوم ه

از کوه فرود آمده از دهیکه در دامن آنکوه بود کودکی را ربود و ببرد و نوبت دیگر زنی با زیورش
ربود مردم شکوه بحنظله نبی ع آوردند پس آنحضرت دعا کرد صاعقه بهم رسید او را بسوخت و



نسل او قطع شد و حنظله نبی ع در فترت ما بین عیسی و محمد مصطفی ص بود زمخشری در آخر کتاب
ربیع الابرار از ابن عباس نقل کرده که خدایتعالی در زمان موسی ع مرغ ماده خلق کرد که از هر جانبی
چهار پر داشت و رویش شبیه بروی انسان و از هر مرغ در از و شانی بود و پس نری مثل او خلق کرد
و بسوی موسی ع وحی کرد که من مرغ عجیبی آفریدم آنها را در وحوش و حوالی بیت المقدس نهادم
و نسل ایشان را زیاد کردم چون حضرت موسی ع وفات کرد اولاد ایشان بمرتبه کثرت رسید
بزمین نجد و حجاز انتقال نموده و وحوش میخوردند و کودکان میربودند تا آنکه خالد بن سنان که در
عهد عیسی ع مبعوث شد بوی شکوه کردند او دعا کرد و بکر انمغازه خود بیرون نیامد و کسی او را و
نسل او ندید و بهر تقدیر امروز عنقا نام مانده و کسی وی نشان ندهد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مرد رفیع القدر بزرگ منش که با کسی الفت نکند که او را حرف زند از قبل پادشاه یا
وزیر روزی مند شود اگر بر عنقا سوار شود بر مرد بزرگی غالب شود اگر صید کند زن
جمیله بنکاح او آرد اگر تصرف او آرد اگر زنش باردار بود پسر شجاعی آورد عنکبوت
کاره تن و تیرگی ارمجک مانند هشت پای و شش چشم دارد پاهای وی دراز و چشم وی
بزرگ چون اراده صید مگس کند بر دور روی تند پس چون خود را جمع کند و بروی دود و
هیچیک از آنها خلاص نشود افلاطون گفته که چون حریص تر بر شی ما عنکبوت نیست و

تعبیر

عنکبوت

لهذا

لهذا حق سبحانه و تعالی حرص شما را روزی او قنع کردانید فسبحان اللطیف الخبیر و یکنوع از وی سبز
زند و موهای شاک و چهار نیش در سر و دار رد و این نوع شدرو و بلکه در زمین نقبی چند خانه
بکند و در شب بیرون آید و یکنوع از و رتیلا است که در باب راء گذشت جاحظ گفته
که بچه عنکبوت اعجب عجایب جانوران است چه بی پر بیرون آید در حال کسب کند بغیر تعلیم
مادر و پدر نتنند و بیضه نهد و حضانت نماید و لاشبهه بکرم کوچک باشد پس بغیر باید
عنکبوت در سه روز صورتش تمام شود نر او چون اراده جماع کند بعضی رشتهها از میان
ماده کشد و ماده رشتههای وی کشد آهسته آهسته بهم نزدیک شوند بنحویکه شکم هر دو بهم ملحق گردد از
اشق آنکه چون سدی کشد ابتدا از وسط نماید و محلی برای صید مهیا سازد و در مکان
دیگر مثل او خانه سازد هر گاه مگس یا مثل او از جانوران در جای افتد که حرکت کند بروی تند
و مشبک تا آنکه صید ضعیف کردد و بعد از و بردارد و بخانه خود برد و اگر صید از تار بلند
صید را از میان او بیرون نبرد بلکه از محل دیگر موضعش را بطول بشکافد و ببرد و این
نوع تنبده بخانه خود بماند ابدا بشکل مثلث تند و خانه خود را چنان تند که بغیر از جثه خود
چیزی در او نگنجد فایده ثعلبی و ابن عطیه و غیر ما از حضرت امیرالمؤمنین ع نقل نموده اند
که آنحضرت ع فرمود که خانهای خود را از تار عنکبوت پاک سازید که گذاشتن او فقر آرد
ابونعیم در کتاب حلیه در سبب نزول آیه و فی هذه الآیه اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی
بروج مشیده آورده که در زمان سابق زنی بار حمل داشت و دختری از وی متولد شد و او را
اجیری بود گفت برو آتشی بیار اجیر از خانه بیرون آمده و در در خانه مردی را دید از وی
سؤال کرد که این زن چه زائید گفت دختری آورد گفت این دختر نمیرد تا با صد کس زنا کند
آخر اجیرش بنکاح در آرد و عاقبت موتش بعنکبوت بود اجیر با خود گفت من کجا این صبی را
تا آنکه این دختر با صد کس زنا کند بعد از آن او را بنکاح در آرم البته او را بکشم پس کاردی
برداشت و بخانه در آمده شکم دختر را پاره کرد و بگریخت در حال بیرون آمد در کنار دریا
بر کشتی سوار شده از دریا بگذشت چون مادرش بر قضیه مطلع گشت شکمش بدوخت و
انداخته بمعالجه و مداوا به کرد آن دختر نشو و نما یافته بعد از رشد بلوغ از حسن و جمال
آنزمان گردید به زنا میکرد و از شهری بشهری میگردید تا بکنار دریا رسید در محل معمور
از سواحل بحر اقامت نمود و مرد اجیر بعد از مدتی که از تجارت اموال وافره و امتعه
متکاثره حاصل نمود سیر بلدان مینمود تا از دریا عبور کرده گذارش بمحل افتاد چون صیغ نکو

فایده

اقامت نمود و تزویج کرد زنی از اهل آنجا گفت زن جمیله تجربه من پیدا کن تا بنکاح در آرم آنزن گفت در اینجا زنیست در کمال حسن و نهایت جمال که بدان زیبائی و رعنائی در آن ناحیت نیست مگر آنزن اما بزنا اشتغال دارد مرد تاجر گفت او را نزد من آر زن نزد او رفت و گفت اینجا مرد صاحب ثروتی آمده میخواهد که ترا بنکاح آورد گفت من نیز ترک زنا نمودم پس او را نزد تاجر آوردند و بعقد وی در آوردند و نهایت الفت در میان ایشان پدید آمده او را بسیار دوست میداشت روزی مرد از بدایت احوال خود تا نهایت نقل نمود زن گفت من آن دخترم و شکم خود بوی نمود که جای شکاف و بخیه مرئی بود و گفت من مدتی زنا میکردم صد یا کم و بیش وی نمیدانم پس مرد تاجر گفت شنیدم که سبب موت تو عنکبوت خواهد بود پس بجهة او در صحرا برج محکم و قصر مشید بنا کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوتیرا در سقف دید گفت پیش آر تا انگه مرا بکشی من ترا بکشم پس تار وی را حرکت داده تا بیفتاد و انگشت ابهام پای بر پیشتر او گذاشت و بفشرد زهر و لمی با این ناخن و گوشت در آمده پایش سیاه شد و سمش بهمه اعضایش رسید آنزن بمرد حق تعالی آیه مذکوره را فرستاد که اشاره بقصه وی باشد اما اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شان منافقین نازل شده که درباره قتلای احد گفتند اگر ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حقتعالی رد قول ایشان نمود که شما هر جا باشید اجل موعود شما خواهد رسید اگرچه در برجهای محکم باشید راقم حروف گوید میتواند بود تشبیه احوال منافقان باشد بحال آنزن گویا خطاب بدیشانست که اگر شما بطریق آنزن در بروج مشیده باشید که مرگ شما را در یابد چنانچه او را در یافت جمعا بین القولین والله اعلم عنکبوترا این فخر کافیست که نامبرده در کلام پروردگار فرود آمد تا حضرت مقدس نبوی صلعم از شر کفار و اذیت اشرار محفوظ ماند امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر آورده که عنکبوت بر عورت زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع تنیده در وقتیکه او را در سنه ماه و احدی و عشرین ابن بر دار آویخته بوده تا مدت چهار سال بر دار گذاشتند روی ویرا بغیر قبله کرده بودند چوب دار بجانب قبله کردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب دار بسوختند و حال آنکه خلق بسیار به بیعت او در آمده بودند رحمة الله علیه و علی آبائه الکرام بدانکه اکل عنکبوت حرام از جمله خواص آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن باشد

کذارندی و ورم نکند و درد و قطع سیلان خون کند اگر به ثمره که رنگش تغییر یافته باشد بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوت که بر کنیف تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود دارد تب زایل شود اگر زنده او را با روغن زیت بسایند و بر بدن محموم مالند شفا یابد اگر برگ مورد در خانه بخور کنند عنکبوت گریزان شود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد فریب است و زن او دلیل بازن ملعونه است که از فراش شوهر مفارقت کند دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله تعالی ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت بعضی گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد با فتنه است اگر بیند که با او نزاع میکند با مرد با فتنه نزاع میکند **عطار** بطاء و راء مهمله نوعی از حیوانات صدفیه است که در بلاد هند یافت شود و در آبهای ایستاده و در زمین های نهر یافت شود او را خانه صدف است که از او بیرون آید سر و دو چشم و دو گوش و دهن دیده شود



چون داخل خانه خود شود کسی نمی تواند که صدف است چون بیرون آید بر رو بر زمین خانه خود را با خود کشد چون در تابستان خشک شود و جمع کرده بوی و عطر است چون بخور کنند از صرع نفع بخشد سنون خاکستر او جلاء دندان دهد اگر بر سوخته آتش گذارند نفع بخشد فصل دویم در عین **عجل** بجیم و لام گوساله و بتر که بزد و بجهة استعمال بنی اسرائیل در عبادت او و عجل مانند چه چهل روز عبادت کردند و چهل سال در تیه سرگردان بماندند لهذا حق سبحانه و تعالی ایشانرا بذبح بقره امر نمود تا گوشت لحم است اگر خصیه او را بعد طبخ خشک نموده بسا و انتشار بخشد



تهییج باه کند و اگر قضیب او را خشک نموده خوب بسایند و بقدر درهم از و بمرد عاجز بخورد فتخاص نیم برشت باشد بکار نماید اگر سایه بر بیضه نیم برشت باشد بخورند تهییج باه و نعوظ کند و اگر قضیب او را خشک نموده بسایند و بنوشند و درد و دندانرا سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند منع سپرز نماید **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل سپر و ایمنی از مخوفات لقوله تعالی اذ جاء بعجل حنیذ الی قوله لا تخف **ابن عرس** براء و سین مهمله راسو را گویند حیوان باریکیست که دشمن موش است بسوراخ او رود و موش را بیرون آرد و نیز دشمن نهنگ است چه نهنگ را عادت دهن گشاده بد است که در دهن او رود و اندرونش را بدرد و احشای وی بخورد و بیرون آید و مار را بکشد چون بیمار شود بیضه مرغ خانگی خورد مرض وی زایل شود نقل است که راسوی

نزدیک موشی آمد پی کرد موش بر بالای درختی در آمد راسو هم میرفت تعاقب و از شاخ بشاخ میدوید



تا بر شاخی رسید چون موش از فرار او عاجز آمد خود را بر سر برگی رسانید گوشه برگ بدندان گرفته
خود را سر زیر از برگ آویخته راسو بهوای خود را آواز کرد بیامی و حیث آمد آن زیر برگ را از بیخ قطع نمود تا موش
با برگ بزیر افتاد راسو پی ماده که در زیر درخت بود موش را بگرفت عبد اللطیف بغدادی گفته
که ظن من آنست که او حیوانیست مسمی به الف شاید که رنگ و موی و عجب بلاد و مواضع مختلف
باشد از طبع اوست که آنچه از طلا و نقره یابد مثل موش بدزدد و باشد که موش را بکشد لیکن
ترس موش از گربه بیش از راسوست در مصر بسیار باشد نقلست که شخصی بچه راسو بگرفته در
قفسی محبوس ساخته مادرش بدندان برفت یکدینار سرخ بیاورد و بیرون سوراخ خود گذاشت
آمد و او را رها نکرد تا پنج دینار بیاورد رها نکرد ایشان که در راه دینارها بود بیاورد و بلند جست
رها نکرد پس یکدینار بر داشت بسوراخ خود برد آمد و ترسید که همه را ببرد او را رها کرد و چهار دینار
برداشت ارسطاطالیس گفته که ماده او از دهن بار گیرد و از گوش بزاید از جمله خواص آنکه اگر مغز
سر او دفع تاریکی چشم کند اگر مغز سر او را خشک نموده با سرکه بیاشامد از صرع نجات یابند اگر
گوشت او را بوجع مفاصل ضماد کنند نافع آید اگر بیضه او بدندان گذارند درد دندان ساکن
کند زهره او را اگر با کرم بخورند در ساعت بکشد خونش را بر خوک طلا کنند تحلیل کند
اگر خون او بخون موش مخلوط ساخته با آب ممزوج سازند و بخانه پاشند خصومت
در آن خانه پدید آید و اگر راسو در خانه دفن کنند همین خاصیت دهد سرگین او را اگر بر
جراحت گذارند قطع خون کند اگر بر دوشانه کنف باشد او را در زنی بندند تا بکر
ماند مادام که با او باشد تعبیر اگر عزبی او را در خواب بیند دختری بعقد در آورد

فصل ششم در عین مضموم عصفور بصاد مهمله و فا و راء مهمله گنجشک و بعضی چه
نامند با نواع باشد بعضی خوش نغمه و نیکو صوت و پرستوک را نوعی از و شمرند

تعبیر

عصفور

وعصفور

وعصفور الجنه نامند و بعضی دیگر را صعو نامند چون طلبی هیابدیا تا آنچه در خانها مقام کرد
گوشت و دانه خورد چون بر شاخ نشیند سه انگشت پیش گذارد و یکی پس نهد سایر طیور
انگشت پیش گذارند و دو انگشت پس بچه خود مهربان تر از وی نیست لهذا در



معموره آشیان سازد تا از خوارج طیور ایمن باشد و چون
شهری از مردم خالی شوند ایشان نیز بیرون روند چون معاودت
کنند بیایند مشهور به ارتش ملینت بلکه زغن دو بدن
باشد کثیر الجماع بود که در یک ساعت صد نوبت جماع کند و لهذا
کوتاه عمر بود چه غالب اوقات زیاده بر یکسال زنده نماند بچه او عادت به طیران کند
تا آنکه اگر بخوانی اجابت کند جاحظ گفته ابن رشید که از یکنفر شیخ شنیدم که ارسطو گفته
ما بین او و حمار عداوتست چه هرگاه حمار را جراحتی باشد اگر بر جوار یکه عصفور آشیان سازد حمار
بگذرد و خود را بمالد تا عصفور بمیرد و بسا باشد که حمار فریاد کند بچها و بیضهای و
در آشیان بریزد و لهذا بر سر و چشم حمار طیران کند و او را برنجاند اکل همه انواع جنس حلال
و گوشتش گرم و خشک است از گوشت مرغ خانگی صلب تر است بهترش زمستان فربه سود
و زیاده کننده قوت منی است لکن مضر فرج رطبه اصلیه است مصلح روغن بادام است
موافق مزاج پیران است اگر گنجشکی که در خانه آشیان سازد بریان کرده با نمک بخورند سنگ
مثانه را بشکند اگر مغز سر او را با آب سداب و عسل مخلوط سازند ناشتا بخورند دفع
بواسیر کند مهریس گفته اگر او را ذبح کرده از خون وی برآرد عدس مخلوط سازند پس بنهند تا
خشک نماید هر وقت که بندد از و بریت مخلوط ساخته به احلیل مالند چندانکه خواهد مجامعت
کند فایده چهار چیز عقل را زیاد کند ترک زیادتی کلام و مسواک کردن و مجالست
صالحین و عمل نمودن بعلم چهار چیز بدن را ضعیف کند بسیار غم خوردن و ناشتا آب
آشامیدن و چیزی ترش بسیار خوردن و جماع بسیار عادت کردن ضعف بدن و تاریکی
چشم آورد و لذت جماع کم شود و زود پیر کند و دو حرقة البول بهم رساند هر که در بول خود آب
دهن اندازد بر او عادت نماید از درد پشت ایمن گردد تعبیر دیدن گنجشک در
خواب دلیل مرد صاحب لهو و لعب و حکایات که مردم از او خنده کنند اگر او را ذبح کند
هرگاه پسرش بیمار باشد فوت شود و نیز دیدن گنجشک در خواب دلیل مرد کثیر المال
محیل و در امور کاهل و ریاست و بسا باشد که دلیل زن جمیله شفقه بود و استماع آواز عصافیر

فایده

تعبیر

نیز

نیز باولاد اتهیه نمایند بدانکه از رؤیای معتبر آنستکه شخصی نزد امام جعفر صادق ع آمد و گفت دیر
خواب دیدم که عصفوری در دست داشتم آنحضرت فرمود که ده دینار بدست تو خواهد آمد
آنمرد برفت و بعد از چند روز بیامده با آنحضرت گفت که ده دینار بدست من آمد آنحضرت
فرمود که خواب خود را مرتبه دیگر نقل کن آنشخص گفت دیدم که عصفوری در دست داشتم و میکردم
دم او را ندیدم راقم حروف گوید والله اعلم که مراد امام ع آنکه چون بار اول مطلق فرمود
مطلق منصرف بفرد کامل شود و در کلام مجید عدد ده موصوفست بکاملیت و هست لقوله تعالی
عشرة کاملة و چون بار دوم بیان داشت چیزی از عدد ده کم شد تا آنکه در دست میکردم و عدد
اصابع یدین ده هست و جا اول اولیت و نیز از رؤیای معتبره آنکه مردی نزد ابن سیرین آمده
گفت در نزد خود عصافیر بسیار دیدم که بال و پای آنها را میکیرم پرسید که تو معلم اطفالی
گفت آری ابن سیرین گفت تربیت فرزندان مسلمانان شخصی دیگر گفت دیدم که عصفوری
در دست داریم و خواهیم که ذبح کنم مرا گفت لا احل لک یعنی ترا حلال نیست گفت تو صدقه
میکیری و مستحق آن نیستی گفت آری اینک در دست دارم و توبه نمودم گفت که مخواهی
گویم که چند است گفت بگو گفت شش دینار گفت از کجا گفتی گفت در خواب ناطق
بتحقیق است و او شش عضو است راقم حروف گوید لا احل لک شش حرف است عقاب
بقاف آله سیاه ترکان قره قوش نامند عربان کاسر گویند یعنی شکننده طیور در کتاب



کامل اوزده که کرکس بهیش
حاد البصر ما باشد و مثل
یعنی فلانکس تیزچشم تر از عقاب
جهت آنکه از اماکن بعیده
مذکور شد او نیست بجنوع

طیور و عقاب بیشتر از
گویند فلان ابصر من عقاب
و عنقای مغرب نیز همین مانند
می آید اما آن عنقا که نقل
او را زامج گویند در زا

کذشت و بعضی از دوختیه یعنی بزنگ شفتالو و بعضی صنع یعنی سیاهی که بسرخی
زند و بعضی سفید و بعضی سرخ جمعی زود در کوهها ماوی گیرند و بعضی در صحرا و بیابانها و
بعضی حوالی شهر نزاوت بسیار لطیف الجرم باشد خیابچه هیچ مرغی بلطافت او نیست و خاصیت
دو سه بیضه بیش ننهد و سی روز حضانت کند تا بچه بیرون آید بگیرد بلند پرواز چه پرورش
و طعمه دادن سه بچه براو کران باشد و بسیار کم صبر بود و آن بچه که انداخته مرغی کیرد او را کاسر
العظام نامند انشاءالله در کاف مذکور گردد او را بپروراند و عادت او آنستکه هر مرغ بچه

عاجز ضایع را دانه دهد و چون اراده صید خرگوش کنند اولا بصید کوچک او را ننماید بس
بصید بزرگتر حرارت وی بیوست او از همه جوارح زیاده است لیکن سبک بال و سریع الطیران
غذای صبح در عراق و شام در یمن خورد پرش در زمستان پوستین و در تابستان فراشی می باشد چون
پیر گردد نابینا شود و از طیران عاجز آید بچهایش او را بردارند از مکان بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی
که در زمین هند باشد برند و در آنجا چشمه صافی باشد شستشو نمایند و در شعاع آفتاب گذارند تا پرهای کهنه بریزد
و از نو بیرون آید و تاریکی چشمش برود و بس از دیگر در آنچشمه فرو برند تا قوت و جوانی او عود کند و نگاه
در جگر بهم رسانند تا رخور دیگر پیر او را همه اعضای مرغ را خورد دیگر دل او را همه جنس وی ماده باشد
بعضی گویند روباه با او جماع کند در عجایب المخلوقات آورده که حجر العقاب سنگیست که در
آشیانه وی یافت شود و مثلثه باشد چون خرمای هندی هر گاه حرکت دهی آواز سنگی از آن آید
اگر بشکنند چیزی در او نیابند او را از زمین هند آورد هر گاه کسی قصد آشیانه وی کند آن سنگ
مذکور را بر زن عسر الولاده بندند بسرعت بار بنهد اگر کسی بر زبان گیرد در مقابله با خصم غالب آید
و حاجتش روا گردد شیخ ابن ثقل در باب نون در ذکر نسر بیاید انشاءالله تعالی اکل عقاب حرام است
جهت آنکه صاحب مخلب است هر که بوی او بشنود بیهوش گردد پر او را اگر در خانه بخور کنند
حیات و عقارب بگریزند اکتحال زهره او دفع تیرگی و نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن
او در خواب دلیل فتح و ظفر بر اعداست اگر در جنگ باشد چه بود دلیل عقاب دشمن باشد و چه
پیغمبر خاص عقاب در خواب دید بر اعدا غالب آمد اگر بیند که مالک عقاب ناکریس
شده و حکم بر او میکند بعزت و سلطنت رسد و بر دشمن غالب آید عمرش دراز گردد و اگر آن
شخص از ارباب اجتهاد بود از خلق عزلت گیرد با بهایم معیشت کند اگر پادشاه بود بر دشمن
صلح نماید و از اموال و اسلحه ایشان انتفاع یابد مقدسی گفته که اگر بیند که او را بچنگال زد
نقصان در مال او میرسد اگر بیند او را بر بام یا خانه خود ملک او است اگر بیند که عقاب پرسوا
شده اگر فقیر باشد مال یابد اگر غنی یا اشرف الناس باشد بمیرد جهت آنکه در زمان سابق صورت
مرده عنف بیار ابشکل عقاب میساختند اگر زنی بیند که عقاب زائید فرزندش مشهور گردد
پادشاه رسد عقعق بدو عین و دو قاف بروزن ثعلب عکه و قجاو تیرکه تقعان
نامند بقدر کبوتر سیاه و سفید بود و دراز دم است در جای سایه و در زیر سقف آشیان
نکند بلکه در مواضعی که رو بمشرق باشد خانه سازد و از طبع و آنکه زنا و خیانت و موصوفست بدزدی
چون بیضه نهد ببرگ چنار پوشد تا خفاش فاسد نسازد و از طبع ور بودن و کرنجین سنا چون بجهای

خود را از طعمه مانع آید لهذا او را عقعق مانند اکلش بر اصح حرام است و را خوش خبر نامند چون آواز
او را بشنوند بفال نیکو گیرند گویند از مسافر خبر آید اگر مغز سر او را بر پنبه گذارند و بر جائیکه پیکان
و خار فرو رفته باشد بمالند بسهولت بیرون آید گوشت وی گرم و خشک و دیدن او در خواب
دلیل مرد پیدا باشد بی وفا و نیز دلیل رسیدن خبر از غائب باشد باب نوزدهم
در غین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در غین مفتوحه غزال آهو بره که تازه غزال
شاخ برآورده باشد مغز سر او را با روغن کشیر مخلوط ساخته بچشم کشند پس بردارند
و آب تازه بر او ریزند و بکچره از و بیاشامند سرفه را نافع بود اگر زهره او را بعرق ان و نمک
مخلوط ساخته صاحب سعال بکار برد از سینه او چرک و خون آید قدری از وی با آب گرم ناشتا
بعون الله تعالی شفا یابد پیه او را اگر آدمی بزد کرده باشد و با پیرزنی مجامعت کند عنبرویه کسی را





دوست ندارد گوشت او گرم
و مصلح لحوم صیادست غنم غنم
نوعیست اکلش حلال و ز نجس مباح
کنند گویند گوسفندیست و چون
خواص آن انکه در شاه گذشت اما نعجه
او در خواب دلیل رعیت و غنیمت و
و زراعت گوسفندان رشتم
بشم زنان صالحه بخیر صاحب عفت
و سنت
در مکان دلیل جمعیت مردم ا

خشک است عالج
بنون گوسفند و تبرکی
شخصی را چون تعریف
مذمت کند گویند بنزا
نعجه دیدن او
زن و فرزند و املاک
زنان کریمه نجیبه و
ایستادن گوسفندان
در آن مکان نتیجه

امری از امورا که گوسفندان استقبال او کنند بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب این راه
رود دلیل نیکی معیشت باشد و دلیل مال اگر بیند که موی او قطع میکند اخذ مالیست از
بیرون آمدن آن از خانه تا سه روز بوی ظاهر شود حاسب گفته که هر که رمه گوسفندی در خواب
بیند همیشه خوشحال باشد اگر یک گوسفند بیند بیک سال خوشی الشود اگر گوسفند بی نتیجه
کند دختر یا بکارت برد لقوله تعالی ولی نعجة واحدة فایده در عجایب المخلوقات آورده فایده
که موسی بن عمران علیه السلام روزی گذارش بر سر چشمهٔ افتاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه
وضو ساخته بر کوه برآمد تا نماز کند که سواری از برابر او آمده بر سر چشمه فرود آمد آب خورد کیسه
زری با وی بود در آن موضع فراموش کرد پس شبانی پیاده با گوسفندان بر آنجا آمد کیسه زر

برداشت و برفت بعد از او مرد پیر فقیری که پشته هیمه در پشت داشت بر زمین گذاشت و نشست
بخواب رفت مرد سواره بطلب زر برگشت هرچند کیسه زر جست نیافت از آن مرد طلب کرد و گفت
نز بردم چندانکه از آن روی داد و فهم منجر بدان گردید که نه بادم عاقبت و بر انکشت حضرت موسی ع
گفت خداوندا تو عادلی در این امر هرچه حکمت کنی حق تعالی وحی فرستاد که یا موسی این حاد
پدر سواره را کشته و پدر شبان را بقدر آنچه در کیسه بود از آن سواره طلب کار بود قصاص
و تقاص بر وجه عدل میان هر دو جاری شد غوّاص بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را غواص
غطاس نامند یعنی فرو رونده در آب بقوت و شدت معکوس فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی
گیرد و بالا آید این مرغ در زمین بصره بسیار باشد شخصی نقل کرد که دیدم مرغ غواص یا بفرو رفت و
ماهی بر آورد کلاغی آمده ماهی را از وی بربود دو بیر دو نا ثانیا فرو رفت ماهی بر آورد باز کلاغ بیامد و بربود در مرتبه سیم
فرو رفت ماهی بر آورد کلاغ آمده تا ببرد دو پای کلاغ بگرفت و در آب کشید تا غرق شد بعد از آن
ماهی را برداشت و برفت از جمله خواص او آنکه اگر خون با استخوان او را خشک نموده با موی آدمی بسوزانند
و بر سپرزها بمالند صحت یابد و نیز او را قزالی گویند در باب قاف بیاید انشاء الله تعالی غداف غداف
بتشدید دال معجمه و فا کلاغ درشت او بزرگ و بعضی گویند کلاغ کوچکیست خاکستری با بوم معادله





کند و بیضه وی پیه باید صاحب
اگر روغن او را با روغن گل مخلوط ساخته
حاکم یا پادشاه رود حاجتش بر آید
غرغر بدو غین معجمه و دو راء مهمله اکباش غرغر
فصل سیم در غین مضمومه غراب غراب
قاره و قارقون نامند غراب اللیل
اخلاق و شبیه است باخلاق بوم او را
ارسطاطالیس گوید که غراب چهار
سیاه و دیگری ابلق که غراب البین

عجایب المخلوقات آورده
شخصی بحره و خورد ما الدو نرد
فصل دوم در غین مکسوره
صحرائی اکلش حلال است
براء مهمله کلاغ و تو کان
یکنوع از غرابست که
غراب الترک گویند
جنس است یکی سیاه
خوانند و دیگری سفید

نه بد لطیف الجرم بود دانه خورد و چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود پایهایش سرخ چون عناب
مشهور است که همه انواع او در وقت جماع خود مستور و پوشیده سازد الا آنکه این نوع که مانند
مردم با ماده جماع کند و از قلت وفائیکه دارد دیگر نر دوی نیاید ماده وی چهار یا پنج بیضه نهد
بچه اش چون از بیضه برآید قبیح المنظر بر آید بدنش کوچک و سر و منقار بزرگ منقار

الا عضاست چون پدر و مادرش او را بدین هیأت مشاهده کنند از نزد خود برانند و حق سبحانه و تعالی
روزی او را از مگس و پشه کرده که در آشیانه او بهم رسد تا آنکه بزرگ شوند و پر برآرند پس نیکو
شکل گردند و نزد وی آیند پدر طعمه آرد و مادر می فطنت کند از طبع کلاغ آنکه صید نکند
بلکه اگر جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در آب رود و غرق شود
چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نر و ماده بپای خود سنگ بردارند و متعاقب در هوا اندازند
تا دفع کنند او را از بچه خود در ترکیب فراخ بادتر بین خلق است و حضرت نوح عم غراب را باقی
که غراب البین خوانند بجهة تحقیق آب فرستاد که به بلندیها آب کم شده یا نه جیفه دید باکل او
مشغول گشت و خبر نیاورد تو آنحضرت مبالغت اختیار نمود و لهذا او را شوم دانند جاحظ
گفته که غراب البین دو نوع است یکی کوچک مشهور بلوم و ضعف و یک نوع دیگر ماست که در
دور مردم قافله فرود آیند و چون ایشان کوچ کنند در مقام ایشان بنشینند در صفت غراب
البین آمده که او غراب سیاهیست که بطریق اهل مصیبت نوحه و حزن نماید و میان دوستان
فریاد کند و اگر جمعی بینند تبرسانند و خبر تفرقه بدایشان دهد و اگر مکان معموری یابد فرود آید و خبر بد
تجربه رسیده که چون کلاغ دو بار فریاد کند دلیل شر باشد و اگر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود
و اسم حروف گوید که نکته در این حروف مکتوبی شر دو و خبر سه بود و چون صاف العین و تیز
نظر است عور نامند نام زنگی کافور و نیز ارسطاطالیس آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه (برعکس نهند)
منقار و دو پای او زرد اکلش جمیع انواع نبات و لحوم است بعضی گویند که حکمت در آنکه حق
سبحانه و تعالی نزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او از حیوانات جهة آنکه قتل او مابین
آدم معهود نبود و دوست تفرق نمود پس از جهة این غریب غراب فرستاد صاحب عجایب
المخلوقات آورده که در بحر اسود از ناحیه اندلس کلیسائیست از سنگ در کوهست و در آن قبه
بزرگیست و بر قبه غرابیست که هیچ وقت از آن مکان بجای نرود و در مقابل قبه مسجدیست که مردم
بزیارت او آیند و گویند که دعا در او مستجاب است بر قسیسین که علمای نصارا باشند که در آن کلیسا باشند
شرط کرده اند که هر مسلمانیکه بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید غراب
بر سر قبه آید و سر خود را داخل روزنه قبه کند اگر یکی آمده یکبار فریاد کند اگر دو کس باشند دو بار و علی هذا
القیاس بعدد اصوات وی رهبانان طعام بخدمت زائرین آرند و این کلیسا بکنیسة الغراب اشتهار
دارد و بدانکه جمیع انواع او حرام است مگر غراب الزرع که او را بعضی حلال میدانند از جمله خواص او
آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببیند و بسیار صبح زود برخیزد اگر منقار او بر آدمی آویزند از

شر چشم بد محفوظ ماند اکتحال زهره او بپرده چشم ببرد و اگر کسی عادت شهر ببند کرده باشد ترک آن ممکن
نبود بنشیند با خون کلاغ بیاشامد دیگر هرگز نخواهد اگر بیضه او را در نوره داخل کنند و طلا
کنند نفع عظیم بخشد اگر خون او را خشک نموده بر بواسیر طلا کنند نافع آید اگر دل و سر او را بر بینند
اندازند و بر آدمی بنوشانند شارب او محب ساقی گردد و اگر غراب را بریان کرده گوشت او خورند
نافع قولنج بود زهره او را بر بهق طلا کنند سحر وی زایل شود هر گاه کلاغ سیاه را با پرش در
سرکه فرو برده بر موی مالند سیاه کند سرگین او را بر صاحب سعال آویزند نفع دهد سرگین کلاغ
ابلق را که اشرا یهودی گویند اگر بر خوک مالند نافع آید در رگوی بیندند و بر کودک نا
بالغ آویزند او را از سرفه و نزمین نجات دهد و اگر سرفه دارد قطع سرفه کند تعبیر دیدن او در
خواب دلیل مرد فریبنده و واقف بر خط نفس حق دو گاه بود که دلیل مرد حریص بود و بر معاش
یا دلیل کسیکه قتل مردم حلال داند یا دلیل دفن موتی لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض
لیریه کیف یواری سوءة اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل غربت از وطن یا طول سفر یا خبر بد
بود غراب زرع دلیل ولد الزنا است یا مردیکه مزوج بود بخیر و شر و غراب ابقع دلیل مرد
بنفس حق و معجب بسیار خلاف است اگر ببیند که غراب صید کرد مال حرامی بدست او آید چه دیدن
هر مرغ با پر و عضو او دلیل مال است اگر غراب بر درخت یا زراعت بیند بشوم است اگر ببیند
در خانه ببیند مرد فاسقی با زن او خیانت نماید و اگر غراب ببیند که با وی حرف زند
او را فرزند خشی شود یا غمگین گردد و اگر ببیند که گوشت غراب میخورد از قبل دزدان
مال یابد اگر غرابی بر در پادشاه ببیند خیانتی کند که پشیمان نشود یا قتل برادر خود نماید پشیمان شود
لقوله تعالی فاصبح من النادمین اگر ببیند که غراب روی او خراش کند در صحرا هلاک شود
یا او را المی و دردی برسد اگر در خواب ببیند که غراب را بکشت بخشید او را مسرت و نشاط دهد
ارطامیدوس گفته که غراب ابلق دلیل طول حیاة و تعاقب تنابع است و آرزو های معتبره
آنست که مردی در خواب دید که غرابی بر کعبه افتاد بر ابن سیرین نقل کرد گفت مرد فاسقی زن
شریفه بخواهد گویند حجاج دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب عم بخواست غرنیق (غرنیق)
براء مهمله و با دو نقطه و نون تحتانیه و قاف جوهری و زمخشری گفته که مرغ سفیدیست دراز
گردن است در نهایه آورده است که مرغابی نر است و بعضی گویند کلنگ است و بعضی گفته
اند که مرغ سیاهیست صاحب مدارک عجایب المخلوقات آورده که از طیور
قواطع است چون در دریا بادی که زمان متغیر و حوادث و آشوب بهم رسید بنابر و در بلاد

رود و چون عزم رفتن کند از جنس خود قایدی و حارسی فرا گیرد پس چون پرواز کنند در هوا مر
شود از آفات سباع محفوظ ماند و چون اراده خواب کند سر در زیر بال خود کشد تا
چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر دو پای ایستاده خواب کند تا خواب
سبک کند و قایدش نخوابد و سر در زیر بال نگذارد بلکه مدام بر اطراف نظر کند و چون
کسی ببیند فریاد کند **باب هشتم** در فاء مشتمل بر سه فصل **فصل اوّل** در فاء مفتوحه
فاخته ▪ فاخته بخاء معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتری است که افاعی و حیات از صوت او
گریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیار بهم رسید نزد بعض حکما شکایت کردند امر کرد که
فاخته بسیاری در آنجا بردند بالکلیه حیات بر طرف شدند و بحسن فصاحت و صورت
موصوفست و از طبع اوست که بمردم انس گیرد و در خانها معیشت کند عرب گویند
که صوت فاخته اینست که هذا اوان الرطب یعنی این زمان رطبست این را در وقتی میگوید
که هنوز درخت خرما شکوفه نکرده باشد لهذا او را بکذب نسبت کنند و در امثال خود
گویند فلان اکذب من الفاخته یعنی فلان کس دروغگوی تر است از فاخته غزالی در
کتاب احیا آورده که فاخته نر جفت خود را طلبید و منع نفس خود کرد گفت چه چیز ترا از مواصلت
من منع کرد اگر خواهی ملک سلیمان بجهة آرزوی تو بر هم زنم باد این سخن بگوش سلیمان ع رسانید
او را طلبید و از وی پرسید که چه چیز باعث شد ترا که این سخن گفتی گفت یا نبی الله من عاشقم
و عاشق را ملامت نکنند و بکلام عشاق بحث نشوند که من وصال او طلبیدم و او ترک من
کند پس محتملست که با صفت او بکذب که هذا اوان الرطب محمول باشد بر تعجب مطلوب
اما از جمله خواص او آنکه اگر خون او را با خون حمار اسود بر برص طلا کنند بتغییر لون او کنند
سرگین او را اگر بر کودک مصروع و تیزند شفا دهد اگر قطره از خون او در چشم چکانند و جای
قرحه و جراحات و غیرها را ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزت و جاه و ظهور — تعبیر
نعم است و باشد که دلیل اوّل عبادت و قرائت و تسبیح و تهلیل باشد لقوله تعالی و ان
من شیء الا یسبح بحمده و باشد که دلیل اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود و بعضی
گویند دلیل فرزند کاذب و دلیل زن کاذبه است رطابه و بس گفته که فاخته در خواب دلیل
زوجه با محبت است فاره موش و بترکی سیچقان و انواع بود زباب موش کر جلد — فاره
موش کور یربوع موش دشتی فاره موش خانه که از آن فویسقه نامند جهة آنکه ریسمانهای کشتی
نوح ع را پاره کرد ابن عباس گوید که شبی حضرت مقدس نبوی ص در بالای حصیر

خوابیده بود موش فتیله چراغ بکشید و بر حصیر انداخت و مقداری از آن بسوخت آنحضرت بیدار شد
چون بر آن مطلع شد آن موش را بکشت و قتل موش را حلال کرد و بدین جهة او را فویسقه یعنی فاسق
نامیده و فرمود که هرگاه بخوابید چراغ را خاموش کنید که شیطان او را بر این عمل باز دارد تا خانه بسوزاند
بدانکه او را حواس سمع و بصر در کمال قوتست و هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و کثیر
الحیل است از جمله حیلهای وی آنکه اگر شیشه سر تنگ پر روغن باشد دم خود را فرو برد و روغن بر
آرد و بمکد تا تمام کند با بیری و گربه عداوت فطریست اکل جمیع انواعش حرام اکل خورده او نسیان



آورد و همچنین سیب ترش خوردن و عسل قوت حافظه را
دهد در کتاب عین الخواص آورده که اگر موش در خرقه کتان
پیچیده بر صداع آویزند ساکن گردد اگر چه صداع باشد
و از صرع نفع بخشد اگر چشم او در کلاه بندد راه رفتن بر وی
آسان گردد هر چند پیاده راه رود مانده نشود اگر خانه را بسرگین کبوتر مخلوط ساخته موش با
هر جانوری که باشد بمیرد اگر پیاز عنصل را گرفته بدر خانه موش گذارند هر موش که از آن بچشد
بمیرد اگر بر سوراخ موش برگ دفلی گذارند همه را بکشد اگر موش را دم ببرند و بر خانه دفن کنند
هیچ موشی مرتکب آنخانه نشود مادام که آن موش در آنخانه دفن باشد اگر در سوراخ موشان بادام
زیره و نطرون بخور کنند در ساعت همه بمیرند اگر بناخن چپ استر شبا بخور کنند موشان
گریزان شوند اگر چشم او را بر صاحب تب ربع ببندند زایل شود اگر دم موش را بر پوست حمار
گذاشته در خرقه حریری پیچیده بدست چپ آویزند حامل او را نزد ملوک و غیره حاجت روا
گردد بول او کتابت از پوست آهو برای رد طریق اخذ او آنکه اتبعی در تله موش گذارند و در زیر
آهن ظرفی نهند و گربه بنزد او پنهان کنند چون گربه را ببیند از ترس او شاشد بجهة دفع موش
بر چهار رخنه بنویسند بارسق یا دمنکوتوا اما سم الفار خاکیست که از خراسان از معادن نقره
آرند دو نوعست سفید و زرد اگر او را در خمیر داخل کرده در خانه ریزند چون موش از وی بخورد بمیرد
تعبیر — و هر موش که بوی آن موش شنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فاسقه است
یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهودی یا دزد نقب زن و با باشد که دلیل رزق بود هر که در خواب
در خانه خود موش بسیار بیند روزی وی بسیار شود اگر بیند که موش در خانه او بازی میکند
اتیان خیرها از زنان کند اما موش سیاه دلیل شب و موش سفید دلیل روز هر که موش سفید
و سیاه بیند که قطع جامه او میکند اجلش نزدیک بود اگر بیند که موش نقب میکند از در

فراشه

بغبت زن احتیاط نماید البته فراشه براء مهمله وشین معجمه پروانه خود را بر چراغ زند و بسوزاند چه از جهه ضعف بصری که دارد طلب روشنی کند تا بیرون رود چون روشنی چراغ بلند بکمان برد که در خانه تاریکست



روشنی چراغ را گمان روزنه آنستانه کند پس خود را بنزد شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال انکه از آن روزنه بیرون رود چون بگذرد گمان برد که رسیده به روزنه بار دیگر مکرر تا خود را به چراغ زند و بسوزد

عنبر

غزالی آورده که شاید بجهه ضعف عقل و شدت جهلش چنین کند تعبیر دیدنش در خواب بلند دشمن خوهنخواه بزرک سخن و ابل فلاحت و دلیل بطالت کار او بود

فرس

فرس براء و سین مهملتین اسب و ترکان ات نامند جوهری گفته که او را سبزه بنود ظاهرش آنکه اینهم بجهه سرعت حرکتست و چنانکه گوبند شیر را زهره نیست یعنی جسارت نیست جاحظ گفته که ماده یان گاهی حیض بینند لیکن اندکی نر و بعد از تمام چهار ساله بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند و مثل بنی آدم حیوان بیند چون وی آب صاف بیند آب نیاشامد بقیه علف دیگر غیر خود نخورد و موصوف بحدت بصر بود اثر قدم گرگ بیند تب رسد و پیش نرود ابو الفرج جوزی گفته که هرکه سوره ممتحنه را نوشته بشوید با آب و او را بخورد صحت یابد و نیز اگر این شکل بر پوست او نوشته بکنفه بر جانب چپ بندد از سبزه ایمن گردد و آن بغایت مجربست اح ح هم باطل طمانخل الی داد [X] صالح صح وصح لد صالح و و مابع س ۸ الی مصر و مره و نیز از آنچه بجهه سبزه مجربست بنویسد بر بازوی بندد ع ے حبے حبے حبے ح ح ۲۲۲ ۱۱ ح ح نوع دیگر بجهه سبزه مجربست (عسی) و نیز بجهه سبزه مجربست که روز شنبه قبل طلوع آفتاب بنویسد بر شته پشم بر جانب راست خود آویزد اینست ح ح دم طلا ما اص اح اح اح بالیاالی الکش مکروه از جمله خواص او آنکه اگر دندان اسب عربی بر کودک بندند بی مشقت دندان برآورد و اگر به سر کسی در خواب خر شنه کند گذارند نرگان کند حفرة دن گوشت و بادها از بدن برآید اگر عرق او را بزهار و بیخ بغل کودک بمالند موی برنیارد و عرق و سم قاتل سباعست اگر مار بانیکه بوی عرق اسب رسیده باشد به مار زنند در حال بمیرد اگر موی از دم او فرا گیرند و بر در خانه کشند پشه داخل انجا نه نشود مادام که بر او کشیده شده باشد اگر زن خون اسب اعجمی بیاشامد هرگز آبستن نشود خاکستر سم اسب را اگر به زیت مخلوط ساخته بر جوی کنگ

مالند شفا یابد اگر زنی شیر اسب نداشته خورد و بیفاصله شوهر با او مباشرت کند بارگیرد و اگر بار خورد از مجامعت لذت عظیم یابد هرگاه بصل الفار که پیاز عنصل است سایند بدندان اسب گاه گیر مالند نرم و خوش خلق گردد و صعوبت و گاه گیری وی زایل شود اگر پیه گردن او را خشک نموده بر جراحات پاشند به کند اگر با او کحال کنند بیاض چشم را زایل کند اگر با دود کنند فرزند از شکم بیفتد از دفایده در رنگ نمودن اسب صاحب عین الخواص آورده که بر شاخ

فائده



آب بسیار گرم نموده چنانچه هرگاه بر اسب بریزند موی او را ببرد پس موی سفید برآورد مخالف برنگ موی اول و نیز اگر مرداسنگ و بوره و مازو و زاج و اشنان کفه و الجبر بالسویه اجزا را بکوبند و با آب گرم خمیر نمایند و بر اسب مالند و با خرقه بپیچند و بعد از یکشبانه روز بشویند سیاه شود و اگر به بعضی بدنش بمالند و بعضی نمالند ابلق شود اگر خواهد اسب ابرش کنند چوقان اشنان با برگ دفلی بجوشانند آبش صاف نموده با قلیه مغر کرده بجوشانند بعد از آنکه اسب را چند مرتبه بشویند براو بمالند و یکشبانه روز بگذارند سیاه ابرش شود اگر خواهند که اشهب را سیاه کنند پوست گردکان تازه با مورد و برادة آهن بجوشانند بعد از آنکه اسب را پاک شسته باشند بمالند و یکشبانه روز گذارند سیاه شود و سیاهی او تا شش ماه باقی باشد عوذه از کتاب زین العابدین بجهه محافظت اسب و احتراز جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر اسب آویزند منقول از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من خلق حلیه کتابی هذا من الخیل و الدواب کمیتها و شقرها و بلقها و دهمها و اغرها و اخوالها و ببهمها و زردها و اعیانها و محجلها و اصغرها و ما اختلف من الوانها و عودوا

انه منع واجز واعقد واحبس من علق علیه کتابی هذا من جمیع الخیل والبهائم والحیوان من الکلام والصدام
ومن منع اللجام ومرض الاسنان والارسان والعثر والنظره والشکزه والحصا والتعدیه و
وجع الکبد والزنید والطحال والانتشار والغاره والنظره والکبو والفرقعه والعزه والحکه و
الجرب والخلد والقصر والحمره والنفد فی الظهر والروابد والنفاح والعلاق والذباب وانیابه
الارتعاش والارتهاش والظلماء والمقل والورم والجدری والطرع ومن الجمیع الریح والفالج والقولنج
والحاج وقیام العین والدمعه عند الجری ومن التعثر والتجبل ومن معط شعر الناصیه ومن الامتناع
ومن العلف ومن البرص ومن الربش والدرب ومن القصر الاسارع ومن النداء والنهش ومن
الامتناع ومن الانیه والعلف والبرح واللجام خطف علیه جمیع ما علق کتابی هذا بالله العظیم
من کل سبع وضبع واسد واسود ومن السراق والطراق الاطار فانطرق بخیر ومن یکلؤکم
باللیل والنهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون بل هو الله الواحد القهار تحصنت بالعزه
والجبروت وتوکلت علی الحی الذی لا یموت نور النور ومقدر النور نور الانوار ذلک الله
الملک القهار وهو السمیع العلیم تعبیر دیدن اسب در خواب دلیل است که حامله — تعبیر
فرزند نرینه آورد و بر دلیل شریک و بنجا روزن بود و اگر بیند که اسب در دست او بمرد
موت یکی از شجاعت بود که با سب منسوبست دیدن اسب ابلق دلیل کار رشته و اسب سیاه
دلیل مال و زر و دلیل مرض کسیکه بر او سوار شده و اشقر دلیل خون و اشهب دلیل حب کمیت
و دلیل قوت اگر بیند که اسبی سوار شد و انبه نا در آب غرق شد دلیل خوف و موت بود
اگر بیند که موی دم اسب بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود و اگر پادشاه بود لشکرش
بسیار شود و اگر بیند که دم اسب بستاشد ببرید فرزندش نماند اگر باشد بمیرد و اگر پادشاه بود
لشکرش بر طرف شود فرس البحر حیوانیست که در نیل مصر بهم رسد پیشانیش چون پیشانی اسب — فرس البحر
هر دو پای او مثل پای گاو و سمش شکافته دندانش پهن و دمش کوتاه مثل دم خوک صورتش شبیه بصورت
اسب الا آنکه رویش پهن تر است پوستش بسیار درشت بود گاه از آب بیرون آید و چرا
کند و گاه باشد که آدمی و غیر او را بکشد الا کش بکروه با که چون فلس ندارد و از بحر بیرون آمده حرام و از
جمله خواصش آنکه اگر پوست او را سوخته با آرد کرسنه مخلوط ساخته بر داء السرطان نامیه رو زهو الی
بمالند شفا یابد اگر با سی روز زهره او را در آب گذارند پس بیاشامد و با عسل آتش بدهند مخلوط
سازند و مضمضه کرده و چهارده روز با او اکتحال نمایند سیاهی که در چشم باشد زایل کند
دندان او انفع است بجهت درد شکم اگر کسی را درد شکم مشرف بر موت شده بود نجات یابد چون

براو آویزند اگر از تخمه بهم رسیده باشد اگر پوست او را در میان دهی دود کنند تا هیچ آفتی بدان کشت نرسد



تعبیر — اگر سوخته پوست او بر ورم گذارند در ابر و ساکن کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کدورت کار
ناتمام دیدن دریا در خواب که از و عبور کند دلیل محبوسی بود و مکانیکه دیگر خلاص شود و دیدن
دریا بمردم عالم تعلق کند و اگر بیند که از آب دریا خورد پادشاه بدو مال دهد اگر او را شیر بکلی با شکل
از وی مفارقت کند لقوله تعالی واذ فرقنا بکم البحر و اگر بیند که در دریا فرو رفت ناگزیر
بیرون آید و در علم غوطه خورد اما دیدن نهر دلیل مرد بزرگ دخول او دلیل است بر در آمدن
بکار سلطانی دیدن چشمه آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن بامنیت است و اگر آب
صافی بیند صحت جسم بود و اگر آب تیره بیند کدورت و بیماریست و اگر از و بخورد بیمار
فهد — گردد و مکدر شود و اگر خشک باشد مسرور گردد و دلش خنک گردد فهد بدال مهمله یوز و
ترکان بارس گویند زعم ارسطو آنکه از شیر و پلنگ متولد شود و فراخش چون فراخ پلنگ بود
و در طبع مشابه است بطبع
گردد هر فهد نر که و بر اسپند
وقت حملش نزدیک شود
زادن قبلیز بن معین کرده
و نقل جثه چه هر گاه بر حیوانی



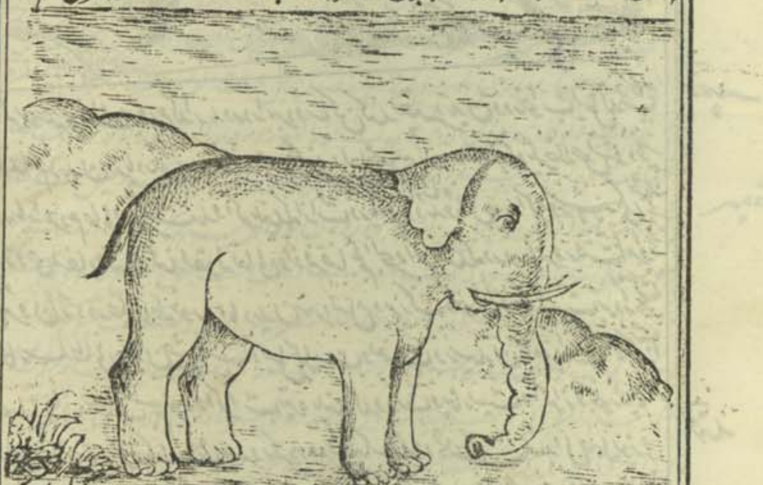
سگ چون حمله آوری بمکین
با و میل کند و بر او جهد چون
بگیرد بموضعیکه از جثه
او را مثل زنند گه بزنی توم
سوار شود و پشت وی
بشکند از صفت اوست غضب کردن چه هر گاه بر دریدن حیوانی اقدام نماید بدو دو نفس
بکشد تا آنکه بر سر رسد بپنجه ضرب کند سرش را نه هوا نبکد را و مجبوس شد چون خطا کند در صید

غضبناک برگردد و دیگر از پی وی نرود و از طبع اوست که بدی و درندگی نماید کسیرا که با وی
نیکوئی کند بزرگتر او بهتر قبول تادیب کند تا کوچکش اکلش حرام از جمله خواص آنکه خوردن گوشت
او موجب حدت ذهن و قوت بدن باشد آشامیدن خون او بلاجهت آرد اگر پیه کلش او را
در موضعی بریزند موشان گریزان شوند صاحب عین الخواص گفته اگر زن بول او را بردارد بار
نگیرد بلکه عاقر گردد و دیگر نزاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن نمند بسیت که
اظهار عداوت و صداقت نکند و بعضی گویند دلیل عزت و جاهست **فصل دویم**

تعبیر

فیل

در فاء مکسوره **فیل** هیل ماده او را زنده و پیل گویند که نزاید و با زنگیر دمکر در ولایت خود
چون شهوت بر او غلبه کند بطریق شتر ترک آب و علف کند تا آنکه بیهوش و رم کند



مرضی در گردنش حادث گردد و از حدت دیگر نرود جائی اقامت نتواند نمود چون نر و ماده بجفت شود
ماده جهد و زمان جستن او بهار است مدت حمل سه سال کشد و چون بار گیرد نر نزد وی نرود
تا وضع حملش نشود و دست و می نکند عبداللطیف بغدادی گوید که مدت حمل او هفت سال بود
چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد چه فواصل قوایم ندارد نر او در آنوقت
محافظت ماده و بچه از حیوانات نماید شدید الغیرة باشد بر ماده خود بجهد و بر غیر یکماده نجهد
اهل هند را زعم آنکه زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان وی را عزیز دارند چندانکه بزرگ شود
قریب بصد من وزن بگیرد دندان خرطوش که بینی اوست کار دستش کند قوتش بمثابه ایست که درخت
قوی از بیخ بر کند و بر دیوار فرود آورد و آنقدر فهیم است که قبول تعلیم کند با مر صاحبش کار کند و سجده

وتعظیم

و تعظیم ملوک نماید با جانب حق دو تمیز جانب حق دخینک نماید چون مغلوب شود فروتنی نماید و تاکنون
نزد کسی خیانت نکرده که محبوس شخص نشود ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوشش بود از تاریخ او معلوم شد
که چهار صد سال از عمر او گذشته با بزرگی جثه اش از کبک گریزد چنانکه سباع از خروس سفید و عقرب
چون چلپاسه بینند بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج فیل نر زیر بغل است چون نر خواهد که با ماده جهد
ماده دست بالا کند تا فرج او بجهة نر ظاهر گردد فسبحان من لا یعجزه شیء هو القدیر لما یشاء نقلست از ابی
عبدالله قلانسی که در بعضی اسفار بکشتی در آمدم باد تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا بموج آمد
اهل کشتی بتضرع و ابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز نذری کردم که اگر خدا تعالی مرا نجات
دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی بشکست ما با جمعی اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدم
چند روز چیزی نیافتیم که بخوریم رفقا بچه فیلی یافتند ذبح نمودند گوشت ولمی طبخ نمودند و بخوردند
و من بجهة نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند ماده فیلی بی بچه خود
پیدا شد مردمیکه در خواب بودند استشمام مینمود از هر که بوی بچه خود احساس میکرد در زیر دست و پا
میانداخت و بوی می از من نیافت بسر خود بجانب من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس خواستم
و بر وی سوار شدم همه شب برفت تا روز مرا بزمین کشت زار فرو عی رسانید اشاره کرد که
از پشت من فرود آی فرود آمدم قوم مرا در آنموضع دیدم و مرا نزد پادشاه خود بردند من قصه خود
فائده گفتم زاد و راحله همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم فایده هر گاه کسی نزد بزرگی رود که از او
ترسد باید که کهیعص و حم عسق که ده حرفست بخواند بهر حرفی از انگشتی عقد کند ابتدا نه
ابهام دست راست و ختم بانگشت ابهام دست چپ نماید و سوره فیل بخواند چون
بلفظ ترمیهم رسد مکرر گوید تا ده مرتبه بهر مرتبه انگشتی بگشاید از ابهام دست چپ و ختم
با بهام دست راست چون مقابل او چنین کند از شر وی ایمن گردد و این عظیم مجربست و نیز اگر کسیرا
دشمنی باشد از وی تبرسد ده روز متوالی هر روز صد مرتبه سوره فیل در محل مخصوص بخواند
روز دهم بعد از قراءت بر کنار آبی نشیند و بگوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمائر
اللهم غیر الظالم وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی و آذانی ولا یشهد بذلک
غیرک اللهم ان فلانا ظلمنی و آذانی اللهم انک مالکه فاهلکه اللهم سربله سربال الهوان و قمصه
قمیص الردی پس ده مرتبه بگوید اللهم قصفه پس بگوید فاذا قتهم لقد بدلوا بهم و ما کان لهم من الله
من واق خدا تعالی او را از شر دشمن محفوظ و دشمن را دفع کند بدانکه اکل فیل حرام است
چه از مسوخاتست و از جمله خواص او آنستکه هر که چرک بیخ گوش او را بخورد هفت روز بخواب رود

اگر بر برص مالند و سه روز کذارند زایل کند استخوان وی را اگر بکردن کودک ببندند از فزع و ترس ایمن کردد و اگر در زیر درخت میوه و زراعت بخور کنند پشه‌ها جمله بمیرند هر که از شاخ

استخوان او هر روز ده درم با آب عسل ممزوج نموده بخورد حافظه‌اش قوی کردد اگر زن تا

هفت روز متوالی بخورد شوهر با او مقاربت کند بار کیرد اگر پاره از پوست او بر مجموم

آویزند تب وی مفارقت کند اگر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اگر

سرکین او را سوخته با عسل ممزوج نموده بر پلک کسیکه مژه او ریخته باشد بمالند موی برآرد و اگر

زن بخور از بول او بیاشامد یا سرکین او با خود دارد هرگز بار نکیرد با دام که با او است ذخان

پوست او دفع بواسیر کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه عجمی است که با جهنام

کند و کنار فهم بود و حامل اثقال و شداید بود اگر ببیند که بر فیل سوار شده و فیل اطاعت او

میکند بر مرد عجمی غالب کردد اگر پا کاه وی شود تا حکم را وکند بسلطانی و حاکمی رسیدند

اگر پادشاهی ببیند که بر فیل سوار شده با دشمن جنگ در جنگ باشد هلاک شود لقوله تعالی

الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل اگر ببیند که فیل نر بن کره سوار شده دختر مرد عجمی در سنی

تزویج اگر زنی تاجر باشد فایده عظیمی حاصل کند اگر ببیند که فیل او را پاره کرد آفتی بدو رسد

اگر بیمار باشد بمیرد اگر فیل بچرانید با ملوک عجم مواخات بهم رساند اگر فیل بدو شد اعجمی

نفر بسیار و از جانب او مال یابد بهودی کویند که فیل دلیل پادشاه حلیم صبور باید اگر بود

هرکرا فیل بخرطوم زند مال یابد اگر ببیند که سوار شده وزارت و ولایت یابد اگر از

سرکین او بردارد غنی کردد و نصاری کویند اگر فیل هند و سوار شود نقصان در بدن و خسران

در مال وی پدید آید اگر فیل را کشته ببیند پادشاه آن عصر بمیرد یا مرد مشهور کشته شود اگر ببیند که

فیل ورا از زیر دست و پای انداخت و از وجدا نمیشود آن شخص بمیرد اگر ببیند که فیل از شهر بیرون

آمد اگر در آن شهر طاعون و وبا باشد دفع شود **فصل ششم** در فاء مضمومه **فرانق** براء

مهمله و نون و قاف ببر و ترکی قراقولاق کویند پیش پیش شیر میرود چون مردم او را

ببینند بترسند چه دانند که شیر متعاقب وی می‌آید باب بیست و یکم در قاف

مشتمل بر سه فصل **فصل اول** در قاف مفتوحه **قاوند** بنون و دال مهمله

مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد و در هفت روز حضانت بیضه خود کند

و جوجه بیرون آید و بعد از هفت روز دیگر متفرق سازد و ملاحان بجا این ایام از رو

کنند و غنیمت شمرند جهت آنکه در این اوقات دریا از تموج ساکن باشد جوجه و

نغمه

کند

فرانق

قاوند

بیضه وی بدریا غرق نشود جوجه‌های وی چون بزرک شوند با ابوین احسان ورزند

و مدة حیات بخدمت ایشان قوت آورد از جمله خواص وی آنکه پیه وی بجهت باسور مقعد و تحلیل بلغم

نفع عظیم بخشد و او مشهور است ببلاد یمن و حبشه و هند او آرند بعضی کویند روغن قاو نادر

ثمره شجره نافعه بود **قبج** بباء یک نقطه و جیم کبک ماده نر او شل خروس مع صوت نقوت

جماع و لهذا قصد کند شکستن بیضه‌ها تا ماده بحضانت اشتغال نماید و چون وقت بیضه

نهادن بود ماده بکریزد و کوشه کیرد اگر نر بر بیضه‌ها اطلاع یابد بعضی بر بعضی زند و ماده بکذارد



او آواز و غوغای ایشان بلند شود و ده اگر از استشمام آن

نر بچه بیرون آید صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون

صیاد قصد وی کند سر در زیر برف فرو برد

بکمان آنکه مکر او را نبیند بهم انواع وی نغمه و عنب

و اصوات طیبه دوست دارند و بسا باشد که صیاد آواز او از آشیانه او بشنوند صید کنند

و بانواع مختلفه صوت خود تغییر دهد و باشد که تا مدة پانزده سال عمر کند اکلش طیب و حلال

اکتحال زهره نر او اثر از چشم باز دارد و اگر با آب رازیانه مخلوط ساخته اکتحال نماید از شب کوری

نفع دهد ارسطو گفته که اگر زهره او را با روغن زنبق مخلوط ساخته در بینی مجموم چکانند در فی

تب داشته باشد تب وی زایل شود طریق صید کردن وی آنستکه آرد جو را خمیر کنند با شراب

و بریزند چون بخورد مست شود بسهولت بگیرند **ققنس** بدو قاف و نون

و سین مهمله مرغ معروفیست بزمین هند ملیح باشد منقار دراز دارد و سوراخهای بسیار

در او است و از هر یکنوع آوازی بیرون آید از خوشی صوت و هیچ جانوران نکرند او را



تو لد نیست و ایشان نر و ماده ملیک شوند وقت چیل

بالهای بیشمار بهم زنند از صدمت بر سنان آتش

در آشیانهای ایشان افتد و مشتعل شوند هر دو سوخته کردند

باران بر آن خاکستر بارد کرمی در آن پدید شوند آن انجا کستر

میخورد تا بزرک شود ققنس دیگر کردد سبحانه ما اعظم شانه

کویند ساز ارغنون از آواز او استنباط نموده‌اند **قرقفنه** براء مهمله و قاف

و نشدید نون هر کاه مردی زن خود را فاسقه یابد و انکار او نکند مرغی طیران کند که او

قرقفنه کویند بهر طرف شهر که در خانه او چهل روز مکث کند پس اگر بعد از آن مرد انکار

قبج

ققنس

قرقفنه

زن خود کند آن مرغ بمیرد و اگر انکار نکند بالهای خود را بجنباند و بمالد او را بعد از این دیوث خوانند چه عمل بد زن خود مشاهده میکرد و انکار نمینمود روز قیامت خدا تعالی او را از نظر رحمت و شفقت دور کرداند

قطا

قطا مرغ غایبست که بفارسی سفره گویند و سنگخواره نامند اکلش حلالست چه از جنس کبوترست بیضه او را چرخ حضانت کند از جمله خواص آنکه سر و استخوان او را بسوزانند و خاکستر او را بزیت بجوشانند و بر سر اقرع و برداء الثعلب طلا کنند موی برآرد و گوشت او دیر هضم و بد غذا است هرگاه سر او را خشک نموده در خرقه کتانی نوشته بر ران زن خوابیده آویزند آن زن هرچه در ضمیر داشته باشد بگوید و بسا باشد که آنچه در روز کرده بگوید و اگر در کلام خلط کند بگشایند تا او سخن بهم نشاید



اگر شکم دو قطا یکی نر و یکی ماده پاره کنند و شکم هر دو بیرند روغن هر دو بگیرند در شیشه کنند بر هر کسی که بخور باشد از آن روغن بر او مالند محبت و دوستدار وی گردد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل صدق و فصاحت و الفت و انس است و باشد که دلیل زن معجبه بنفس خود باشد که صاحب جمال باشد و الفت نگیرد **فصل دویم در قاف مکسوره**

تعبیر

قرد

قرد براء و دال مهمله بوزینه و میمون ترکان پیچین گویند قبیح الوجه نیکو آواز و زیرک و تند فهم قابل تعلیم صنعتها ثقل است که ملک الشعوبیه بحجیه میمو کل خلیفه دو بوزینه تربیت داد یکی خیاطی میکرد و دیگری زرگری اهل یمن و از تعلیم اینها چنانچه بحوایج انسان قیام نماید و بهبازار رود تا طعام و میوه بخرد بیاورد هرچه ببیند بدکان بقالی آید کار



بر سر آن چیز گذارد و بعضی در دکان بقالی و قصابی باید دارند تا گوشت و میوه فروشند و محافظت دکان کند تا محلی که صاحب دکان آید و دزدی نماید بر او و اگر زنی تنها باشد با او جماع کند گویند اگر ممکن شود از دیوار خانه فرود آمدن بجای نه مردم میآید و لقب متردد متاع ملیرد گاه باشد که او را یکماده بیک شکم ده دوازده بچه زاید نر او نسبا با غیرت باشد با ماده خود الحیوان در غالب صفات با انسان شبیه باشد چه خندد و بازی و طرب نماید و بدست خود چیزی بردارد انگشتان وی صاحب مفصل و ناخن بود و تعلیم قبول کند و با مردم انس گیرد و بچهار دست و پای راه رود و گاه بر زمین نشیند و گاه بدو پای

براه رود و لب زیرین او اندکی کوتاه باشد ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بردارد و نهد بعضی بعضی او را مابین انسان و حیوان برزخ دانند و از سر این حیوان آنست که هرگاه اراده خواب کنند هر یک در پهلوی دیگر بطریق بخط مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند اول آن جانب چپ برخیزند و چون بنشینند فریاد کنند تا آنکه در پهلوی او خوابیده بیدار کنند و همچنین تا هر یک یکدیگر را بیدار کنند تا آخر و همه شب بدین نسق بود و شب در زمینی باشد و صبح در زمین دیگر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود و چون شهوت بر او غلبه کند ماده نیابد بدست استمنا کند و منی بیرون آرد شخصی نقل کند که میمونی دیدم که زرگری میکرد و چون خواستی که دم بدم مردی را اشاره کردی که بدمیدی گوشتش حرام است چه از مسوخاتست ابن عباس گوید جمعیکه بصورت بوزینه و خرس و فیل و عنبر هم مسخ شدند بیاده بر سه روز زنده نماندند از جمله خواص آنکه اگر دندان او را بر کسی آویزند غلبه نکند و در شب نترسد اکل لحم او نافع جذام بود اگر پوست او را بر درخت آویزند از ضرر سرما ایمن گردد و اگر غربال سازند و از او تخم بیزند و زرع نمایند از آفت ملخ ایمن باشد هر که از خون او کرم بخورد گنگ گردد و چون طعام زهرآلود ببیند فریاد کند و بترسد اگر موی او در زیر سر نایم باشد در خواب بترسد و خوابهای هایل و ترسناک ببیند صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز هر صبح بوزینه و میمون برخیزد او را ساعت و میمنت و خوشحالی بسیار بهم رسد و روزی می فراخ گردد و زنان او را بغایت دوست دارند از دیدن او تعجب کنند چه او میمون و مبارکست **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد حیلباک و مخالف است هر که در خواب ببیند که با بوزینه جنگ میکند بر او غالب شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر بوزینه غالب گردد بیمار شود نصاری گویند هر که بوزینه در خواب ببیند لباس نو پوشد اگر ببیند که او را بر دشمن چیزی بخشید بر دشمن غالب گردد اگر بوزینه در فراش با ماده خود ببیند با او چیزی خورد مرد یهودی با زن او زنا کند اگر با بوزینه دخول کرد با فاحشه نکاح کند یا با شخصی مخاصمه نماید و اگر او را بزند با شخصی جنگ کند و خصومت ورزد ارطامیدورس گفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض و مریض آنچه از ماه حادث گردد چه او منسوبست **فصل سیم در قاف مضمومه** **قبره** بتشدید باء یکنقطه و راء مهمله چکاوک ترکان چکلو مانند خاکستری رنگ و بزرگ منقار نوعی از گنجشک بود ابو الملیح گوید اکلش حلال خطیب بغدادی با سناد خود از ابو دین ابی هندی نقل کند که وی قبره صید کرد گفت مرا چه خواهی کرد آنم گفت ترا ذبح کنم گفت او لا فربه نشوم دیگر آنکه حرارت جوع تو بسبب اکل من منطفی نمیشود

خواب براو صحیح

تعبیر

قبره

اگر مرا رها کنی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر باشد از یک لقمه گوشت من گفت کدام است گفت کلمه اول
وقتی گویم که در دست تو باشم دویم را حینی که بر سر درخت بنشینم کلمه سیم زمانیکه بر کوه باشم
پس گفت بر مافات تأسف مکش



پس اورا رها کرد چون بر سر
درخت نشست گفت آنچه نباشد وجود نما باور قبول مکن
چون بر کوه نشست گفت ای شقی اگر مرا ذبح میکردی در حوصله
من دری می یافتی که بوزن بیست مثقال بود آن شخص پشت
دست بدندان گزید و تأسف خورد گفت کلمه سیم بگو گفت گفتم که بر مافات تأسف مکش و
تأسف کشیدی و گفتم تصدیق مکن آنچه نباشد تو تصدیق کردی چه هرگاه همه اعضا و پر
و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون در حوصله من دری باشد بدین وزن یافت شود
اگر سیر کهنه را با آب دهن آدمی مخلوط ساخته بر زگیل مالند قلع کند و اگر زنی از شوهر خود اکراه کند مرد
پیه اورا بر ذکر خود مالد مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد **قمل الزرع** یعنی
شپش زراعت جانوریست که پر دشپشه ملخ در خلقت بدانکه شپش از عرق و چرک بر
رخت متکون شود یا از حرکت جراحتی که در بدن باشد بهم رسد و بعضی مردم شپش دار باشند
هرچند که بدن را طاهر معطر نگاه دارند



تفاوت نکند عبدالرحمن بن
عوف و زبیر بن عوام چنین بود زیاد
حضرت امقدس بنبوی ایشانرا
تجویز نمود که بجهة دفع شپش حریر پوشند
علما اختلاف کرده اند در قمل که
حق تعالی بر بنی اسرائیل فرستاد ابن عباس گفته که شپش گندم بود که سوسه گویند بعضی گویند
که ملخ کوچک بی پر بود ابو عبیده گوید که نوعی از قراد بود و بعضی گویند دیگری گفته که کرم سیاهی بود
و ابن زید گفته که کیک بود و الله اعلم جاحظ گفته که شپش بر رخت مجذوم نیفتد ابن جوزی
گفته که حکمت در این است که چون ورا ضعف بلیس بر اطراف و اعضا غالب است خازن بدن
بدان بر او صعب است حق تعالی لطف باو نموده بدن ویرا از شپش باز داشته چنانچه کنار را
از شنیدن زیرا که اگر خبر بشنود جواب نتواند گفت هر آینه دلتنگ گردد از جمله خواص او
آنکه هرگاه شپش زنده بپنهاند از دفراموشی آورد و نیمه زنده موش و انداختن شپش زنده در آب
ایستاده بول کردن و بریدن ناخن بدندان و ستفرجا نمودن و سلب تر شخم خوردن بعضی
گویند که خواندن الواح مقبور و از میان دو زن گذشتن و نظر کردن بر کسیکه از حلق آویخته باشند
و خوردن گشنیز تر و نان گرم نیز فراموشی آرد اما خوردن حلوا و نان سرد و شربت عسل حافظه را

زیاد گنند اگر خواهی بدانکه زن آبستن پسر زاید یا دختر شپشی در شیر آن زن اندازند اگر بیرون آید دختر واگر نه
بنه رود پسر خبه آنکه شیر دختر سبک باشد اگر کسی حبس البول بهم رساند از شپش یکی در سوراخ
ذکر وی اندازد در ساعت گشاده گردد اگر زنی بیخ موی خود را با آب چغندر بشوید از شپش
منع کند هرکه روغن کفاله بر بدن مالد یا بدن را با برگ درات دریا بشوید شپش میرد اگر زیر و
بدن را بر روغن زیبقی که بروغن کنجد کشیده باشند مالند از تولد شپش در قبا و بدن مانع آید
تعبیر دیدن شپش در خواب در رخت تازه دلیلست بر مال اگر رائی پادشاه بود دلیل
لشکر و اعوان اگر والی بود دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متوسلین اگر در
رخت کهنه بود دلیل گناه بود و اگر در زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب حرکت
کند با ضعفا لطف کند اگر دور شوند ایشانرا بیند ضرر رسانند اگر بدن او بخورند سخن بخش از
قوم ضعفا شنود مردی نزد ابن سیرین آمده گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر بیند که شپش
از سینه اش بپرید بغلام یا پسرش یا فرد و اگر بیند که شپش بزرگ دلیل بر حبس است خبه آنکه اکثر
شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد که در بدن او دلیل عیال بود اگر بیند که شپش
میخورد دلیل بر غیبت کند جاماسب گفته که هرکه شپش چیند دروغ گوید **قنفذ** بضم قاف و سکون نون
و فا و ذال معجمه خار پشت و ترکی کرپی نامند کنیت او ابو الشوک ماده اورا ام الدلدل
نامند این حیوان شب تا صبح تردد نماید بدانچه صاحب عجائب گوید دو نوع بود یکی از زمین
مصر که بقدر موشی باشد و



دیگری از زمین شام و عراق
بنجه سگی این حیوانرا قنفذ صحرائی نامند چون گرسنه شود
بر تاک مو عقب عقب بالا رود خوشه انگور بریده اندازد
پس فرود آید و بخورد و بقدر آنچه طاقت دارد و آنچه باقی ماند
برای خلطها بخاره خود مضمحل سازد و نیز اولاد خود بر و عادت کرده با کل ماران اگر مار ویرا بگزد سفر
برمی ورا بخورد صحت یابد پنج دندان در دهن دارد خار پشت ایستاده با ماده خود جمع شود
چنانچه پشت بر پشت ماده چسبیده باشد بیهقی در آخر کتاب دلائل النبوة آورده از ابی
دجانه که نامش سماک بن خرشه است نقل کرده که به پیغمبر خدا صلعم شکایت کردم که شب در فرش
خود خوابیده بودم که صدائی مثل صدای آسیا شنیدم و آغاز او مانند آواز مگس عسل و روشنی
مثل درخشندگی برق پس سر برداشتم سایه سیاهی دیدم که در صحن خانه بلند میشد دست بر او
رسانیدم مثل پوست خار پشت شراره آتش بر روی من بخورد آنحضرت فرمود که خانه خود بتعمیر

یا ابا دجانه پس دوات و قلم طلب شد فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من محمد رسول الله
رب العالمین الی من طرق الدار من العمار و الزوار الی طارق یطرق بخیر اما بعد
فان لنا و لکم فی الحق سعة فان یکن عاشقا مولعا او فاجرا مقتحما فهذا کتاب الله ینطق علینا و
علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب الکتاب
هذا و انطلقوا الی عبدة الاصنام و الی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون هم لا ینصرون حمعسق تفرق اعداء الله و هو السمیع العلیم
ابو دجانه گوید این نوشته را بردم بخانه بردم شب که خوابیدم زیر سر خود گذاشتم چون بیدار
شدم فریاد شخصی را شنیدم که میگفت یا ابا دجانه بحق صاحب این نوشته از ما بردار
که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جائیکه این نوشته باشد نیائیم چون صبح شد بخدمت آنحضرت
آمدم و این احوال بگفتم فرمود که یا ابا دجانه بحق آنکس که مرا بحق فرستاد که الم عذاب باو تا قیامت
بچشیم و نیز بجهة دفع هم و زوال غم و گرفتگی و تشنگی این دعاء فرج بگو یا سابغ النعم یا دافع النقم
یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم یا حسیب من ظلم یا ولی من ظلم یا اول بلا بدایة
یا آخر بلا نهایة اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت حرام و از جمله خواص
آنکه اگر زهره او را بر موضعیکه موی او را بیرون آورد بمالند دیگر موی بیرون نیاید
اکتحال او و سفیدیکه در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت مخلوط ساخته در گوش چکانند کری
دیگر را برطرف سازد شرطیکه چند روز مداومت نماید خوردن گوشت او دفع سل و جذام و
برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمک زده او دفع داء الفیل و برص و دفع بول در فراش
کند و اگر گوشت او و خون او را با زیت مخلوط ساخته بر مربوط مرد بسته مالند گشاده گردد
باذن الله تعالی دل او را اگر بر صاحب تب ربع آویزند صحت بخشد اگر سر او را با ریشه هم از
باب بخور دهند و شیاف داخل کرده بر عسر البول بنوشند شفا یابد اگر سر او را بشمشیر ببرند که آدمیرا ایذا
نکشته باشند بر دیوانه و مصروع آویزند عاقل گردد اگر طرف پای چپ زنده او را ببرند
در پارچه کتانی بپیچند بر صاحب تب کهنه و سرد آویزند خیالچه او ندانند شفا یابد اگر چشم راست او را
با شیر در ظرف مسی بجوشانند و از آن اکتحال کنند در شب بطریق روز بینند عیاران چنین کنند
اگر چشم چپ او را با زیت بجوشانند و در شیشه کنند چون اندکی از آن در وقت خواب بر سر بید
نهد بینی او نیز در ساعت بخواب رود و بخور باطن دست راست او تب را زایل کند و اگر چنین
دل وی بر صاحب تب ربع شفاست خوردن بریان سپرز او در سپرز را ساکن کند اگر بجره

او با روغن گاو کهنه خمیر نموده اگر زن بردارد هر چه در جوف او باشد بیرون اندازد و تعبیر دیدن او در خواب
مکر و فریب و تجسس و اختفاء و دلتنگی و سرعت غضب بیرحمی و فتنه باشد **قنفذ بحری**
یعنی خارپشت دریائی نصف مقدم او شبیه بخارپشت صحرائی است و نصف مؤخر شبیه
بماهی اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود خود را بر
حیوانی زند چون آن حیوان او را فرو برد خار خود را بر احشای او زند تا او هلاک شود و این نجات یابد



و یا باشد که از شکم او بیرون آید از آن حیوان بخورد و کاه
خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق کند
اگر کسی قصد او کند تا جای که دارد بزند او را هلاک کند و علاجان
این را شناسند و پوست او پوشند که خارش بر او
کارگر نباشد **باب بیست و دویم** در کاف مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در
کاف مفتوحه **کبش** بباء یکنقطه و شین معجمه میش نر که قوچ گویند اکلش حلال و فایده
بو فی در لمعه او را نیاورده که هر گاه کسی بر خود ترسد از قتلی یا غذای کبش بر بی عیبی و صنع
حلوائی ذبح کند بنزدی روی بقبله کند و در وقت ذبح بگو هذا اللهم هذا لک و منک اللهم
انه فدائی فتقبله منی و بجهة خون



او گودی بکند و با خاک خون او را
بپوشاند تا کسی پای بر آن نگذارد و اجزای او را از خون شصت
حصه کند از آنجمله یکحصه سر و یکحصه
پوست و یکحصه شکم و
باشد و هیچ بن شصت تمام سوخود و عیال الان نخورند
هر حصه بفقیری دهد تا شصت بفقیر رسد که او فدای او است و هیچ مکروهی از آن مرد نمی
باو نرسد و عمل مجرب است و منقول علیه جماعت مؤمنین است و الله یحب المحسنین و اگر امر
باشد کمتر از این هر یک از شصت مسکین یکصاع گندم بدهد و اگر نیابد هر مسکینی یک مد
بدهد و بگوید اللهم انی استکفیتک هذا الامر الذی اخاف فیهم هولاء و بانفسهم و ازوجهم و
عزمانهم ان تخلصنی مما اخاف و احذر که بلا و فرجی روی دهد مجرب و منقول علیه است
رهتم حروف گوید که بنده را امور مخوفه آنچه این کس از اموال هر چه دوست تر دارد در راه
خدایتعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بدانکه از جمله
خواص او آنکه مداومت اکل بریان خصیه او رفع بول در فراش بکند اگر پیه او و پیه گاو را آب کند
تا مخلوط ساخته زن در حین زائیدن بر دارد اگر زهره او را بر پستان بمالند شیر را قطع کند

در بعضی احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلعم فرمود که اگر ذبیحهٔ کبش را که اضحیه کنند هر روز یک حصه از و بیاشاما بخورد عرق النسا را شفا دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که این علاجها اعرابست که مرض ایشانرا از پوست عارض شده باشد التعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شریف القدر است اگر ذبیحهٔ او را بردارد مرد شریفی بدست او آید اگر طامع بد و پس گفتنی که دیدن او دلیل رئیس قوم است چنانکه او رئیس غنم است اگر در خواب بیند که در جای بلند بر او سوار شده بدو منفعتی رسد قوچ بی شاخ دلیل حاکم معزول یا مرد ذلیل یا شخصی خصی بود اگر پوست بردارد متصدی کار بزرگی شود اگر ببیند که گوسفند داده او قوچ باشد زنش بار بگیرد اگر زن نداشته باشد او را فوتی و نصرتی رسد و بر دشمن غالب شود کبش انسان سلطان عادل و حاکم و امیر است و گاهی کبش کیسهٔ وی باشد هرگاه در کیش چیزی حادث شود بکیسه نسبت داده مردی نزد ابن سیرین آمده گفت دو قوچ را دیدم که شاخ بر فرج زن من زدند ابن سیرین گفت زن تو بمقراض موی فرج خود میبرید جهت آنکه سرتراش نداشت اگر بیند که کبشی قربان کرد اگر آن شخص غمگین باشد غمش بر طرف شود اگر بیمار باشد صحت یابد اگر در زندان باشد خلاص گردد اگر در جنگ باشد مبتلا نماند اگر صاحب قرض است ادای دین او شود اگر ببیند که دو قوچ شاخ بهم زدند دو پادشاه باهم جنگ کنند هر کدام بگریزد آن دیگر غالب گردد کبش سیاه را بعرب و سفید را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم و بچه دمالی بدو رسد کرگدن نشت وحشی هندی نیز گویند دشمن فیل است مکانش بلاد هند است از جایش کوچکتر بود و از اسب و فیل متولد شود یک شاخ بزرگ بالای بینی دارد که از سنگینی او سر بالا نتواند کرد این شاخ مجوف نیست بلکه مصمت محکم است مادهٔ او بچهٔ خود هفت ماهه در شکم نگهدارد و بچه از شکم او بدندان و شاخ بیرون آید چون وقت زائیدن او شود سر خود بیرون آرد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس بر گردد جاحظ منکر این قولست گویند شاخ او را بدر آری ببرند یا بشکنند صورتهای مختلفه از و ظاهر گردد سفید در سیاه مثل صورت طاوس و آهو بره و انواع طیر و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از و تختها بجهت ملوک سازند و بر تختها گذارند و با قیمت است گفته که از حیوانات غیر او هیچ حیوانی را گوشهٔ شاخ بلند نیست مثل گاو و شتر و نشخوار نکند و علف بخورد و با آدمی شدت عداوت ورزد چه هرگاه بوی او استشمام نماید یا آواز شنود طلب می کند و بکشد لیکن چیزی از و نخورد اکلش حرام از جمله

تعبیر

کرگدن

خواص او

خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه ایست که کجی او بخلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او آنکه شکل سواری در او دیده شود و نزد ملوک هند بهم رسد و با عزت باشد از عجایب او آنکه کشاد هر کار فرو بسته ایست اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عسر الولادة اگر بدست گیرد بار نهد اگر اندکی از و سائیده بر مصروع نوشانند شفا دهد حامل او از چشم بد محفوظ باشد و از آن بنفشد و چون در آب گذارند سرد شود اگر از و ظرفی سازند صاحب بواسیر از و آب خورد و خیلی گاه مداومت کند صحت یابد اگر بر مربوط خوانند گشاده گردد چشم راست او را بر بر که بندد از جمیع دردها محفوظ ماند جن و حیات و عقارب و سایر هوام نزد وی نیایند اگر چشم چپ او بگذارند از مرض نافض و تب نافع باشد از پوست او سپرها سازند هیچ شمشیر بر او کار نکند گویند که بهترین زینتهای اهل چین از شاخ اوست چنانچه مذکور شد که هرچه از و پاره کنند صور عجیبه و اشکال مختلفه از و ظاهر شود و لهذا از و کمربندها سازند که قیمت او با باشد که چهار هزار مثقال طلا بود و همچنین لجامها و سلسلها بجهه دواب و کلاب سازند اهل چین سفید رنگ باشند که بزردی مایل و پهن بینی باشند زنا را مباح دانند و هیچ چیز را بد ندانند و بزنان نجس اند مرد میرت و دینار ایشانرا عیدیست نزد نزول آفتاب بحمل که هفت روز بخورند و بیاشامند اقلیم وسیع دارند که قریب بسیصد شهر است در آنها عجایب بسیار بود التعبیر دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرگ و بعضی گویند که دلیل حرب و فتنه ایست و ورنب وحقارتست کروان مرغیست شبیه مرغابی که ترکان اردک نامند و بعکس معنی او چه کروان بمعنی خواب کردنست و بسیار ترسناک و بیدلست و لهذا عربان در امثال خود گویند فلان اجبن من کروان یعنی فلانکس ترسناکتر از کروانست صاحب عجایب المخلوقات آورده که خوردن گوشت و پیهٔ او باه را زیاد کند عربان چون این افسون را خوانند بایستد اطرق کرا اطرق کرا ان النعام فی القری بغاثکم یا رضنا ما استنصری ما استنصری کلب سگ و ترکی ایت نامند حیوانیست شدید الریاضة کثیر الوفا نه از سباع محض و نه از بهایم محض است بلکه مرکب از هر دو است چه اگر طبیعت سبعیت در او تمام بودی بمردم الفت نگرفتی و اگر بهیمیه کامل بودی حیوان نخوردی لیکن در حدیث اطلاق بهیمیت بر و شده و از طبع اوست که محتلم میشود و مادهٔ او حیض بیند و مدت حمل او زیاده بر شصت روز نبود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد بچهٔ او کور متولد شود و بعد از چهار روز چشم بگشاید نر او قبل از ماده خواهش شهوت

تعبیر

کروان

کلب

نماید

نماید و چون یکساله شود بیاده جهد و گاه کمتر از یکسال نیز جهد و چون چند سگ بیک
ماده دخول کنند رنگهای بچهای او مختلف گردد چه هر سگی مشابهت بهم رساند از خواص او
آنکه پس دم و بغلها و دو استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند جیفه را از گوشت تازه
بهتر داند و بنی ست جوز رود در میان او و کفتار عداوت شدید است چه هرگاه بر دیوار
یا جای بلندی راه رود و کفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر کفتار افتد او را جذب نموده
بزیر کشد چنانچه مقناطیس آهن را و اگر پس او را بخورد لهذا کفتار را جاذب الکلاب نامند و اگر
سگی را روغن کفتار مالند دیوانه شود و اگر کسی بان کفتار را با خود دارد سگ بر او فریاد
نکند و از طبع سگ آنستکه پاس صاحب خود و حرم او دارد و حمایت کند خواه صاحبش
حاضر باشد یا در خواب غالب اوقات روز خواید و شب بیدار باشد مگر هوا لی



صبح که اندک خوابی کند خواب او سبکتر از خواب
اسب است زودتر از و بیدار شود با جانور تیز نکه است
چون بخواید قرها باش کند و چشم تمام نپوشد چه مغز او
سبکتر از مغز آدمیست مردم تیر لفه و نیکو روبر اکرم او
و بر ایشان فریاد نکند و با ناکسه از سر ره آسان دور شود و بر مردم سیاه و قبیح الوجه
و کثیف جامه و ضعیف الحال فریاد کند او را بطلبند دم جنبانده و اظهار دوستی کند
و اگر بعد از زدن بطلبند دور شود و اگر صاحبش با او بازی کند چنان دندانی گیرد که درد
نکند و تعلیم و تادیب را انداز دو قبول کند بمرتبه که اگر تعلیم کنند که بر سر او چراغ گذارند
چیزها کولی نزد او آورند چراغ نگه دارد و التفات بآن چیز ننماید چون چراغ از سر او
بردارند بجانب ماکول رود و بخورد و هرگاه او را مرضی عارض شود که آنرا کلب نامند
شبیه بدیوانگی علامتش آنستکه چشمهایش سرخ و پرده بر چشمهایش کشیده شود و گوشها
سست گردد و زبان بیرون آید و آب بینی و دهنش بسیار شود و سر پیش اندازد و پشت
بیکجانب کج و منحنی سازد و همیشه دم خود را در میان پای خود دارد و غمگین و ترسناک شود
راه رود و کسی تصور کند که مست است چیزی نخورد و تشنه شود آب ننوشد مانند آنکه با
کر آبرا بیند و بترسد و باشد که از خوف بمیرد و چون سیاهی بیند بر او حمله کند اما
فریاد کند سگان از و گریزند نشوند اگر سگی نزد او آید دم جنبانند و بجهة او فروتنی نماید چون
آدمیرا بگزد او را مرضهای بد عارض شود یکی آنکه آن شخص آب نخورد اگرچه از تشنگی بمیرد

تا آنکه

تا آنکه همیشه آب خواهد و چون بیند نخورد و اگر این مرض بر او استحکام پذیرد در حین بول
کردن از مجرح او چیزی سفید کاهی علاج پذیر شود و سلامت ماند این مرض حمار و شتر را نیز عارض شود
صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی از نواحی حلب چشمه ایست که او را بئر الکلاب نامند
هر کسیرا سگ دیوانه گزیده باشد از و بیاشامد شفا یابد و نیز گفته که بعضی اهل آن ده مرا گفت که
مکلوب اگر قبل از چهل روز از آن آب خورند و کسانی که از آن آب خوردند ایشانرا چهل روز تمام نشده بود
صحت یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد و همه زراعت آن ده از آن آب خورد تجربه آنکه
بجهة شفاء کسی که سگ دیوانه او را گزیده باشد این طلسم بر ظرف نو نویسد بروغن زیت
چرب کند بنوشد این است اباح لا ے مر ع الله قا ۱۱۱ ے و نیز تریاق اربعه عظیم
مجرب بجهة سگ دیوانه گزیده بخورد و بر الموضع بمالد یک نوع از سگ باشد که او را سلوقی
نامند که اجنور را از دور ببیند بداند که مرد و یا مرده یا زنده و نر و ماده او را تشخیص نماید و زنده او
از مرده شناسد اهل روم موتای خود دفن نکنند تا بر این نوع کلاب ننمایند که از و
علامت چند ظاهر شود که مرده از زنده متمیز گردد و این نوع سگ صغیر الجثه و کوتاه دست و
پا باشد و در حدیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلعم شخصی را دید که کشته بودند پرسید که
بچه سبب کشته شده گفتند بر رمه گوسفند بنی زهره دویده سگ گله او را کشته آنحضرت صلعم
فرمود که خود را کشته و دین خود را ضایع کرده و عصیان پروردگار خود نموده و خیانت برادر
مؤمن ورزیده سگ بهتر از وی ابن جوزی در بعض مؤلفات خود آورده که مردی در بعضی سفرها
بر قبه گذارش افتاده که در نهایت زیبائی بنا کرده بودند و قریب بدهی و بر او کلمات چند نوشته
بود از هرکه پرسید هیچکس خبر نداد تا آنکه او را دلالت بمرد پیری کردند که قریب دویست سال
از عمر وی گذشته بود از وی احوال آن قبه پرسید آنمرد از پدر خود نقل کرد که پادشاهی بود سگی
داشته که هیچوقت از وی مفارقت نمیکرده و در سفر و حضر با وی بوده در خواب بیدار
محافظت می نموده و کنیزی نیز داشته گنگ و زمین گیر روزی پادشاه به تفرجگاه خود بیرون
رفت و فرمود تا سگ را به بندند تا با او نرود و طباخ را فرمود تا طعامی از شیر مهیا کند طباخ
طعام را مهیا نموده و بیاورد و نزد کنیز و سگ گذاشت سر وی نپوشید و برفت پس مار
بزرگی بیامد از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه از تفرجگاه بیامد فرمود تا طعام را
پیش آورند کنیز دست بر دست میزد و اشاره بجانب پادشاه میکرد که نخورد هیچکس بقصد
وی نفهمید پادشاه دست خود را در میان ظرف گذاشت تا طعام بردارد سگ فریاد میکرد

شفا یابد

وخود را

وخود را از زنجیر منکشف سازد و برزمین منهزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه از این تعجب نمود
بفرمود تا سگ را بگشادند پس سگ بجانب پادشاه دوید لقمهٔ طعام برداشته متوجه پادشاه
که بر دهن گذارد که سگ دست بر دست وی زد که لقمه از دست پادشاه بیفتاد پادشاه
از این غضبناک شده در پهلو خود تیری بود خواست که سگ را بزند چون سگ دید که پادشاه
ادراک مطلب او نمیکند سر خود را در میان طعام فرو برد و در میان وی غلطید پهلوی
گردید پوست و گوشت او بریخت و بمرد پادشاه را از دیدن اینحال عجب آمد بجانب کنیز
ملتفت شد کنیز باشاره خاطرشان نمود که ظرف سرگشاده بود ماری بیامد و بخورد و
برفت پس پادشاه فرمود تا آن طعام بریختند و طباخ را تادیب نمود که چرا سر ظرف
بپوشیدی امر نمود تا سگ را دفن کردند قبه بر سر او ساختند و این کلمات را بر او نوشتند تا هر که
بر این قضیه اطلاعی یابد از وفای سگ آگاه گردد در عجایب المخلوقات آورده که در اصفهان
شخصی شخصی را کشته بجایی انداخته بود که کسی بر او اطلاعی نبود الا سگ مقتول را که هر روز
بر سر آنجا آمدی و خاک از او دور میکرد و بحفرهٔ او اشاره مینمود چون قاتل را میدید فریاد میکرد
چون این معنی از و مکرر بوقوع انجامید آنجا را حفر نمودند شخص مقتول یافتند پس آنمرد را گرفته
از و اقرار ستدند و قصاص نمودند گویند حسین بن احمد شاعر را چون وفات نزدیک رسید
وصیت نمود که او را از زیر پای امام همام موسی بن جعفر ع دفن کردند و بر سنگ قبرش نویسند
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة والدین الطوسی
فوت شده بنابر وصیت وی بر زیر پای امام ع قبری حفر نمودند سنگی که بر او نوشته بود
بیرون آمد بر سر قبر خواجه علیه الرحمه گذاشتند الحال هست ممکن که این همان سنگست بدانکه اکثر
معتبرین بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود لیکن اختلاف در لون او کرده اند
ابن عباس گفته که سرخ بود و نام وی قطمیر قرطبی گفته زرد بکه بسرخی زند و بعضی بلکه گفته اند قطمیر
کبود آسمانی رنگ بود و بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ گفته و از نقلی دیگر آمده که
حضرت امیر المؤمنین ع آمده که نام وی ریان بود که مر طباخی بوده مضعف بقول آنکه
بسط ذراعین که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات کلاب است نه از صفات
طباخ در حدیث نبوی آمده که اگر اسامی اصحاب کهف را بر اطفال آویزند از آفات محفوظ
مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف آنچه اصح است و صاحب قاموس
نیز آورده ذکر نموده روایتا اول کمیکمنا ثبل طیخا مرطونس بوالس ساموس بطلیوس کشفطط

طط رؤیت دوم ملیخا و مکسلمینا و طوم نیخ اسس و بطالس و بوس ساز نیدیوس ضنیوس کشفوطط
قطمیر و نیز جهة خواب و آرام و دفع بکاء اطفال بنویسید که اعوذ بکلمات الله التامات التی یامر
اصحاب الکهف و الرقیم الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک
التی قضا علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی اللهم ابق النوم و السکینة علی حامل
هذا الکتاب بالف لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در بعض تفاسیر آورده که در
سورهٔ الرحمن آیتی است که چون آدمی در وقتیکه سگ بر او حمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند
و از نیش بوی نرسد آنیست که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار
السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز بجهة دفع حمله سگ وکلبهم
باسط ذراعیه بالوصید راقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملئکه داخل نمیشود در
خانه که در او سگی باشد یا صورتی باشد لا در اکر سگ اگر نجاست خود نجس العین است و ملئکه
طیب و طاهر اند با ماکن طیبه با نزهت در آیند و از اخباث و انجاس مجتنب و محترز باشند
و چون ارواح مجرده اند بصورت مجرده از ارواح نیز بیزار اند و بعض اشباح باید پرهیز زد
چه ملئکه عقول اند ایشانرا کار با معنی است نه با صورت بدانکه اجزاء جمیع صورت سگ حتی
موی و ناخن و استخوان که روح بر آنها حلول نکرده جمله نجس و اکلش حرام خلافا للمالکیه که
سگ بچه چشم نگشاده را حلال دانند پیه و دهو ملیت او نه بر گوشتش باشد بخلاف
گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر گوسفندی شیر سگ خورد گوشت او برگردد
بصفت گوشت سگ که چربی تحت گوشت رود از جمله خواص او آنکه اگر آدمی زبان سگ
سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سگی بدو فریاد نکند اگر پاره از گوش سگ ببرند در
دست نگهدارند سگان نزد وی فرود نیکنند دندانهای ورا اگر کسی بر سگ دیوانه گزیده
بیاویزند درد وی ساکن شود اگر بر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد و اگر بر کودک
بندند بسهولت دندان بیرون آرد اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بدو فریاد نکند اگر بسگی
زهر کشنده داده باشند شیر سگ خورد نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه
نماید اکتحال او سپیدی سبب آرد و اگر سرگین وی را خشک نمود و صلابه کرده با آب خنزیر
خمیر نماید بر اورام حاره نهند نافع آید اگر صاحب قولنج سگ خوابیده را برخیزاند در
مکان او بول کند فوراً قولنج وی ظاهر شود و سگ در حال بمیرد اگر دندان ناب او را
بر کسیکه در خواب حرف زند بیاویزند ساکت شود شیر سگ بر زهار بمالند موی برد

کار لوزه کند اگر موی سگ سیاه بر مصروع آویزند نافع آید و کبد او که بنده گربزند باشد بیرون

سگ بچه با زیت مخلوط ساخته بر سر وی مالند دیگر بگریزد **تعبیر** دیدن کلاب

در خواب دلیل نهد کان یا مردم سفیه که جرات بر معاصی نمایند اگر فریاد کند دلیل مرد

سفیه و طامع باشد اگر بیند که سگی او را گزید یا در رید بقدر آن از دشمن الم و غم رسد

و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد و جمع نکند دیدن سگ اصحاب کهف دلیل زر سیم و

زندان و کرد بجنس و پنهان شدن و دیدن او در شهر دلیل تجدید ولایت و باشد که دیدن

سگ دلیل کفر و نومیدی است از رحمت خدای تعالی کقوله تعالی کمثل الکلب دیدن

سگ شکاری دلیل عزت و رغبت و روزی و سگ گله دلیل مرد صالح که بعبرت باشد

بر اهل و همسایه خود اگر بیند که قبای وی پاره کرد سفیهی او را عتاب کند اگر فریاد نکند

دشمن ترک عداوت کند سگ ماده دلیل زن سلیطه و معاند و بچه سگ فرزند

محبوب سفید او مؤمن و سیاه او کافر بعضی گویند سگ بچه دلیل مرد سفیه یافت

شده دیدن سگ گله رسیدن فایده از پادشاه و حاکم و سگ شکاری ملک و ولایت

اگر رائی در عرضه آن بود ارطامیدوس گفته اگر سگان شکاری بیند خارج از شکار

دلیل خیر است بجهة طلب روزی و خدمت اگر داخل شکار بیند دلیل بطالت و دیدن

سگ پاسبان دلالت بر ضیاعت و محافظت مال کند بعضی گویند دیدن

کلاب دیدن قوم ذلیل اگر بیند که سگ او شکار کرد حق تعالی بر او علم دهد و فراموش کند

لقوله تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل الکلب **کلب الماء**

قندز است که در باب قاف گذشت از جمله خواص و آنکه اگر خون او را با آب زهره



کرمانی مخلوط ساخته در حمام
دهد اکتحال مغز سر او
کنند زهره او بقدر یکعدس
کفته که خصیه او بقدر یکعدس
اگر از پوست و جوارب او وزن

پاشامد عسر البول اشفا
و دفع تیرگی و ظلمت چشم
سم قاتل است ابن سینا
نفع دهد از گزیدگی آن
صاحب تقریس نوشته

صحت یابد **فصل دوم در کاف مضموم کرکی** بسکون راء مهمله

کلنگ و ترکان درنا نامند مثل کنجشک سریع الجماع بود و حیوانیست که بامداد پیش

مرغان باشد از طبع او ست احتیاط و خوف بنوبت پاسبانی و حراست یکدیگر

کنند

تعبیر

کلب الماء

کرکی

کنند پس چون بخوابند یکی بیدار بماند بصدای آهسته آواز کند گویا انذار میکند تا آنکه او پاسبان



چون نوبت او تمام آنکه پهلوی او
و حارس با تو بخواب رود تا آخر
و برخی مسافرت اختیار نمایند
بهیئت مجموعی یکصف روند

بخوابد بر خیزد چرخ نماید
بعضی نوبجای او قائم نمایند
و معاونت یکدیگر کنند
متفرق یکی مثل رئیس پیش

باشد باقی متعاقب تابع وی باشند بعد از چندگاه رئیس مؤخر شود آنکه در عقب رئیس بوده

مقدم رئیس شود و همچنین بترتیب تا آخر صف هر یک رئیس و مرئوس گردند چون یکی از

مادر و پدر پیر شوند اولاد برداشته و طیران نمایند هر جا که روند بجهة او قوت و دانه آرند حیات.

عجایب المخلوقات ورده که چون کلنگ پیر شود زمین راه رود بیک پای رود و پای دیگر بالا

دارد از ترس آنکه بزمین فرو رود و طرفی زمین را رود که ملک الحزین در باب میم بیاید انشاء الله

تعالی کلش باتفاق حلال گوشت او سرد و خشک لیکن چرب است بهترش آنست که

با باز شکار نمایند تا ضرر نکند اکل او مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین تخصیص جوانان را

در زمستان انسب بنماید بعد از خوردن وی عسل بیاشامد لیکن واجبست که اولا به

پای سنگ ببندند دو روز بیاویزند بعد از آن طبخ نمایند و با شراب خورند اکل زهره

او دفع خوف کند اگر مغز سر او را با زیبق مخلوط ساخته بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر

رسد جزوی از زراریح و مثل او مغز سر کلنگ با هم نرم بکوبند و بر بدن مالند هیچ موئی نروید

اگر دل و زهره او را مخلوط ساخته با زیبق بر بینی صاحب نسیان ریزند آنچه فراموش کرده

بخاطرش رسد و اگر زهره او را در چشمی کشند که آب سیاه آورده باشد دفع کند **تعبیر**

دیدن او در خواب دلیل مرد غریب اگر بیند که کلنگی بر او سوار شده محتاج شود اگر بیند که

بسیاری از او مالک شده پادشاه بریاست و مال رسد گوشت او در خواب بجهة کسی که اراده

شراکت یا کدخدائی دارد نیکوست چه او در طیران خود متفق است با شرکا و ابنای جنس خود

اگر یکی از آنها را بگیرد با قومی پیوندد و خویشی نماید نصاری و اهل روم گویند که اگر کلنگی بیند

سفر دوری نماید اگر بیند که کلنگ بشهر خود برگردد ارطامیدوس گفته که دیدن او در زمستان

دلیل دزد و قطاع الطریق است و اگر فرزند خواهد دلیل خیر است چه او احاطت او بر کنند

باب بیست و سیم در لام مشتمل بر یک فصل فصل اول در لام مفتوح

لجاء بجیم نوعی از سنگ پشت است در بحر و بر تعیش کند بحری او را دو زبان در سینه بود و بهر جهوا

تعبیر

لجاء

بر سد بکشد و در صید طیور و غیره او را حیله عجیبی است چه در آب فرو رود و پس از آن خاک ملاحظه و
سبب تغیر رنگ از نظر ایشان باشد پس هر طیر که ببیند در
میان آب کشند تا در آب بمیرد پس بخورد و در بر بیضه نهد
و در بحر نشیند و منتظر خصائص بیضه کند تا بچه بیرون آید ارسطا
طالیس گفته که هر جوجه که از بیضه بیرون آید آنچه مستقبل بحر بود

بدریا رود و آنچه مستقبل بر بود به بر رود و همه تنها وارد آب شوند که از حیوانات آبی
ایشان نباشد و مار خورند از جمله خواص او آنکه ارسطو گفته که هر که جگر او را تازه خورد از درد جگر
ایمن گردد و اگر گوشت او را با بهر که طبخ نموده شوربای او بر ا مستسقی بهند نافع آید و ورم را
سخت کند و باد سودا ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر مستور ببکو روی
و صاحب جمال باشد و با باشد که دلیل بود بر دفع دشمنان و ایمن گردیدن از شر ایشان
لقلق و لقلق لک لک مرغی از کردن است مار خورد و از ذکاوت و زیرکی او آنکه دو
آشیان سازد و هر چند وقت در یکی اقامت کند و چون
احساس تغیر هوا و حدوث و با کند بدیار دیگر رود و با باشد
که ترک بیضه خود کند و چون خواهند که جانوران را
از جای بجای برانند لک لک در انمکان بنهد از نهند پیدا
فزع کند که همه هوام و جانوران گریزان شوند اکلش

حرام از جمله خواص او آنکه هر کاه بچه او را ذبح نمایند و به بدن مجذوم مالند شفا یابد و هر که بکدانک
از مغز سر او با یکدانک پنیر مایه خرگوش کداخته بنام شخصی بکسی دهد تا تناول کند نهایت
محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم گفته هر که استخوان لک لک با خود دارد عشقش
زائل شود و اگر عاشق باشد تسلی یابد هر که حدقه چشم راست او را با خود دارد خوابش نبرد و اگر چشم
چپش را با خود دارد بخوابد و هیچ بیدار نشود مگر آنکه بکشایند هر دو چشم او را با خود دارند در میان
آب در آید غرق نشود اگر چه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند
به قومیکه با هم دوست باشند بعضی گویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود هر گاه
متفرق ببیند اگر جمعی را در مکانی مجمع ببیند ایشان دزدان و راه زنان باشند اگر رائی
مسافر بود یا اراده سفر دارد دلیل خیر و برکت است و با باشد که دیدن او دلیل بر آن غایب باشد
بمکانی لبوه بفتح و ضم و باء یکنقطه ماده شیر تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر خیر پادشاه بود

تعبیر

لقلق و لقلق

تعبیر

لبوه تعبیر

اگر ببیند که با او مجامعت کرد از شدت عظیم نجات یابد و شانش بزرگ گردد و بر اعدا غالب آید
اگر رائی پادشاه بود در جنگ بر دشمن ظفر یابد و ممالک بدست او آید با لکت پا و چه نام
در میم مفتوحه مها گاو کوهی اگر مغز سر او را صاحب قولنج تناول کند صحت یابد
و اگر شعبه از شاخ او با خود دارد همه درندگان و
سباع از او بگریزند یا اگر شاخ یا سم یا
پوست او را در خانه بخور کنند ماران
گریزان شوند یا فی حواص در تفره و حشرات گریزند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد کثیر العباد و
گوشه گیر بود و اگر ببیند که حیث او را یا فته ریاست یابد

یا زن جمیله کوتاه عمر تزویج کند و اگر سر خود را سر گاو کوهی ببیند سر ریاست و ولایت رسد و غنیمت
یابد اگر ببیند که گاو کوهی گردیده از مردم گوشه گیرد و عزلت جوید و در عبادت اخلاص کوشد مغزه
بعین مهمله و زاء معجمه بز و بز کوهی اکلش باتفاق حلال لیکن موصوف بحماقت تفضیلی که
او را بر گوسفند است بز یادتی شیر و ثخانت پوست است نه دنبه یکی دارد و در بیه او زیاده شده
و لهذا اعرابان گویند تیه المغز بطنه یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون حق سبحانه و تعالی پوست
گوسفند تازه آفریده پشم او را بسیار کرده بز پوست بزرگ و غلیظ لیکن موی ش
کم کرده از جمله خواص او آنکه لحم او مورث النسیان و فراموشی و مولد بلغم و محرک سودا است
لیکن نافع است کسی را که دق دارد ابن سینا گفته که سرکین او محرک خون گشتن است سبب و غیرت که
در او ست اگر زنان او را با پشم بر دارد سیلان خون از زن باز دارد دیگری گفته که اگر شاخ
بز سفید سایند و در رکوی محکم بسته در زیر سر نایم گذارند بیدار نشود تا برندارند زهره نهان
که پشیر و ریش بز هاست اگر با زهره گاو مخلوط ساخته فتا بسازند و در گوش گذارند
گریه را زایل کند و منع نزول آب کند و اگر زهره
نهانه اکتحال نمایند بعد از آنکه موی زاید
چشم بر آورده باشند دیگر موی بر نیارد و نیز
پرده چشم زایل کند و مانع از حدوث او گردد و گوشت
زاید در چشم قطع کند طلا او دواء الفیل است حرارت
کند خوردن مغز سر او نسیان آورد و محرک سودا باشد


مها مشتمل بر یک فصل
فصل اول در میم مفتوحه اخ

تعبیر

مغزه

معراج

فصل دویم در میم مکسوره معراج بعین و راء مهمله و جیم جانوریست عجیب مثل خرگوش زرد
رنگ یک شاخ سیاهی بر سر دارد هر حیوانیکه او را ببیند بگریزد در جزایر بحار می‌باشد فصل سیم

مرغ

در میم مضمومه مرغه براء و عین مهمله مرغ نیکو رنگ خوش طعم است بقدر سلوی که
بلدرچین گویند جمع او مراعست شبیه بدراج اکلش حلال از جمله خواص او آنکه شکم او را پاره کنند
بر خاری یا پیکانی که بر گوشت فرو رفته باشد گذارند بیرون آید مهر بسین مهمله و ها

مهر

و راء هرمس گفته که او مرغیست که شب نخوابد و روز طلب معیشت



نماید آواز خوشی دارد دیگر بخواند و ترجیع صوت نماید هر که
بشنود چنان لذت یابد که آرزوی خواب کند اگر مغز
سر او را در سایه خشک نموده بوزن یکدانه سیم با روغن بادام در بینی
هر که مسعوط نماید خوابش نبرد هر که وی را ببیند گمان برد که شراب خورده و مست است هر که سر او را
در دست گیرد یا در نزد خود دارد مسرت بسیار او را روی دهد و خشیه و سوداء از وی زایل شود

باب بیست و پنجم در نون مشتمل بر سه فصل فصل اول در نون مفتوحه

ناقه تعبیر

ناقه شتر ماده خواص او در ابل گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل زنست اگر بختی باشد
اعجمی است اگر عربی باشد عربیست اگر ببیند که ناقه را میدوشد زن صالحه تزویج نماید
روزی و فرزند نصیب او شود اگر ناقه با بچه اش ببیند ظهور آیه و فتنه عام است ابن
سیرین گفته اگر ناقه با خطام ببیند سفر براست اگر بر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد
والی ولایتی گردد که در او زکوة مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم
که از ناقه بختی شیر دوشیدم پس خون دوشیدم ابن سیرین گفت بمردم عجم حاکم گردد
و از ایشان زکوة گیرد او شیر است مال الاخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند
و او خون است گوشت او دلیل مال فالقوله تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم
اسرائیل علی نفسه پی کردن او دلیل مصیبت و پشیمانیست لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا
نادمین ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس سوار شود با زن او دخول کند و اگر ببیند که ناقه
او استر با حمل گردید هر که زنش را زن گیرد اگر ببیند که ناقه او مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد
اگر ببیند که ناقه داخل شهر شد آن شهر را فتنه و مصیبتی بهم رسد لقوله تعالی انا مرسلوا
الناقه فتنه لهم و اگر او را در شهری پی کنند آن شهر را مصیبتی رسد نخام بنحاء مهمله مرغیست

نخام

بخلقت بط چون اراده خوابیدن کنند پراکنده گردند نرها بخوابند و ماده‌ها بیدار مانند

هر کدام

هر کدام را خوابگاه علیحده باشد از جنس داده نر ماده بیضه نهد از غیر جماع چون بیضه نهد از و
دور شود و نر نزد بیضه‌ها نر لیکن بر بیضه‌ها نه نشیند



قایم مقام حضانت باشد چون مدت تمام شود جوجه
بیرون آید حرکت ندارند ماده نزد ایشان آید دم
در منقار ایشان دمد تا روح در ایشان جاری شود پس نر
و ماده هر دو تربیت اولاد خود معاونت نمایند نر او درشت طبع و بیوفا چه هر گاه بچه خود را
ببیند که قوت طعمه خوردن بهم رسانیده براند مادر با او برود و نر نزدیک وی نشود تا وقت
جماع اکلش حلالست بصحت رسیده که نخام بچه برای حضرت مقدس نبوی ص هدیه آورده بود
آنحضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت اللهم ادخل الی احب خلقک الیک لیاکل
معی من هذا الطیر یعنی خداوندا دوسترین خلق خود را نزد تو بسوی من بفرست تا با من بخورد بریان
بخورد پس امیرالمؤمنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین علی بن ابیطالب ع آمده دست بر سینه
انس زده او را دور کرده بود داخل شد و سلام کرد گفت با حضرت انس در باب بود که از میان
من و تو حایل شود آنحضرت ص فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
من خذله الی آخره و در بعضی روایات آمده که آنحضرت ع سه مرتبه آمده در دو نوبت اول انس
او را باز کرده بود در مرتبه سیم در را فوتیر بگرفت تا حضرت مقدس نبوی ص شنید فرمود تا در بگشود
امیرالمؤمنین ع در آمد آنحضرت فرمودند ما ابطاء بک عنی یعنی چه چیز باز داشت ترا از اینکه دیر
آمدی فرمود آمدم انس مرا باز کرد اینکه آنحضرت ص فرمود ما حملک علی هذا یعنی چه چیز ترا بر این داشت
یا انس گفت خواستم که این دعا برای انصار باشد آنحضرت فرمود بل فی الانصار خیر من علی
بل فی الانصار افضل من علی یعنی آیا در انصار کسی هست که بهتر از علی بن ابیطالب ع باشد یا
فاضلتر از وی باشد نحل بنحاء مهمله انگه عسل ترکی بال زنبور عسل چون حق سبحانه و تعالی

نحل

از و بمردم عطاء عسل نموده و لهذا او را نحل گویند چه نحل بمعنی عطاست در عجائب المخلوقات
آورده که روز عید فطر را روز رحمت خوانند بجهة آنکه در این روز حق سبحانه و تعالی زنبور
عسل وحی فرستاد که او حی ربک الی النحل و او حیوانیست صاحب



فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند و فصول سال
بشناسد و اوقات باران و بدیر چراگاه و مطاعم داند و بجهة
پادشاه خود اطاعت و استکانت نماید ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم

از آنها بعضی ابعضی الفت گیرند غذای آنها از فضول حلوبات و رطوبات که از شکوفه
و اوراق و اشجار ترشح کنند که همه آنها را جمع کنند و ذخیره نمایند و او عسل است و ظرفهای
او یعنی خانهای مسدس پس آنچه از گیاهان بردارد بجز طعوم خود چینند و بر روی آنها خود با
کنند و از زبان خود به پشت نقل کنند از کلام ملک علام چنان مستفاد میشود
که شکوفه در جوف وی مستحیل بعسل شود و از درون وی بیرون آید اما دانسته نمیشود
که از دهن او یا بقی بیرون آید یا از غیر او و هو قوله تعالی کلی من کل الثمرات فاسلکی
سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ان فی
ذلک لآیة لقوم یتفکرون مراد بعضی ثمراست نظیر شی و اوتیت من کل شیء ای
بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور و گاه باعتبار چراگاه
وی طعمش اختلاف یابد چه در بعضی اوقات اشیاء بد خورد طعمش بد شود و از طبع او است
که تدبیر در معاش خود کند بموضع پاکیزه رسد خانه از موم بنا کند و جایی که پادشاه ایشان
نشیند خانه جداگانه سازد و دیگر خانها نیز آنها که کار کنند و آنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز
دارند و ماده کثیر الجثه درون وی خالی بود چون بپرند همه بهیئت مجموعی و یکمرتبه بیرون
آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند بمکان خود آیند نحل عسل اولا موم سازند پس تخم
ریزد چه موم و منزله آشیان مرغیست بعد بنشینند حضانت نمایند چه از تخم وی
کرم بهم رسد که بچه وی بود پس کرمها متحرک شوند غذا از نفس خود خورند پس بپرند به
شکوفهای مختلف نشینند بلکه بر یکنوع از شکوفه نشینند بعضی از خانها از بچه و
بعضی را از عسل پر کنند و از عادت ایشانست که چون از پادشاه فسادی بینند عزل
کنند یا بکشند و در بیرون نحله اندازند تا همه ایشان بیرون نیایند پادشاه ایشان
بیرون نیاید چون از طیران عاجز شود لشکر وی در دوش گیرند پادشاه را یعسوب نامند
انشاء الله در یا بیاید نشانه او آنست که نیشی ندارد لهذا نگزد و بهترین او آنست که سرخ رنگ
باشد و بدترین آنها سیاه بود که در او نقطهای سفید بود لشکر وی کارها مابین خود
قسمت کنند بعضی موم سازند و بعضی آب آورند و بعضی خانه سازند بر شکل مسدسی
که اصلا انحرافی در وی نبود بی آلتی و پرگاری بقیاس هندسی در دایره مسدسی که اختلاف
در او بهم نرسد و آنها بهم متصل واقع شده که گویا جمله یک شکلست که انفصال و
فرجه در او نباشد جهة آنکه از اشکال مثلث و مربع و مخمس هر یک از آنها که با امثال خود در

دایره جمع شود البته در میان آنها فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر متصل نشوند الا مسدس که هر چند
اشکال مسدس را بر پهلوی هم در دایره گذاری بمسدس دایره پر شود و فرجه و فاصله باقی نماند چه او
اوسع اشکالست غزالی در کتاب احیا آورده که زنبور عسل بنگر که بنظر تفکیک حق سبحانه و تعالی
بوی وحی نموده او را در کوهها خانه ساخت و از لعاب خود موم پرداخت و استخراج عسل نمود
از یکی حیا آید و از دیگر شفا اگر تامل کنی در عجایب کار او که بچه محل خود را با زهار و انهار رساند و
اشیاء طیبه فرا گیرد و از انجاس و اقذار اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کنند
و اگر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان پادشاه آنرا کشته بیرون اندازند بچه و صغر او
بهتر از مادر او کار کنند بتمام در فصل ربیع و خریف در بهار بیشتر و از طبع او لطافت و پاکیست چه
چه نحل مرده در نحله نگذارند بلکه آنچه بود بیرون ریزند و آنچه آب شیرین و صاف باشد بیاشامند
و طلب کنند تا هر جا که یابند و از عسل نخورند مگر بقدر آنچه کفایت ایشان بود بدانکه
اگر عسل در نحله کم شود در آب اندازند تا جوف آنها بسیار شود از نفوذ آب چه اگر
آب نفوذ کند خانهای پادشاه و خانهای ذکور خود خراب کنند و باشد که پادشاه
بکشند مثل مار و پوست اندازد اگر سوسه بد و مضرت رساند بکشتن نمک در نحله زنند
و هر ماه یکبار بگشایند و بسرگین گاو دود کنند سوسه برطرف شود و دیگر آنکه ایشان چون
بیرون آیند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر بجهة نحل از کشتی جا بجا از نیل
چون عبور کشتی بموضعی رسند که در او درخت و شکوفه بسیار باشد درهای نحله را
بگشایند روزها تا زنبور عسل بیرون آیند در آن موضع زنبورها را انوار بر بر داشته شب
بکشتی آیند و هر یک بمحل خود روند که خطا نکنند و این حیوان همیشه در ایام سجده و جهد
کار تمام کند تا اهل و تکاسل نورزند مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد یا دود بود یا آب آتش
بود که او را از عمل باز دارد بدانکه جمهور انام و اکثر علما بر آنند که عسل از دهن نحل بیرون
آید و از امام همام حضرت امیر المؤمنین در باب مذمت دنیا منقولست که آنحضرت
فرموده اند که بهترین ملبوسات بنی آدم را لعاب کرمیست و اشرف مشروبات وی
رجیع نحل یعنی سرگین اوست و این محتملست که قی او بود که از دهن وی بیرون آید یا رجیع او
که از طرف دیگر آید بهر طریق مضمون اینکلام عجیب انجام مطابق کلام ملک علام است
که یخرج من بطونها حاصل که عسل او از بطن او بیرون آید اما دانسته نشده که از دهن
یا غیر او چنانچه سابقا مذکور شد گویند که ارسطاطالیس خواست تا تحقیق معنی نماید

بجهه نحل خانه از شیشه ساخت تا نظر کنند که چه قسم شهد از وی بیرون آید نحل اولا روی شیشه
بگل اندود کرفته تا عمل وی مرئی نشود و بعد شروع در کار کرد تا کسی مطلع از احوال وی نشود
مسوّد اوراق کوید که نکته در اینکه عسل مقلوب لسع است چه نحل از طرفی نحل کند و از
طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانبی نیش رساند و از جانب دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بی
نیش محنت حاصل نکردد و در بعض تفاسیر آمده که عسل از آسمان بزیر فرود می آید و دراماکن
آن میرود نحل او را میخورد نحله آمده در خانهای از موم بسته میریزد و بعضی کمان برده اند که
نکر عسل در درون وی از فضلات غذا بهم رسد و در معده او مستحیل شهد بعسل
چون حقسبحانه و تعالی او را باکل حلال امر نمود تا لعابش شیرین و شفا کردید از پی دوای
الهی شیرین و دوای اطبا تلخ بود بدانکه اگرچه ظاهر آیه وافی بدایه و فیه شفاء دلالت بر
عموم دارد اما لازم نیست که عام باشد چه تقدیر و فیه نوع شفاء او بعض شفاء یعنی آیه
شفاء الکل محله بارده رطبه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شهد محبت امیر
نحل است که علی بن ابیطالب باشد لهذا آنحضرت را یعسوب نامند یعنی پادشاه نحل که
شهد محبت و علل همه ذنوب شیعیان است چه مراد از ناس معرف بالف و لام تعریف
شیعیان و بیت اما سایر مردم بصورت ناسند بمعنی نسناس و این تاویل محمول
بر تفسیر باطن است چه قرآن را ابعاث بطن است بنا بر این آیه وافی هدایه مقتضی عموم با
د ابن مسعود از حضرت مقدس نبوی ص حدیثی نقل کرده که دلالت بر عموم دارد که آنحضرت
فرمود که العسل شفاء من کل داء و القرآن شفاء لما فی الصدور فعلیکم بالشفائین القرآن
و العسل یعنی شفاء هر علتی است و قرآن شفای آنچیزیست که در سینهاست پس بر شما باد
باینده و شفا که عسل و قرآنست نقل است که عوف بن مالک بیمار شد گفت بجهه من
آب بیاورید که حقتعالی فرموده و انزلنا من السماء ماء مبارکا پس گفت عسل بیاورید که فرموده
و فیه شفاء پس زیت طلبید که از شجره مبارکه طیبه است هر سه را مخلوط ساخته بیاشامید
شفا یافت ابی سعید خدری را آورده که مردی بخدمت حضرت مقدس نبوی ص آمده گفت
برادر مرا اسهالست آنحضرت فرمود که عسل بنوشان آنشخص برفت برادر خود را عسل
نوشانید باز بخدمت آنحضرت آمده گفت که عسل نوشانیدم اسهال بیشتر از پیشتر گشت
آنحضرت فرمود عسل بنوشان همچنین تا سه مرتبه نوبت چهارم آمده گفت یا رسول الله عسل
نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این مرتبه آنحضرت فرمود که صدق الله و کذب بطن اخیک

اشبعه عسلا یعنی خدای تعالی راست گفت که و فیه شفاء و در وغکوی شکم برادر تست که کلام الهی
دیر قبول میکند برو و عسل بنوشان پس آن مرد این نوبت که عسل نوشانید بامر الله شفا یافت
جمعیرا که مرض الحاء در دلهای ایشان راسخ گشته بدین حدیث اعتراض نموده اند و گفته اند که موافق
عقل نیست زیرا که اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب
آنکه اسهال که از هیضه و تخمه حاصل شود نیز اطبا اجماع کرده اند که در مثل این اسهال طبیعت
بحال خود گذارند اگر محتاج بر معین اسهال باشد مادام که قوت با طبیعت اعانت کنند و از نبو
یعنی نه بند بستن وی ضررست پس محتملست که اسهال شخص مذکور نیز مثل این اسهال باشد که از امتلا
هیضه باشد که بحال خود واگذاشته باشند طبع وی قوتی داشته مکرر آنحضرت در شفاء عسل امر
فرموده تا آنکه ماده بالکلیه دفع شده و اسهال باز ایستاده باشد عسل همان مسهل بود که دفع
اسهال بمسهل شده و هیچ اعتراضی را و نیاید بدانکه عسل کرم و خشکست که ادرار بول کند و اسهال
نماید و تهیج قی نماید و تشنگی آرد و بصفرا مستحیل شود و مولد خون باحدت گردد اما باید
بجوشانند و کف وی بگیرند حدتش برطرف شود و نفعش کم شود و غذای بسیار دهد
خریفی وی انفع از ربیعی بود سیب ترش دفع مضرت وی کند اگر بر عسل خام که آب و آتش
بر او نرسیده باشد مشک داخل نموده اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع
شپش و رشک کند لیسیدن او بانگشت علاج گزیده سگ دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع
زهرها کند خاصیت او آنکه اگر کسی با خود دارد محتلم نشود و لیکن غم آرد چه شهد و شادمانی او زنبور
اما نحل از فلتش مکروه اکلش حرام تعبیر دیدن نحل در خواب دلیل رزق و رنج است
برای کسی که او را قنیا کرده باشد اگر نحله او را بلند بر زد و عسل آرد بمال حلال رسد اگر همه
عسل بیارد و بجهه نحلها چیزی گذارد و بر قوم ستم کند اگر چیزی گذارد عدالت کند اگر والی
با طالب حق باشد اگر بلند نحلها بر او نشسته والی و رئیس قومی گردد اگر پادشاه بود
ملک و ولایت متصرفش در آید اگر رای از اهل فلاحت و زراعت باشد دلیل خیر بود و
بجهه لشکریست جهه آنکه متابعت امیر خود کنند اگر در خواب نحلی بکشد بر دشمن خود غالب
آید و اگر اهل فلاحت بود بجهه او بد بود و نیز دیدن او دلیل علما و اصحاب تصنیف است
خبر او وحی نازل میشود و باشد که دیدن او دلیل برکت و جهد در کسب باشد اما دیدن
عسل در خواب مال حلالست بلا تعب و بجهه مریض شفاست اگر ببیند که بمردم عسل
نوشانند بدیشان سخن شیرین با قرآن با آواز خوش شنوانند و اگر بانگشت عسل لیسید

تعبیر

تنزویج

تزویج نماید و اکل او معالجه و نقل است که شهد و میراث حلال مال شارکت ابن
سیرین گفته که شهد ربوی حلال بود وجه آنکه بدو سر رسید که بلند که نزد او شهد کند اندیشه
با او علم غیر باشد که مردم شنیدن اعلم دارند شهد شها علم و ظرف صاحبی و وبال حلال
و بجهة زاید غنا و حسن اعتقاد و نیکوئی دین اگر بیند که شهد میخورد و ذوق و عسل است کسیری
نکاح کند **نسر** کرکس تیره کان فاجر نامند از حضرت امام حسن منقولست که آنحضرت
فرمود که او در صوت خود گوید که عش ما شئت فان الموت ملاقیک یعنی هرنحو که خواهی
زندگی کن که مرگ بتو خواهد رسید گویند که توالد بود که اینقول بسبب طول عمر خود
گوید چه او هزار سال عمر کند او از منقار باشد نه چنگ لیکن ناخنهای او زمثل خنک دارا به



بادی جمع بشود چنانکه خروس با ماکیان جمعی
گمان برده اند که ماده او بسبب نظر کردن بر بیضه خود بیضه
نهد و حضانت نماید این گمان باطلست
آنچه به صحت رسیده آنکه او را ماکن تمامیه
که آفتاب رو باشد بیضه نهد حرارت آفتاب
بجای حضانت او باشد چاشت نظر و قوت بصر او
مرتبه ایست که از چهار فرسخ جیفه را بیند بعضی
گویند که نه بسبب بلکه بقوت شامه در یابد
لهذا چون بوی خوش شمام نماید در ساعت بمیرد قوت طیران بال او مرتبه ایست که در
یکروز از مشرق بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه نشیند اگر عقاب بر پر او باشد نشیند
شکم پر کند چندان خورد که از طیران باز ماند پس چند مرتبه بدود و خود را طبقه طبقه در هوا
بلند کند و با باشد که در اینحالت او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از ترس خفاش
بر بیضه و بچه خود برگ چنار ریزد تا خفاش بگریزد و بر مفارقت از زوج خود بسیار
طیور غمگین گردد چه هرگاه یکی از آندیگر جدا شود آندیگر از غم بمیرد مثل سنگی که در آشیانه
عنقا یافت شود در آشیانه او نیز یافت شود بجهة عسر الولاده نیکوست گویند در طیور
سباع بزرگ جثه تر از وی نباشد بدانجهة او را عرنف طیور گویند یعنی سید
مرغان نقل است از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع فرمود نمرود جبار را خلیل الرحمن ابراهیم
علی نبینا و آله و علیه السلام حجت کرد بتوحید باریتعالی خواند نمرود از حماقتیکه داشت

کفت

گفت آنچه خواست که تو میگوئی نمیپرستم تا آنکه با آسمان بروم و بدانم آنچه در آسمانست پس
چهار بچه کرکس پرورد تا بزرگ شدند و تابوتی ساخت او را در او گذاشت یکی بطرف بالا و دیگر بجانب
زیر و چوبها را باطراف تابوت نصب نمود و بر سر آنها گوشتها گذاشت تا بوی را بیابی
کرکسها به بت جوانی از رفیق خود گرد آمده در میان آن بنشست کرکسها بطمع گوشت پرواز
در آمدند در هوا بلند گشتند تا یکشبانه روز بلند شدند پس برفیق خود گفت در بالای بگشای
و بجانب آسمان نظر کن و ببین که با آسمان نزدیک شده ایم یا نه جوان در بالای بگشود و نظر کرد
گفت آسمان بهمان طریق مینماید که از زمین مینمود گفت در زیر بگشای و بزمین نگاه کن
و ببین که چون مینمی جوان در زیر بگشاد گفت که زمین مانند لجه و کوهها مثل دود می بینم پس
کرکسها در یکشبانه روز دیگر پرواز نمودند بلند شدند تا آنکه باد آنها را از پرواز نگه
داشت نمرود برفیق خود گفت در بالا بگشای و بر جانب آسمان و زمین نظر کن تا چه بینی
بگوئی جوان در بالا بگشود گفت زمین سیاه و تاریک مینماید ندائی رسید که ایها
الطاغی بر کجا عکرمه گفت جوانیکه با نمرود بود تیر و کمان برداشته بود پس نمرود مردود
پر و تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلود برگشت بلیس نمرود نهاد
گفت از شغل اله آسمان فارغ گشتم پس برفیق خود گفت تا چوبها بطرف تحت کرد آید
تا گوشتها سرازیر شدند تا کرکسها نزدیک نمودند بطرف زمین پرواز نمودند آواز پر آنها
بمرتبه شد که صدا در کوهها پیچیده از مکان خود متزلزل شدند کما قال الله تعالی و ان کان
مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه او جیفه است لهذا اکلش حرام است اگر دل او را با پوست
گرگ گذارند به آدمی آویزند محبوب القلوب نام گردد و در نظر مردم با هیبت بود نزد سلاطین
و غیره حاجتش روا گردد و دارنده او را ضرر نرسانند اگر استخوان [illegible] از استخوانهای او بر کسی آویزند
که خدمت سلطان کند از غضب او ایمن گردد و نزد ملوک معزز و محترم گردد اگر استخوان
ران چپ او را بر کسی آویزند که سیح و پیچش ناف و روده کهنه داشته باشد نفع بخشد اگر پر او را
در میان زراعت گذارند همه هوام بگریزند اگر جگر او را بسوزانند و با شامه فوت با هر از یاد کنند
اگر بیضه او را بعضی به بعضی فرا گیرند و مخلوط ساخته سه روز بر حایل [illegible] قوت عجیبی بیابد
اگر زهره او را با آب سرد مخلوط ساخته اکتحال نمایند دیده روشن گردد [illegible] نزول آب مانع آید
اگر فلک علاج او را بر گردن آدمی آویزند هیچ جز از هوام نزد او نیاید اگر پری از پرهای او در زیر
زن عسر الولاده گذارند بزودی بار نهند مقعد را بان و در خواب دلیل او پادشاه بود اگر

با او نزاع کند پادشاه بر او غضب کند و ظالمی بر او موکل گرداند که از وی ترسد و اگر با ملک که برگشته شود ملک
بزرگی بدست وی در آید و اگر با ملک او شود و بپرد و شهر رسد کارش بلند شود و جبار و
صاحب عناد گردد و چون نمرود اگر بچه اش بدست وی آید او را فرزند عظیم الهادی
بهم رسد اگر روز این خواب را بیند بیمار شود اگر بچه کرکس را و یا عضو او را بخوراند بیماری او
دراز کشد و بدبوح و دلیل پادشاهیست اگر زن حامله کرکس بیند فرزند خود به دایه دهد
یهود دیدن کرکس را به انبیا و صلحا تعبیر کنند چه در توریه انبیا را باو تشبیه نموده اند
ابراهیم کرمانی گفته که او را با کبر ملوک تعبیر نموده اند حق سبحانه و تعالی ملکی بر صورت او خلق نموده
که موکل ارزاق طیور است جاماسب گفته کسیکه او را بیند یا آواز وی شنود با ناس
مخاصمت کند ابن المغربی گفته کسی که مالک او شود یا حکم بر او کند بعزت و سلطنت
رسد و بر اعدا غالب گردد و عمر دراز کند و روا باشد که با ایشان مصالحه کند و از شر ایشان
محفوظ ماند و انتفاع یابد با آنچه نزد ایشانست از سلاح و مال و اگر از عوام الناس باشد در آن زمین
که لایق او باشد رسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز کند و باشد که دیدن او
دلیل بدعت و ضلالت باشد دیدن ماده او دلیل موت بود و جهة آنکه سلب ارواح کند و

نعامه

میبسته جوز د نعامه بفتح نون مهمله شتر مرغ تبرکی دده قوشی ماند حیوانیست که پر دارد
و بیضه و جوجه کند بعضی گمان برده اند که مرکب از شتر و مرغ بهم رسیده این گمان باطل است
بلکه او نیز نوعی از حیوانیست
طیور و بهایم هر ابراز زعم آنکه
غذا داده اند گوشتهای وی
ظلیم گویند یعنی ستم رسیده
و او را الصمعا نیز خوانند
از عجایب امر او آنکه بیضها
گذارند چنانچه اگر رشته سر



گویا که برزخ است مابین
او در فته طلب شاخ کند
بریده اند و لهذا او را
این زعم فاسد است
یعنی کوچک گوش
بطول بخط مستقیم
آنها بطول نهند
هیچ نحو از هیچ یک منحرف نشود هر بیضه را بقدر آنچه باید حضانت کند این طلب طعمه
بیرون رود چون بیضهای شتر مرغ دیگر یابد بحضانت آنها اشتغال نماید و بیضهای خود
فراموش کند و بسوی صید نیز بر نگردد و لهذا نزد عرب موصوف بحماقت باشد و
بیضهای خود سه قسم منقسم سازد و قسم اعلا را حضانت نماید و بچه بیرون آرد او سطرا

غذای

غذای خود کند و ادنی را بیرون گذارد تا متعفن گشته کرم شود غذای بچهای خود کند نر او در حضانت
معاونت نماید ماده را بخلاف باقی طیور که اگر یکی شکسته شد دیگر در بعوض حرکت اعانت
جفت خود نماید اما اگر یکی را بخاری رود باید درجای خود چندان که بیند تا هلاک شود او را
قوت سامعه نباشد اما شامه او بمرتبه قوی بود که از قوت سمع مستغنی گردد و بسا باشد که
از قوت شامه از اماکن بعیده آنچه صیاد استشمام نماید لهذا عربان در امثال خود گویند
فلان اشم من النعامه ابن خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست که نشنود
و آب ننوشد مگر شتر مرغ ساق پای هنود از حماقت وی آنکه چون صیاد بوی رسد سر خود
در ریگ فرو برد اکثر دیدن او مقابل و زدن باد بود هر چند باد بشدت وزد تند تر رود
استخوان صلب و آهن و سنگ و کلوخ فرو برد و هضم کند اگر در گوش طفلی مروارید یا
حلقه بلند رباید و فرو رود در درون او بکرات زد بی تغذی بنار رو اطفاء بهضم و عجب و فرشت
چه سمندر در آتش بیضه و جوجه کند اکل شتر مرغ حلالست چه از جمله طیباتست از جمله خواص او آنکه
زهره او سم قاتلست فورا مغز استخوان او مورث کسالت و کاهلی بود اگر بیضه کلش را
سوخته و صلایه کرده بر سعفه طلا نمایند در ساعت زایل کند سعفه سیاه را گویند که در روی
بود هر بیضه او را خالی نمود در هر که اندازند در میان او از موضعی بموضعی جهد اگر آهنی را که او

نغیر

فرو برده شکم وی پاره کنند و بیرون آرند بر شمشیری و کارد که از وی سازند هرگز کند
نگردد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن بدقیافه است و بعضی انعامه نعمت تعبیر
میکنند اگر سوار شود سوار اسب شده رو شود و بعضی گویند که اگر او را سوار شود یا
خواجه سرای دخول کند و نیز گویند دیدن او دلیل کری باشد و باشد که دیدن هر یک از وی
بر نعمتی دلالت کند مثلا اگر یک نعامه بیند بر یک نعمت و اگر دو بیند و سه بر دو سه

نغجه

نعمت دلیل باشد نغجه بمثلثه در مثل گویند اعجل من نغجه علی الحوض برای که چون
ابر را بیند از شتاب بر او افتد از جمله خواص آنکه اگر بر شاخ او آیه یوم تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا سه مرتبه بخوانند زیر
زن که در خواب باشد گذارند چنانچه مطلع نگردد هر چه از وی پرسند جواب گوید از آنچه داند
چیزی پنهان نکند زهره او را اگر سوخته بزیت مخلوط ساخته بر او طلا کنند موی را سیاه

نغب

سیاه کند چون از شیر او به کاغذ نویسند ظاهر نشود چون بر آب اندازند نوشته سفید
ظاهر گردد اگر پشم او را از زن بردارد دیگر باز نگیرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن [illegible]

مبارکه

مبارک باشد اگر فربه او را دید بمال اگر لاغر دید و گوشت او میراث و پشم و شیر او مال اگر بیند
که بچه او داخل خانه شد درایندال دلیل زن زانی و فراخی معیشت بود اگر بیند که بچهٔ او فوج کرد باید
زن وی هرگز باز بگیرد و نکاح بسیار دلیل زن صالحه باشد و بسا باشد که دیدن ایشان
دلیل غم و ثقل ازدواج بود لقوله تعالی ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة الایة

نمر

نمر پلنگ ترکان قپلان نامند شبیه بشیر بود لیکن بجثه خردتر و کوچکتر باشد و دو صنف است
یکی بزرگ جثه کوتاه دم هر دو صاحب قوت و سطوت بر همه حیوانات و دو و از هیچیک نترسد
و بخود معجب باشد چون سیر شود سه روز بخوابد بر ایجاد اش نیکوست بخلاف سایر سباع
چون بیمار شود موش خورد مرضش زایل شود جاحظ گفته که او آشامیدن شراب دوست دارد چون
در مکانی بیابد چندان از او آشامد که مست شود و در اینوقت شکارکنند جمعی از عجم آنکه نمر را
وضع حمل نشود الا وقتیکه ماری بروی طوق زده باشد که نفس کشد و نیش نزند و نکشد از
طبع و شدت حرص و بی صبری و عداوت با شیر باشد چنانچه در یابنده از اماکن بعیده
که جهل کند بجهد و بلند شود چون صید بیابد چیزی نخورد تا صیدی بدست آرد
جیفه و مردار نخورد در اخبار سید الطاهرین یعنی احمد مختار صلعم آمده که روزی موسی کلیم
علی نبینا و آله و علیه السلام در مناجات با قاضی
الحاجات گفت ای پروردگار من خبر ده مرا
بکرامی ترین خلق خود نزد حضرت و خطاب مستطاب
رب الارباب رسید که ای کلیم گرامی ترین خلق
من نزد من کسیست که هوای من را متابعت نماید
هوای کسی هوای خود والفت گیرد با بندگان



صالح من مثل الفت مردم بلودگان و غضب کند بر کسی که بدرد پردهٔ خود و حلال
کند حرام مرا مثل غضب کردن پلنگ غضبناک باک ندارد که مردم کم باشند
یا بسیار و این شدت تمثیل است بدانکه اکل پلنگ حرام است چه از جملهٔ سباع
ضاره است از جملهٔ خواص او آنکه چون سر او را در موضعی دفن کنند موشان سایر در وی
جمع شود اکتحال زهرهٔ او روشنی چشم دهد و منع نزول آب نماید اما سم قاتل است اگر
کسی بخورد خلاص نشود مگر آنکه خدا تعالی خواهد مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که بوی او
بشنود در حال بمیرد لیکن او از کلهٔ انسان ترسد و گریزد چون موی آدمی در خانه بخور کنند

عقارب گریزان شوند اگر پیه او را گداخته بر جراحات عفنه گذارند صحت بخشد هر که بخورد دم از
پیه او خورد زهر هیچ افعی بد و ضرر نرساند لیکن در عجایب المخلوقات آورده که جمیع اجزای او سم قاتلست
بتخصیص زهرهٔ او این قول اصوب است او حوطست اکل طبیخ قضیب او تقطیر بول و جماع شیک المثانه
کند مداومت جلوس بر پوست او دفع بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت
نماید اگر دست و ناخن وی در موضعی دفن کنند هیچ موشی در آن موضع نماند چون پلنگ بشخصی زخم
زند موش طلب آن شخص کند که بر او بول کند بمیرد پس هر گاه پلنگی زخمی زند البته احتیاط کند از موش

تعبیر

بعضی گویند اگر کسی پیه او را بر بدن خود مالد اگر بر پلنگ در آید از وی بگریزد **التعبیر** دیدن
او در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شد با الشوکه بود هر که پلنگ را بکشد دشمن
با این صفت را بکشد اگر گوشت او را بخورد بمال و شرف رسد و اگر سوار شود بسلطنت و بزرگی
رسد اگر پلنگ او را سوار شود او را از دشمن ضرر رسد اگر بر پلنگ دخول کند بر زن از قوم
ظلمه مسلط شود و اگر پلنگی در خانه خود بیند فاسقی در خانه خود هجوم کند و اگر صید کند
بمنفعتی رسد ارطامیدوس گفته که پلنگ بسبب تغیر لون دلالت بر مرد و زن حناب
بمکر و فریب کند و بسا باشد که دلالت بر بیماری و درد چشم کند آشامیدن شیر او دلیل عداوت
شارب اوست

نمله

نمله مورچه ترکان قارینجه نامند بجهة کثرت حرکت مسمی بنمله شده
او را ازدواج و مباشرت نیست بلکه بیضه او چیز حقیر سفیدی باشد که بر زمین ریزد از او
بیضه متکون شود بدانکه بیضهٔ همه حیوانات بیضا بود غیر بیضة النمل که نقطا بود و عظیم
الجیل بود در طلب روزی مورچه هر گاه چیزی یابد سایر مورچگان را خبر رساند با یکبار همه آیند گویند
این اختصاص برئیس ایشان دارد و تابستان روزی جمع کنند بجهة زمستان چو جمع کنند و
نگهدارد و ترسد که دانه جمع آورده سبز شود و برویده دو نیمه کند تا نروید سوی آکشنیز که چهار حصه کند
جهة آنکه ملهم شده تا نکه هر نیمه از او سبز شده و برویده چون ترسد که متعفن شود بیرون آرد
و متفرق نماید بیشتر در شب ماهتاب چنین کند حیات و تعیش او از قبل اکل نیست و از طرق
با کل نبود چه او را جوفی نیست که طعام در او نفوذ کند جهة آنکه بدن او از میان مقطوع است
قوت او آنستکه چون دانه بدو نیمه کند به استنشاق و تنفس
کند رایحه آنش ویرا کفایت است چه او را قوت شامه قوی باشد



در ابواب سابقه مذکور شد که هیچ حیوانی شامه ندارد مگر
آدمی و حکه و موش و مورچه بعضی گویند بلبل نیز نگهدارد تا فراموش کند بسبب بلاک

بعضی: و درچه آنستکه برابر آید و در وقت طیران عصافیر بسیار شوند و ایشانرا صید کنند بشش و نیست
و پای گوارد خانه بجهة خود حفر نماید و گچها در خانهٔ خود سازد که آب باران بدو نرسد و با
باشد که دو خانه سازد یکی فوق و یکی تحت چه بر ذخیرهٔ خود ترسد نقل است که عدی بن
حاتم طائی بجهة مورچگان نانرا میشکست و ریزه میکرد و میگفت ایشان همسایگان مایند
چه هیچ حیوانی سوای او راضی بضعف بدن خود نیست چه او باضعاف مضاعف اضعفی است
تا آنکه با بچه استخوان خرمای بردارد و حال آنکه از وی انتفاع نیابد بلکه بجهة حرصی که بر جمع روزی
دارد روزی. در لنگه دارد و حال آنکه زیاده بر یکسال عمر ندارد و از عجایب کار او آنکه خانها
که بجهة جمع ذخایر سازد دو راه و غرفها و دهلیزها و طبقات بنا کند همه را از ذخایر مملو سازد
بعضی از و باشد که مثل زنبور بگزد یکنوع از او را نمل الاسد نامند چه مقدم او باسد و موخر
بنمل شباهت دارد نقل است که موسی بن عمران گفت خداوندا تو مبرا از غذا یکی و حال آنکه در
میان ایشان صالح بود خدا تعالی خواست که منطقی از حکمت خود بوی نماید حرارت
آفتاب براو مسلط گردانید تا آنکه کلیم پناه بسایهٔ درختی آورده تا راحت یابد خواب براو
غلبه کرده بخواب رفت چون لذت خواب دریافت مورچه او را گزید موسی از جو تب و
همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یکمورچه آزار تو کرد گناه دیگران چه بود که جملهرا بسوختی
یا موسی مطیع را ارتفاع درجه و رحمت و عاصی را عذاب و نقمت است بدانکه در احادیث
هیچ اشعاری نیست بدانکه کشتن نمله بجهة رسانیدن آزار که باو اتفاق افتد در جهة دفع ضرر از نفس
واجبست حرمت هیچ احدی از مخلوقات اعظم از حرمت مؤمن نیست و حال آنکه تو امر مباح
گردانیده از ضرب و قتل در دفع مؤمن از خود و مال خود بقدر ضرریکه بر تو رسانیده و عتاب
با موسی که انتقام بجهة نفس خود قتل همه مورچگان نموده و حال آنکه مورچه اذیت بتو نرسانیده
صریحست بر آنکه دفع موذی از نفس واجبست قصهٔ نمل با سلیمان ع در تفاسیر و غیره
اشتهار دارد گویند که او بقدر گرگی بوده بعضی بقدر شتری گفته اند نام او طاغیه و
بعضی جرمی گفته اند فایده بجهة دفع مورچه در سوراخ او دایره کشیده این آیه
بخوانند که یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون و دیگر بجهة
محو قطعات ... بلینت العروس تحتفل و تختفی و تختضب و کل شیء تعقل غیر ان الا
بعضی الرجل مقدس نبوی ص این فسونرا تجویز نموده مؤلف حیوة الحیوان گوید
که بخط بعضی علما دیدم که بجهة دفع مورچه سه روز متوالی روزه بگیرد هر روز وقت صبح

فایده

خصوصیت

از ایام مذکوره نزد طلوع آفتاب بگوید اقطری واتبری فقد فوة بتوبه بطش نیفت
ایها المجرب بالف لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند
پس باید که زیت پاکیزه بانگشت بردارد و بمورچه مسح کند و نیز گفته که بخط بعضی مشایخ دیدم که
بجهة دفع مورچه آنستکه بنویسد در ظرف پاکیزه این اسما را و بشوید و بر خانهٔ مورچگان ریزد
بهذه الاسماء که الحمد لله باهیا شراهیا سنالم و نیز گفته در بعضی مصنفات که بجهة افسون
مورچه بر چهار سفال آب ندیده بنویسد و بر چهار طرف موضع دفن کند که مورچه از موضع
دیده نشود و بزمین فرو رود و هذا و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا لا تسکنوا
فی منزلنا فیفسدوا والله لا یصلح عمل المفسدین الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر
الموت فقال لهم الله موتوا فماتوا کذلک یموت النمل من هذا المکان و یذهب و نیز از جمله
آنکه مجربست بجهة دفع موران آنستکه بر لوحی از پوست نر بنویسند و بر خانهٔ موران نهند
د ل ه ا ل م ل ح م د و ل ه ا ل م ل ک الله الله و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدینا سبلنا
ولنصبرن علی ما آذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم
لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون آهیا شراهیا ادونای ال شدای ارحل ایها
النمل من هذا المکان بحق هذه الاسماء و بالف لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم
د و ح م ح م در اخبار آمده از سید الطاها که حضرت مقدس نبوی ص از کشتن مورچه نهی فرموده
گفت مکشید مورچه که روزی حضرت سلیمان ع با قوم خود بطلب باران بیرون رفت
مورچه دید که بر پشت افتاده دستها بجانب آسمان برداشته گفت بار خدایا ما
مخلوقیم از مخلوقات تو که محتاجیم بفضل تو که ما را بگناه بنی آدم مگیر بجهة باران بفرست
که اشجار سبز شوند و میوه آورد و طعام ما کن سلیمان ع گفت قوم خود را که برگردید بتحقیق
که بسبب غیر خود آب داده شدید بدانکه مکروهست اکل آنچه مورچه بدهن و بدن خود با
خود برداشته باشد و اکل مورچه حرامست جهة آنکه پیغمبر ص نهی کرده است کشتن او را هر گاه
بیضهٔ نمل که تخم سفید است از مورچه گرفته ساییده از بدن موی کنده باشد تراشیده
بموضع وی مالند دیگر موی بر نیارد اگر تخم او را در میان قومی بپاشند آن قوم متفرق
شوند اگر زن بکدیگر هم از و بکسی دهند اسفل خود آنکه نتواند داشت باد بسیار از و جدا شود
اگر خانهٔ موران بسرگین گاو یا سرگین گربه بگیرند و بگذارند بلکه از آن موضع بگریزند چون
سنگ مقناطیس در سوراخ ایشان گذارند جمله بمیرند القبیسر بدن و در خواب ...

تعبیر

مرد ضعیف اصحاب حرص و گاه بلشکر تعبیر کنند و گاه بجنود اگر بیند که مورچه داخل خانه او
و با او بار گران بود فراخ روزی گردد و اگر بر فراش جمع دید اولاد او بسیار شود و اگر بیند
که مورچه از خانه او بیرون رفت اولاد و عیال از خانه او کم شوند اگر بیند که از مکانی بمکانی
پرید اگر در آن مکان بیماری بود بمیرد یا قومی از آن مکان بسفر روند مورچه دلالت بر روزی
و ارزانی بود چه او نمیباشد مگر در مکانیکه در او روزی باشد اگر بیماری بیند که مورچه
بر جسد او دوید بیمار بمیرد جهت آنکه مورچه دلالت بر روزی و ارزانی بود جهت آنکه مورچه از صفت
جانها سبک است که اگر بیند که مورچه از مکان وی بیرون رفت او را غمی رسد **فصل دوم**
در نون مکسوره **نسناس** بفتح نون خوانده اند اما اصح بکسر است بدو نون
و دو سین مهملتین خلقی است در صورت ناس مشتق و از جهت ضعف خلقت او
مسعودی در مروج مذهب آورده که او حیوانیست مثل انسان و بر یک چشم باشد از آب
بیرون آید و حرف زند صاحب عجایب المخلوقات آورده که ایشان گروهی باشند



هر یکی را نصف بدن و نصف سر و یک دست
و یک پا گویا نصف انسانیست طول بر یک پای جهند و
بتندرو دوند و بدن بسیار سریع باشند
ابن اسحق گفته که نسناس خلقی باشند که بصفت
مذکوره در یمن که اهل آنجا صید ایشان کنند
و بکشند و بخورند جمعی از مردم یمن وقتی بقصد
صید نسناس بیرون رفتند سه نفر یافتند و نظر
ایشان پنهان شدند و بگیر گرفتند ذبح نمودند
یکی از صیادان گفت چه خوب فربه است
آنکه نسناس شنیدند یکی گفت چرا فربه نباشد
که صُرد خورده است و صرد جبه الخضر است پس او را گرفته و کشتند ذابح وی گفت
چه انفع است خاموشی آنکه گفت من هیچ نمیگویم چون آواز او را شنیدند او را نیز
گرفته ذبح نمودند ابو الانمشی گفته که نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود
بود ایشانرا عقلیست که در بستانها و سواحل بحار تعیش کنند عربان صید
ایشان کنند بکشند و بخورند و ایشان بلغت عرب متکلم شوند و بر خود

ناحیهای

نسناس

ناحیهای عربان گذارند در کتاب صفانه گفته است که مردی ببلاد ایشان رفته بود گفت دیدم که آن
یکپای راه میروند و بر درخت صعود نمایند از کلاب گریزند و چه بترسند که ایشانرا بگیرند از ابن
عباس منقول است که ناس رفتند و نسناس ماندند پرسیدند که نسناس کیست گفت آنکسانیکه مشابهت
بناس دارند اما ناس نیستند بدانکه اکل نسناس حرامست جهت آنکه بخلقت بنی آدم است اما حیوانیکه
مردم او را نسناس گویند نوعی از بوزینه بود که در بر تعیش کند و در بحر زندگانی نتوانند نمود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مردم قلیل العقل که خود را بلا کنند و کارها کنند که از نظر مردم بیفتند
نمس جانوریست گویا پارچه گوشت قدید است در مصر پیدا شود که مار و اژدها را بکشد
و بخورد و مفضل بن سلمه گفته که او ضربانست که در خطا گذشت جاحظ جمعی از عم آنکه در مصر



جانوریست که او را نمس گویند که منقبض و پیچیده میشود تا که مثل موش
میگردد و چون اژدها بیند و راه نظر یابد اژدها پیچ
پس او را پاره کند و بخورد گوشش جهت حیاتش حرام از
جمله خواص او آنکه اگر او را در برج کبوتر بخور کنند
کبوتران گریزان شوند اگر زهره او را با سفیدی
بیضه سایند بر چشم ضماد کنند حرارت
وی برچیند و قطع رمعه نماید اگر از خون او بقدر قیراطی بر بینی دیوانه سعوط نمایند و نیز بر دوی بخور
کنند عاقل گردد اگر قضیب او را طبخ نموده با شوربایش بیاشامند تقطیر بول و سنگ مثانه را
نافع آید چشم راست او را اگر بر کوی کتانی پیچند بر صاحب تب بندند تب وی عود کند مغز سر او
اگر با آب ترب و روغن گل چرب نموده بر آدمیکه او را بر بدن مالد در حال دفع جرب شود علاج حبس
البول است که سرگین او را با روغن زیبق طلا کنند گشاده گردد سرگین او اگر در آب فشند هر که از و بیاشامد
در شب و روز بترسد و چنان گمان برند که شیاطین او را می طلبند تعبیر دیدن او در خواب دلیل
زنان فاحشه و ماکیان در خواب بد بود و در بدن بسیاری زود دلیل زنا بود هر که با یکی از و نزاع کند با
زنان نزاع کند فصل ششم در نون مضمومه **نُعَرَه** براء مهمله مگس درشت کبود چشم او را نیشی



در طرف سر باشد که بآن حیوانات گزد و بگریزد تا بیفتد و هشتم در ما مشتمل بر پنج شم مگافته که
مفتوحه **ها** تمه بتشدید سین مهملتین فصل اول در هاء مار و مور و سایر جانوران
در کتاب فرهنگ آورده که هر که آیه انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی

نعب

ملس

نعب

نغره

هامه

علی الدراک بستم را بخوانند از شر هوام ایمن گردد و قرائت و ما لنا الا نتوکل علی الله نیز همین خاصیت دارد
در کتاب نصایح آورده که شخصی از مسافران اقدام به بیرام مخوفی مینمود و خود را از هوام و سباع
و دزدها محافظت مینمود و جمعی از حال او تعجب مینمودند و او را تخویف مینمودند که مغرور به نفس خود مباش
او گفت من به احوال خود با بصیرتم اما ماجری سفر کردم با رفقایی چند و دزدان ما را به هر شب بر سر راه
می آمدند و من پیش از همه محافظت مینمودم و بسیار بیدار بودم از بیم اعراب بادیه که آثار صلاح از
ناصیه او مینمود راحله کرایه گرفتم مرا امر صد مرتبه محمد و آل محمد صلوات بفرست و نعمت را
باش من صد مرتبه صلوات فرستادم و بخواب رفتم ناگاه شخصی مرا بیدار کرد پرسیدم و گفتم
تو کیستی گفت نیکوئی کن و مرا نجات ده گفتم ترا چه میشود گفت دست مرا متاع تو بخود داشته چه او
بار یکی از او برداو خوابیده بودم شکافته و دست خود برا و برد تا متاع از دست خود شود خواست که بیرون
آرد پس مکار بیدار شدم و التماس مینمود که او را دعا کن تا نجات یابد گفت تو دعا کردن
اولائی که بجهت تو بدین بلا گرفتار شدم پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی فراموش نکنم نیمبای (?)
دست او را از اختناق پس برکت صلوات بار دست او را بخود داشته تا بدین مرتبه عاجز گشت



کعب الاحبار گوید که در کتب بعض انبیا دیدم که هدهد نزد سلیمان آمد و سلام کرد آنحضرت بعد از
جواب سلام پرسید که یا هدهد چونست که زراعت نخوری گفت جهت آنکه آدم را بجهت گندم از
بهشت بیرون کردند پرسید که آب نیاشامی گفت زیرا که قوم نوح را بجهت آب غرق شدند پس
پرسید که چرا در معموره نباشی گفت دنیا را به ساکنم که او میراث خداست گفت چه میگوئی
در وقتیکه در خرابه مینشینی گفت میگویم کجایند آنها اینکه در دنیا تنعم میکردند پرسید که در
خانها که کنی چه گوئی گفت میگویم وای بر فرزندان آدم که خوب براحت میخوابند و از شداید

غافلند

غافلند پرسید که چرا زود بیرون نیائی گفت از ستم بنی آدم پرسید که در آواز خود چه گوئی گفت میگویم که
توشه آخرت بردارید ای غافلان و مهیای سفر عقبی باشید سبحان الله خالق النور سلیمان
تعبیر فرمود که در میان مرغان نصیحت کننده تر از هدهد نبود بدانکه اکل هوام و سباع آنها حرام و تعبیر
دیدن هدهد در خواب دلیل زن قوآده است که زنان را بجهت مردان قیادت کند یا دلیل زن نیز بود
هِرّه فصل دویم در هاء مکسور هِرّه بتشدید راء مهمله گربه و ترکی پیشک نامند در
باب الف در اسد گذشت که گربه از عطسه شیر مخلوق گشته از بینی وی بیرون آمده ابوهریره
نقل کند که پیغمبر صلعم مردی را دید که ایستاده است و میخورد فرمود که مگر اینا شراست که گربه با تو



بیاشامد گفت نه فرمود جنبه | آنکه شیطان با تو آب
آشامد سلمان فارسی رضی الله | عنه از آنحضرت صلعم نقل کرده
تعبیر فرمود که گربه از طیبات است | گوشش حرام تعبیر دیدن
او در خواب دلیل خادم و حافظ | اگر ببیند که گربه خبری
دزد دید دلیل دزد خانه بود و گربه که قصد ... و آسیبی ببیند دلیل سال راحت است بجهت راعی و
گربه وحشی دلیل سال تعب و رنج و اگر ببیند که گربه بفروخت مال خود نفقه کند بهبود گربه را بنعمان (?)
و دزد تشبیه کنند و گاه بنعمت چه در او منفعت و مضرت است ارطامیدورس گفته که گربه دلیل
زن فریبنده و کینه بدان او دلیل بیمار یست زنی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم
که سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برد و پاره گوشتی از و بر داشت ابن سیرین گفت
شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار دزدیده گفت راست گفتی از کجا گفتی گفت از جهت
سنور پس غلامی که در جوار ایشان بود متهم ساختند سر بریدند اقرار بمال نمود و بگرفتند اگر ببیند
هِزَبر گوشت گربه میخورد سحر تعلیم گیرد هِزَبر بهاء مکسور و زاء معجمه و باء بنقطه و راء مهمله شیر بعضی گویند
هلاهل است دم او کاریست نر بر خود گیرد و بول کند پس هر جا شد هر که بخورد بکشد چه



بول او سم قاتل است فصل | سیم در هاء مضموم هُدهُد
هُدهُد معروفست بفارسی شانه سر و | مرغ سلیمان نامند
و ترکی پوپو صاحب خطهای | رنگهای بسیار با
لطیع بدبو و گربه الرائحه بود | چه خانه خود در زبل بنا
کند گویند که از خاصیت او | آنکه اثر او در زمین ببیند
بطریقیکه آدمی در شیشه دلیل سلیمان بوده در آب بدین سبب تفقد وی نمود در اجنا آمده

که اوزی

گر روزی سلیمان نبی ع بجانب صفا می‌رفت در موضعی نزول نمود که آب نبود چون وقت نماز
نزدیک شد تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبید فرمود که زود در ابتغاء او حاضر کن البته
او را ذبح نمایم یا عذاب دردناک کنم بخندید پس او پایان شو به در آفتاب با مفارقت از الف تا نوع حجابا



آنکه دلیل روشن بیاورد پس عقاب در هوا بلند گشته همه روی زمین در نظر وی مثل کاسه در دست
شخصی نمود بر یمین و شمال ملتفت گشت هدهد را دید که از جانب یمن میاید پس بقوت تمام بر
فرود آمده هدهد او را بقسم داد و گفت بدان خدائیکه ترا این قوت داد که بر من رحم کنی و متعرض ایذاء
من نگردی عقاب گفت وای بر تو پیغمبر خدا قسم خورد که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا
هیچ استثنا نکرده گفت آری مگر آنکه حجت روشن بیاوری هدهد گفت الحمد لله که نجات یافتم
پس هر دو پرواز نموده نزد آنحضرت آمدند چون هدهد نزد سلیمان ع آمد دم خود بست کرده هر دو
بال خود را در زمین میکشید که تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس سلیمان ع سر او بجانب خود کشید
هدهد گفت یا نبی الله اذکر وقوفک بین یدی الله یعنی بیاد آر ایستادن خود را نزد خدای
از استماع این کلام آنحضرت را لرزه بر اعضا افتاد از و عفو کرده بسبب غیبت وی پرسید
هدهد احوال شهر سبا و کیفیت ام بلقیس چنانچه مشهور است بیان نمود پس سلیمان ع گفت که
خواهم لشکر و ترا در فلان روز و فلان جزیره ضیافت کنم پس آنحضرت قبول نمود در روز موعود
با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر شدند هدهد طیران نمود ملخی گرفته در میان دریا انداخت
گفت همه بخورید از این شوربای ملخ پس آنحضرت ع و لشکر وی از این اخنده کردند گویند که سبب عفو
آنحضرت ع از ذبح او آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کردی که در وقت پیری بچه ایشان

طعمه

طعمه او گردد و چون ماده وی غایب شود نخورد و نیاشامد و فریاد قطع نکند تا آنکه بسوی وی معاودت کند
اکلش حرام است چه آنکه منتهی الفصل و منتهی الریح است از جمله خواص او آنکه هر گاه پر وی از پرهای
بخور کنند هوام از آنجا که گریزان شوند چشم او را اگر بر صاحب نسیان او بیاویزند آنچه فراموش کرده
بخاطر وی رسد و همین خاصیت دارد اگر دل او را بریان کرده با صدا تناول کنند و نیز
قوت حافظه اش زیاده شود و دیگر چیزی فراموش نکند اگر دو هدهد را پر بکنند در خانه
یادکانی او بیاویزند آن محل ویران گردد و هرگز آبادان نشود اگر روده های او بر کسی او بیاویزند که از بینی او جراحت
خون روان شود خون را باز دارد هر که منقار او را بعد از آنکه مرده باشد گرفته بر پوست وی بدوزد و با خود
دارد هیچ چیز ضرر باو نرسانند مادام که با او باشد اگر نزد پادشاهی یا بزرگی رود او را گرامی دارد و حاجتش
روا کنند اگر خاک آشیانه او را در زندانی بپاشند همه محبوسان بیرون آیند و نجات یابند
اگر بچه‌ها از پای او بر کودکی یا غیر او آویزند از آنکه از چشم بد محفوظ ماند مادام که با وی بود همیشه
در عافیت باشد اگر دم وی با جوشش مخلوط ساخته بر درختی او بیاویزند هیچ بار ندهد اگر بر ماکیان سفید
او بیاویزند بیضه نگذارد و اگر بر کسی که خون از جراحتش یا بینی او روان شود او بیاویزند ساکن شود اگر
زبان وی در روغن کنجد اندازند هر که در زیر زبان بنهد رو بر حاجتی که دارد روا گردد و هر که پر او را
با خود دارد بر خصم غالب گردد و حاجات وی روا گردد و به مقصود خود ظفر یابد اکل مطبوخ
گوشت او نافع قولنج بود اگر مغز سر وی را با آب مخلوط ساخته خمیر نموده قرصها ساخته در سایه
خشک نموده هر که بخوراند در نفس خود بگوید اطعمتک یا فلان بن فلانة هدهدا وجعلتک
تسمع بقولی وتطیع لی وتشهد لی کما شهد هدهد سلیمان بن داود ع طعوم آنکس او را بسیار
دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اگر پوست او را بر بازوی چپ محکم ببندد نزد زنان
محبوب القلوب گردد اگر منقار و زبان و دو اسماء ائمه بر ورق ابتو نوشته بر تنه شمی که سیاه
یا سرخ باشد مجموع را محکم ببندد در زیر در خانه کسی که دخول و خروج بر او بود دفن کند آن شخص وی را
عظیم دوست دارد و از سخن وی بیرون نرود اسماء اینست حطیطو یاوموه یا نیل وصفا ثیل اگر خون
وی بر چشمی که موی زاید دارد تقطیر نماید موی زایل کند اگر هدهد مرده باشد بر او درست در خانه
او بیاویزند هر که در آن خانه رود از سحر و چشم بد محفوظ ماند اگر او را ذبح نموده و مغز سر وی خشک نموده
با مصطکی صلایه کنند و بیست و یک برگ مورد با او کوفته هر که ببوید محبت او پابند گردد و چشم
راست او را اگر بر گوی تازه بپیچد بر بازوی راست محکم ببندد نزد هر کس رود آنکس دوستدار
وی گردد و اگر روده های او را خشک و صلایه نموده با روغن کنجد مخلوط سازند بر موی سفید روز

مونیا

متوالی طلا کنند موی را بغایت سیاه کند خون وی اگر با کرم بر سفیدیکه بر چشم افتد بچکانند او را زایل
کند اگر مغز سر او را در برج کبوتر بخور کنند هیچ جانور کبوتر از آنجا نرماند اگر بچهٔ اسفل وی را با خود دارد مردم
او را دوست دارند اگر بال وی را در دیوانه بخور کنند صحت یابد گوشت وی را اگر بچهٔ معقود یا
مسحور بخور کنند گشاده گردد اگر بابیه بر از بال چپ وی در خانهٔ ظالم آویزند روز متوالی پیش از طلوع آفتاب
جاروب کنند و بگوید چنانچه قلع میشود این خاک رو به از همچنان قلع شود فلان بن فلانه آن شخص از آن مکان
بیرون رود و دیگر عود نکند اگر بال چپ وی را سوخته خاکستر وی را بر سر راه کسیکه مقصود تو بود بریزی
چون آن شخص پای بر آن خاک نهد ترا دوست دارد اگر دو پر از بال راست وی را در پوستی بدوزی
و با خود داری بنام هر که خواهی بنام او در آوری بغایت دوستدار تو گردد و درازترین بالهای او از بال
چپ و بجهت حب و قبول بود تعبیر دیدن وی در خواب دلیل مرد عالم غنی است که بر او بد گویند
بجهت نتن وی و هر که او را ثواب خود بیند دلیل عزت و مال است تکلم خبر است از نزد سلطان از امر
حادثه وجئتك من سبأ بنبأ یقین یا او را مسافری آید و نیز دیدن وی امانت بجهة حافظ
و هار ب ابن مقری گفته که دیدن وی دلالت کند بر ویران شدن خانها ئیکه ما خود است از بیم او
یعنی ها ها که مشتق از هد الدار است و باشد که دلیل رسول صادق و مقرب ملوک یا جاسوس کی
یا مرد عادل کثیر الجدال و باشد که نجات از شداید و عذاب بود یا دلیل معرفة الله و شرع و دین و نماز
و اگر تشنه بیند بسوی آب راه یابد باب ملبت و مقسم در دو او مشتمل بر یک فصل چاو مکسوره و
مضمومه ندارد وحش بواو مهمله و شین معجمه آنچه از دواب بحر که با آدمی انس نگیرد جهة دفع آنها
و اعادی و رفع مخوفات انس و جن این دعا بخوانند اللهم تبلالؤ نور بهاء عرشك من اعدائی احتجبت و
بسطوة الجبروت ممن یکیدنی استترت و بطول شدید حول قوتك من کل شیطان استعذت
و بمکنون سر سرك عن کل هم و غم تخلصت یا حامل العرش من حملة العرش یا شدید البطش یا حابس الوحش
احبس عنی من ظلمنی و اغلب علی من غلبنی کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز حجاب بکیر اللهم
انی اسئلك بسر الذات و بذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت بنور الله و بنور عرش الله و
بکل اسم الله من عدوی و عدو الله و من شر کل خلق الله بمائة الف لا حول و لا قوة الا بالله ختمت
علی نفسی و دینی و اهلی و مالی و جمیع ما اعطانی ربی بخاتم الله القدوس المنیع الذی ختم به اقطار السموات
والارض حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و از عجب مجربه
نافعه بجهة دفع شر سلطان و شیطان و سباع و وحوش و هوام نزد طلوع آفتاب هفت مرتبه
بخوانند اشرق نور الله و ظهر کلام الله و ثبت امر الله و نفذ حکم الله و استعنت بالله توکلت علی الله

تعبیر

وحش

ماشاء الله

ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله تحصنت بخفی لطف الله و بلطف صنع الله و بجمیل ستر الله و
بعظیم ذکر الله و بقوة سلطان الله دخلت فی کنف الله و استجرت برسول الله و برئت
من حولی و قوتی و استعنت بحول الله و قوته اللهم استرنی و اهلی و مالی و دینی و ولدی بسترك
الذی سترت به ذاتك فلا عین تراك و لا ید تصل الیك برب العالمین احجبنی عن القوم الظالمین
یا قوی یا متین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا الی یوم الدین و الحمد لله
رب العالمین **ورشان** براء مهمله و شین معجمه کبوتر صحرائی ساق الحر نامند در باب سین
گذشت و بعضی گویند که از فاخته و کبوتر متولد شده یکنوع از و بوتی و او سیاه رنگ
الا آنکه آواز او حزین تر از ... ورشان نیست فراخ کبوتر صحرائی



نسبت بچه آن زوم مرد و شتر ... صوت او در بابین صوت اثیمد
آواز عود است ورشان موصوف بتعطف و مهربانیست
بر اولاد خود اگر بچه خود در دست صیاد بیند با
باشد که خود را بکشد اکلش حلال چه از جملهٔ طیبات است اگر قطرهٔ از خون وی بر چشم چکانند که
جراحت یا نقطهٔ خون باشد ببرد و خون مجتمع متفرق سازد خون کبوتر اهلی نیز همین خاصیت دارد هرمس
حکیم گفته که هر که مداومت بر اکل بیضهٔ او نماید قوت باه وی زیاده شود تعبیر دیدن او در
خواب دلیل مرد غریب بزرگیست و گاه باشد که دلالت بر اخبار و رسل کند چه خبر کم شدن آب زمین
در کشتی نوح تم او آورد و بعضی گویند که دلیل زن صادقه است **ورل** براء مهمله جانوریست
مانند سوسمار لیکن او بزرگتر است بعضی گویند حلبایهٔ بزرگ و دراز و سریع السیر خفیف الحرکت
عبد اللطیف بغدادی گفته که ورل و سوسمار و نخجة الارض و



حربا و حلبا به همه اینها در خلقت شبیه یکدیگر اند ما ورل حرز و بسنت
که در حاکذشت در حیوانات کثیر الجماع تر از او نیست مباده او
و سوسمار رعداوتست لیکن چون سوسمار غالب آید بکشد و
نخورد گویند که سوسمار را از سوراخش بیرون آرد بر او مستولی گردد خیك و ما خوج منی از تهم آنکه
مار را غصب کند و باشد که سر او بشکافد و فرو برد چون ورل را بکشند اگر مار بزرگ از شکم او بیابند
جاحظ گفته که حرذون غیر ورلست و حرذون جانوریست که در نواحی مصر باشد ملیح و منقش با نواع
کثیره ورا کف دست مثل کف آدمی انگشتان مقوم با امل بر حیات و عقارب غالب آید
و بزود میخورد و از سوراخش بیرون آید و در جائی او ساکن گردد اکلش حرام موی ورا اگر بر بچه آویزند

ورشان

تعبیر

ورل

بارنگیرد مادامی که با او باشد اکل گوشت و پیه او زنان را فربه کند طلاء گوشت او خار از بدن و پوست بیرون
آرد و اگر پوست او را بسوزانند و با روغن زیت مخلوط ساخته بر عضوی که خیرکی دارد براو طلا کنند
خیرکی وی زایل شود و طلاء سرگین وی نافع کلف و عشق است تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر
دشمن خسیس اللئیمه که صاحب دلایل ضعیف بود وزغ بزاء و غین معجمه چلپاسه و ترکی باشی
بلغو نامند از جمله حشرات و موذیاتست در احادیث نبوی آمده که در کشتن او ثواب بسیار است
و در وقت القاء ابراهیم علیه السلام بنار نمرود همه حیوانات اطفاء آتش مینمودند الا وزغ که باو دمید تا آتش



وی تندتر شود لهذا آنحضرت تعالی اورا ابرص و پیغمبر خدا
قتل وی را مباح کرده است طبع اوست که در خانه که ازو
رایحه زعفران آید داخل نشود و با الفت گیرد چنانچه عقرب با
جعل از دهن مار گیر و بطریق ند زمستان چهار ماه
در خانه خود اقامت کند و چیزی نخورد حکام در شام ابرص گویند تعبیر دیدن او در خواب
دلیل مردمیست که امر بمعروف و نهی از منکر کند کم نام باشد که نامش بد زند و باشد که دلیل دشمن
باشد که آشکارا شرارت کند و بد گوید وعل بز کوهی در جبال کند شت از طبع اوست که



در اماکن درشت ناهموار ماوی کند اکثر نر و ماده باهم مجتمع باشند
چون وقت تولد شود در جوی شیر در پستان او جمع شود بمکد
او چون بالود خورد و قوت شهوتش زیاده شود چون
ماده نیابد منی خود بمکید بیرون آرد و اگر او را جراحتی رسد
سبزی که در میان سنگ بر آید بخاید و بر روی نهد به شود
چون احساس صیادی کند که بر بلندی باشد به پشت افتد خود را در دو بدن چالاک کند و فرود
آید و بگریزد و شاخ او که از تیر باد دم وست محافظت کند او را از سنگ و غیره بتجربه رسیده که شاخهای وی
و را در رفتار سریع گرداند اکلش باجماع حلال و طاهر اطبا است اگر مغز سر او را با زله که خون وی
منقطع گردد و اگر گوشت وی خشک و صلایه کرده صبر و سعد و قرنفل و زعفران و عسل داخل نموده بکمیت
زوباب کرفس بود بشد سنگ مثانه را بریزاند بنات الوردان جانوریست در اماکن نم متولد



شود اکثر در حمامها و برکها باشد بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی
سرخ و بعضی اصهب بعضی میگویند از آنست که در صهبا گویند بنصب
دراز نهند در اماکن حرارة الفت گیرد الکلس حرام ارسطو گفته که اورا بز

تعبیر

وزغ

تعبیر

وعل

بنات الوردان

بزند و در گوش چکانند درد وی ساکن کند و اگر جراحت که در سر تنها باشد طلا کنند صحت بخشد باب
بیست و هشتم در یاء مشتمل بر دو فصل چهارپای مکسور بنا مانده فصل اول در یاء منقوطه
یأجوج و مأجوج بجیم مقاتل گفته که ایشان از فرزندان یافث بن نوح علیه السلام اند از ترکند حذیفه
یمانی از حضرت مقدس نبوی صلعم نقل کرده که آنحضرت فرمود که یأجوج چهار صد امیر است و مأجوج
چهار صد امیر و هیچیک از ایشان نمیرد تا هزار سواره از فرزندان خود نه بیند صنفی از ایشان
باشد که طول هر یک صد و بیست ذرع باشد و یکنوع دیگر باشد که یک گوش خود فراش و دیگر
لحاف نماید بهیچ فیل و خوک نگذرد الا آنکه بخورند و کثرت ایشان بمرتبه ایست که مقدمهٔ



لشکر ایشان در شام و ساقه در بیت المقدس باشد هر که از ایشان بمیرد بخورند از انهار مشرق
و بحیره طبریه آشامند حق سبحانه و تعالی دخول مکه و مدینه و بیت المقدس را برایشان حرام نموده و حبیب
بن منبه گوید که ایشان درخت و چوب خورند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که صنفی از
ایشان باشند که در طول شبری باشند و صنف دیگر را طول بافراط بود بطریق طیور میلنند
و مثل سباع انیاب و گوشهای بزرگ دارند بطریق بهایم جماع نمایند و مثل گرگ فریاد کنند
موهای ایشان چنان درشت و طویل باشد که ایشان را از سرما و گرما نگهدارد و هر روز نزد سد اسکندر آیند و حفر
کنند تا آنکه نزدیک باشد که سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه و تعالی ویرا بحال اول عود نموده باشد
تا در آخر الزمان بگویند فردا آئیم و سوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت اول باشد وقت آخر سوراخ
کنند و بیرون آیند مردم بحصارها متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ بخون برگردد پس حق تعالی

یأجوج و مأجوج

یامور

سبب لعف ایشان را هلاک کند و او کرمیست که در که دن ایشان پدید آید یامور بر راء مهمله نوعی از
بز کوهی یا شبیه بوی یک شاخ در میان سر دارد که منشعب بشعبهای بود بعضی گویند که یامور گوزن است



که دو شاخ در منشار دارد ... صفات وی مشابه گاو کوهی
در مواضعی که اشجار ملتف ... الاغصان بسیار دارد
با وی گیرد و چون آب خور ... نشاط در آید و میان درختها
بپیچد شاخها بازی کند ... بسا باشد که شاخ او
شاخهای درختان بپیچد ... شود و قدرت استخلاص
نیابد فریاد کند چون مردم فریاد وی بشنوند بیایند و او را صید کنند اکلش حلال جاز طیبات است
نشستن بر پوست او دفع تو ابیر کند یحمور خر کوهی تیرگی داغ اشکی مانند دو شاخ مثل منشار

یحمور

دارد که درختها را بآن قطع کند چون تشنه شود یکبار آب در آید اگر درختی مانع آید با شاخ
خود ببرد بعضی گویند که یحمور همان یامور است که گذشت شاخهای او مجوف است لون او
مایل بسرخی اکلش حلال آشامیدن روغن او در دبرا که در پهلوی آدمی بهم رسد نافعست اگر بروغن بلبان
مخلوط ساخته تناول کنند انفع باشد فایده ابن جوزی در کتاب عرایس آورده که از

فایده

بعضی از طلبه علم شنیدم که گفت وقتی که از شهر خود بیرون رفتم در راه بشخصی رسیدم با وی مرافقت
نمودم چون بشهر که مقصود او بود نزدیک رسیدیم گفت مرا بر تو حق رفاقت هست و من دیم از جن
حق رفاقت بتو دارم پرسیدم که آن کدام است گفت چون بدین شهر بفلان مکان رسی مرغان
ماکیان بینی در میان ایشان خروسی است از صاحبش بخر و ذبح کن گفتم مرا نیز بتو حاجت گفت کدام است
گفتم هر گاه شیطانی و جنی مار و سرکشی که عزیمت دارد اثر نکند علاج وی چه باشد گفت دوای او آنکه
بقدر قیراطی از پوست خر کوهی بیار با او انگشتان ابهام جن گرفته ببند پس از روغن سداب بری در سوراخ
بینی راستش چهار قطره و در بینی چپ سه قطره بچکان که جنی در دم بمیرد و آنشخص نجات یابد مرد عالم
گوید چون بشهر در آمدم بدان مکان رفتم خروسی پیری در میان مرغان ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش
نفروخت با وی قیمت بسیار دادم و بخریدم چون مالکش جنی که در راهها رفیق من بود و متمثل بمن شده بود
کرد که بکش بکشتم بعد از آن جمعی از مردان و زنان دیدم که بغوغائی بمن آمدند مرا گرفته میزدند که تو ساحری چه و فیسگر
این خروس ذبح نمودی زن جوانی از ما جن گرفته هیچ از دست ما نمیکند از ایشان زنی بقدر قیراطی از پوست
یحمور با قدری از روغن سداب بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن محکم بستم جنی فریاد کرد که من سر اسم تعلیم
کردم که با من چنین کنی گوش بسخن وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن بر بینی راست و سه قطره بر

بینی

بینی چپش چکانیدم آن زن در حالت صحت یافت و جنی فریاد میکرد تا سفید دمید و آن زن دانسته شد که
یحمور کشتن خروس بخصوص سفید دو تاج چنانکه در باب دال در دیک گذشت دفع جن کند والله
اعلم و نیز یحمور مرغ نباتی رنگیست شبیه بزاغ زرد یا سفید دیرزند و منقش باشد در نخلستان
حجاز بسیار باشد بزعم اکثر آنکه کباب نیز است اکلش حلال یربوع براء مهمله و باء یکنقطه و عین مهمله

یربوع

موش دشتی و جرذ است که در باب دال گذشت ذوالرمح یعنی صاحب نیزه گویند در باب را گذشت



حیوانیست که دو پایها دراز و دستهای کوتاه دارد دم خود
مثل دم ملخ بلند کند بنشیند برنگ اتو تیره و در زمین بر پاکن
شود و رطوبت زمین تجویه او مثل آشامیدن آب بود همیشه
طالب نسیم باشد از انجا مجتنب و محترز بود از زمین سنگ
حفر نماید و بچه خود در محل هبوب ریاح خانه سازد و در گذارد
یکی ظاهر کند و یکی مخفی از یکی خواهد که بچه بر میداو از در دیگر بیرون رود و از طبع اوست که در مواضع نرم راه رود
تا کسی اثر قدم او نشناسد و چون از چیزی بترسد بر بلندی بسرعت تمام بالا رود و دشوار کند و سرکین نیندازد
دو دندان در فک اعلی و دو در فک اسفل دارد و این نوع رئیسی باشد که همه بنی نوع وی مطیع و منقاد
وی باشند به سر تلی یا سنگی بر آید چون در راه چیزی ببیند دندان بر دندان زند و صدا کند چون ایشان
بشنوند از هر جانب بسوراخهای خود گریزند چون رئیس فربه بر تقصیر کند همه جمعیت کنند و رئیس
دیگر برا بجهت خود رئیس گردانند چون بطلب معاش روند رئیس پیش پیش رود و بر بلندی بر آید
چون امر مخوف بیند آواز کند ایشان بیرون آیند طلب معاش کنند بدانکه با بیاء در طلب یربوع
زیاده است مناسب آن بود که در باب را مرقوم گردد ولیکن چون امعنی بر بعضی مخفی است لهذا در یا

یعقب

نوشته شد اکلش حرام خاصیتش آنکه بر موضعیکه موی زاید در پلک در آمده باشد طلا نمایند بعد از آن موی را
بر آورده باشند دیگر موی بر نیاید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردیست که بد رو
قسم بسیار خورد اگر با او نزاع نماید با چنین مردی جنگ کند یعسوب بعین و سین

یعسوب



مهمله پادشاه نحل که همه نحل مطیع وی باشند که دو
امیر در یک نحل نگذارند بلکه همه لشکر جمع نمایند یکی
از این دو امیر را بکشند و اطاعت آن دیگری نمایند
و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام را باید نحجه
یعسوب نامند زیرا که امیر مؤمنان و پادشاه شیعیانست فصل دوم در بیان متفرقه

یوبو

تو تو بدو بام غلبت که کنبتا و ابوریاح ست و جلم است که در جیم کذشت چرخ اشتا اکلس حرام
اکر سرا او را خشک نموده و صلایه کرده با شکر طبرزد سایند با سرکین سوسمار مخلوط سازند
و اکتحال نمایند بیاض عین را زایل کند اکر زهرهٔ او را با آب شهد انبج سایند در بیش
صاحب صداع سعوط کنند نفع عظیم بخشد تمت و بالخیر عمت والحمد لله رب
العالمین واتفق الفراغ فی یوم الاربعا من شهر
صفر المظفر سنه ۱۲۷ و کتبه المحتاج الی
عفو ربه الباری محمد باقر بن
محمد حسن الخوانساری
غفر الله له و
لوالدیه



هذا کتاب ابلیس الغاق من ابالبقا حسن بن محمد المشتهر بالبرّامی من علم العروض

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد خالقی را سزاست که وجود خاکیان را بتشریف ولقد کرمنا بنی آدم مشرف کردانید
و شکر و سپاس فاطری را رواست که باثار قدرت نفس نفیس انسان را در سلک موجودات اشرف نطق
بخشید و عقل سرآمده را بر ملایک مقرب برکزید و محرم اسرار وحی کردانید و دل صدرنشین را برکزید
و رب حضرت عزت ازلی داشت و منزلت قبول الهام کرد و قلم آن بکر را بر حقایق معانی دست تصرف
داد و صحیفهٔ این بکر را بنور کتب آسمانی موشح کردانید و تحف تحیات بر روضهٔ مقدسی که لوای رسالت را
بحکم انا افصح از عرش بر عرش کشید و سالکان راه خدا را بهدایت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
از مضیق مسالک ظلمات کفر نجات بخشید و درود بر آل و اصحاب او که مکاران کاو کاه دشنید
و ملقن کویان کلمه یقین رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد غرض از بیمقدمات آنکه دربار کاه
فتح روز افزون حضرت پادشاه کشورستان اسکندر زمان مولی الملوک العرب و العجم مالک

رقاب الامم حافظ بلاد الله ناصر عباد الله المؤید من السما المظفر من الاعدا باسط الامن و الامان
ناشر العدل و الاحسان ظل الله فی الارضین قهرمان ابل الدنیا بالطول و العرض سلطان السلاطین
معز الدنیا و الدین شیخ اویس بهادر خان خلد الله سلطانه و اوضح علی العالمین برهانه روزی چند که
از دور محرم و شهر آغاز درون صافی احرام طواف اطراف رصد کعبهٔ الحکما سلطان العلما استاد البشر
افضل المتاخرین نصیر الحق و الدین محمد بن محمد الحسن الطوسی نور الله مضجعه بسته بودم از نقل آفتاب جهان افروز
از آثار کوکبهٔ نوروز بساط فرش مینا فام مجلس بدم چون منوار اشته بیت نسیم باد دماغی زنده کرد
خاک بیرداب بهمه معجزات عیسی را از هاتف غیب اشارهٔ فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد
موتها بکوش جانم رسید تعجب کنان کفتم بیت باز این چه جوانی و جمالست جهانرا وین حال که نو
کشت زمین و زمانرا ساقیان بهار جام لاله کون در میان انداخته و مطربان مرغزار سازهای طرب
ساخته و نرکس از عین مستی تاج زرین بر کوشه فرق نهاده و غنچه از جام لبالب شکوفه سرازمنظر شاخ برانداخته این
یکبارکی از اغصان چشمیاره بوده آن یک خفتکان خواب عدم را چشم اعتبار کشاده بیت کل در لحاف غنچه
خوش خفته بد سحرکه باد صبا براو خواند یا ایها المزمل سرو آزاد بوظیفهٔ بندکی حضرت سلطان کل
قیام نموده و بلبل خوشخوان هزاردستان نغمهٔ داودی در ترنم افزوده آمده بیت هنوز ناشده سوسن
زبند غم آزاد دراز کرده زبان چون تسبیح در کفتار از هر طرف انجمنی و از هر کوشه صاحب سخنی عرصهٔ میدان
طبع را از آیات اشعار او جدی ترد اشعاری و رشته بازار نظم را از کوهر کفتار مشتری کرم کردندی بحکم
آنکه کفته اند مصرع چه کان نماند کوهر فزون بها کردد در اثنای محاورت خود فروشی آغاز کردند و زبان
طعن بر شعرای ماضی دراز کردند القصه بفحوای کلام از مباحثه بمجادله انجامید و مضمون بحث معلوم کشت چون
در بحر تحیرا کرانمایه دیدم و غرور اوج دانش ابلند پایه یافتم مجال مقال بود و محل سؤال بیت سر رشت
شد این بلبل کلزار سخن تا که بهانه باواز بر آمد بی تصریح نکرده کفتم فاضلی از افاضل عصر منظر باید
برجست که سرو قامت افراخته و اسباب جمال موبمو ساخته بر فرق تو موسی ید بیضا بنمود
تا عقد صد از نوزده انداخته و این رباعی مشتملست بر اوصاف حسن جهانی و منوط بتاویل ارباب سخن
هما نا عقدهٔ اشکال این سؤال بجواب مشکل کشائی اعیان زمان انحلال یابد تا نتایج اجتماع اهل هنر ظاهر
کردد و بعد از تامل بسیار عذر خواهان کفتند شعر از نقد کنج خویش خورده بما که تو هم با قد بصیری فهم ناقل
خبر چون باتفاق از غرور دعوی العقصور معنی حایل کشتند کفتم شعرای سخن آفرین و استادان یک
بین از کثرت تتبع و از غایت سخندانی سراپای معشوق را به نوزده باب محسوب کرده اند و از روی دقت
مو را بر همه بالا داده اند چرا که کفته اند بالا تر از سیاهی رنک دکر نباشد هر چند در شرح این ابیات تحریر

انجا میدوزد بان نسخهٔ مفصل بهیچ باب طول نکردد فاما بحکم اشارت بر سبیل ایجاز ورقی مجمل بنامی آن صنم
قابل مرقوم کرد والفضل للمتقدم وانچه زده بر وجه استحقاق مسمی شد بانیس العشاق من تالیف اضعف
عباد الله اوحد جهم حسن بن محمد ملقب بشرف المشتهر بالرامی احسن الله عواقبه باشد چشم تخت گشاید
منکر بخیر که در خواست رفع صد گونه پرده خواهد کرد آنکه در مهد نوزده باب است باب اول باب دوم
باب سیم باب چهارم باب پنجم باب ششم باب هفتم باب هشتم باب نهم باب دهم
باب یازدهم باب دوازدهم باب سیزدهم باب چهاردهم باب پانزدهم باب شانزدهم
باب هفدهم باب هجدهم باب نوزدهم باب اول انچه در کشور حسن سزد ملک جمالست
مو را گرفته اند و فرق داخل اوست و منقسم بر سه نوع است اول مقعد و بپهلوی کش خوانند چنان باشد
که موی اتراک که گره بندند آنرا بپارسی کله گویند چنانکه اثیر الدین امانی فرموده بیت گردستان بر آن کله
عنبرین رسد پایم فراز پایهٔ چرخ برین رسد نوع دوم مجعد و آن موی ولیم و ویرا بپهلوی نقوله گویند
و بپارسی کلاله خوانند و مراد از کلاله آنست که شکن بر شکن باشد چنانکه سید ذو الفقار فرماید بیت دیلم
مه مشکین کلاله شبنک چین کرفته روی لاله نوع سیم مسلسل چنان باشد که موی زنگی چون زره در یکدگر رفته
و آنرا بپهلوی مغول و بپارسی کاکل گویند رشید الدین وطواط فرموده بیت کاکل مشکین بر انداز از رخ همچون آفتاب
حیف باشد بر مه روی تو از کاکل نقاب و هر یک در کشوری سرافرازند و مملکتی کارساز اگرچه جمله موی طره
و گیسو خوانند فاما در بیان این جمع متفرق فرقی تمام است و از آن جمله هر یکرا قرارگاهی و در دو بناهی است
آنچه که در رخسار چو ماه در گلزار حلقه زند ویرا زلف خوانند چنانچه در وصف دلبران گفته بیت وفتی ببا
آنکه بغارت برند دل زلف اوفتند بر سر رخسار کج نهند انچه بر بناگوش سر فرو آورده و در گردن محبوب
بپیچد ویرا گیسو خوانند چنانکه اثیر الدین اخسیکتی گوید بیت از بناگوشش ار زند ره دار روحی کردنش
بر بناگوشش چرا گردن نهد گیسوی او و انچه با دوش سد از درازی بپیوست ویرا باز پس بندند آنرا
طره خوانند چنانکه کمال الدین خواجه فرماید بیت با غمزه را بندی بیداد ترک غمازی کند با طره را بندی بی
باد ترک طراری کند و انچه کمروار در میان معشوق در کنار گیرد ویرا مصوصی گویند چنانکه نزاری گوید بیت
موی تو با میان و میان تو کم ز موی چو شو که دید موی میان در میان ترک انچه مسلسل در خاک افتند
و در پای معشوق سراندازی کند آن موی را ازاست که زلفش منخوانند چرا که زلف مخصوص ست بنا بنیان
و موی عمومی دارد چنانکه قابل گوید بیت خواجه اگر زلف کش بینی که در خاک اوفتد با آن رسن در چه
مشوکان رسته کاری بود و زلف دلاویز معشوقرا بعنبر نیز تشبیه کرده اند چنانکه شیخ سعدی فرموده
بیت گیسوت عنبرینه گردن تمام بود محبوب خوبروی چه محتاج زیورست و شعراء عرب زلف و مویرا

بهفت اسم مترادف در عبارات آورده اند چنانکه ضدع ذوابه ضفیره غدیره عذار طره فرع شعر
و اسم موی سیاه را گویند وجف موی پیچیده سیاه را گویند و مسلسل پیچ بان نوعف خوانند از بوی
و لون و شکل مجموع سی و سه صفت تعبیر کرده اند و از اعداد سی و سه یازده در کلام ایشان مستعمل است و در عبارات
بلغا متداولست چنانکه حبالک مشبکه لیله ظلمت ظلام حبل حل دوده ممدود
عنن غیم حبل متین هیکل بید کیسو را که حبایل معشوقست نعوند عشاق بنیامند چنانکه
سلطان الشعرا خاقانی در تشبیهات فرموده بیت بدو تا موی که تعویذ ملست یادگار از سر مشکین حسنست
و یازده دیگر مستعمل است و در عبارت بلغا متداولست چنانکه عقاله جعله مجعله حلبش بو فنج
نقاب طاب طناب غراب سنبله عقرب صلیب و محمود سوزنی فرماید بیت روی بما
تا دگر عابدان نگوید کالصلوه زلف بکشا تا دگر زاهد نگوید کالصلیب و در استعمال یازده دیگر اهل عجم
مجبورند چنانکه مشوش مفتون مفتول عیار طرار دام تمام حلقه نقل ثعبان ذنب
بوتج و ملک الشعرا ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت چشمت بجادوئی بدل چاه بابل است زلفت نگار
عوض برج خایر است و بعضی از بلغاء عرب و تنک زلفرا بخوشه عنب نسبت کرده اند و شعرای عجم آنرا به عبارت
آورده اند و این تشبیه بغایت غریبست چنانکه امیر معزی فرموده بیت گرفته زلف کره گیر در میان لب
چه خوشه عنب اندر میانه عناب و آنچه تعلق بپارسی گویان دارد آنستکه زلفرا از روی مجانست صد و سی نهاده اند
چنانکه سمن سا بنفشه سنبل نافه نافه کشائی مشکبوی مشک رنک مشک ناب مشک بار
مشک بین مشک اگین عنبر فام عنبر شکن عنبر بیز عنبرسا عنبر بو عنبر بار عنبر نسیم غالیه
گون غالیه رنک غالیه بو غالیه فام ابر کلپوش سمن پوش قمر پوش شام شامه
شبستان شب شبرنک شب یلدا شب دیجور شب قدر عمر دراز سایه سایه بان
پرده جنک غمچین ماچین هندوستان زنگیان هندو لالیه سیاه دل سیه دل
دلدوز کلاه نو دلبند دلبر سرکردان سرکش سرکج سرکشته سرها بر بادداده سر بلند
سرافکنده سرافراز قفا دراز دوده کمند افکن کمند انداز رشته رسن تاب رسن باز
چنبر چنبری دود آتش پوست خود شبه پوست کافر پوش کافر کیش زنار دجلیا
چوکان بند زنجیر شوریده سودائی دام زاغ پرشکن خم اندر خم تابدار هوس دیو دود
کار آشفته دوزنگار تابدار تاب دو تا دو تا بیقرار دلبهمزار العقد یطول لها حدیثی است دراز و معروف است
این مرکبات نامعدودست بخلاف این تشبیهات ظهیر الدین فاریابی زلفرا جادو میخوانند و در این تشبیه مخترع است
چنانکه میفرماید زلفت بجادوئی ز بر هرکی دلیست و آنکه بچشم و ابروی نامهربان دهد این تشبیه را بواسطه آن

در عقد

در عقد صد اسم وصف زلف کرده اند که جمهور ابنطایفه در استعمال این تشبیه متفق شده اند و بر آن تقدیر هر کا
منظور نظر باشد بدو بیضای موسی ظاهر کرده دو صد صفت شصت زلف که نزد قمر نوزده باب جسته تمام جعاده و دیوا
دلبر منسوخ کرد تا کسی حقیقت این معنی ندانسته باشد متعرض کفایت آن مکرده که قایل میفرماید بیت بزدر ید
موسی بدو بیضا نمود تا عقد صد نام نوزده نماخته باب پنجم در صفت جبین و جبهه و ناصیه سماه نار بیت
و در پارسی جز از پیشانی نام ندارد و در روی روز کار ازین چهار اسم مرادف روی شناس است و چهار خلد
اطراف او را بجها کوکب سعد تشبیه کرده اند اول آنکه قدمای عرب جبین معشوق را از جهت خضاب برنگ کف
الخضیب تشبیه کرده اند و این صفت پسندیده اند و پیشانی ازین بیش بلند پارسی گویان نسک خرابی یک
بیت نظار ند بیت کف خضیب گشاد گره ز ناصیه ام که ماه من گره بسته از جبین گشاید دوم آنکه شعری
خراسان جبین درخشانرا بسهیل نسبت کرده اند چنانکه امینی در تشبیه کفایت میگوید بیت به دل یمنی پیوسته میدرخشد
آن پر تو یمنیت چون اختر یمانی سیم سعادتمندانش مشتری خوانند و این تشبیه روشن است بیت
آن مشتری جبین سر عشاق از آن نداشت کو راز لطف روی جهانیست مشتری چهارم از روی گشادگی ویرا
زهره گویند و این از همه مرتبه است چنانکه فرخ گوید بیت بر فلک حسن اگرچه زهره جبینی زیر
برقع پدید آ جبین بکشای تا بتابد پنجم در صفت ابرو ابرو را اهل عرب حاجب خوانند و بطاق و محراب
و عین و نعل و بلال تشبیه کرده اند و آن بر دو قسم است متصل و منفصل یعنی بهم پیوسته و از هم گسسته و
از روی لطف پیوسته خوش است چنانکه گفته اند بیت پیوسته کسی خوش نبود در عالم جز ابروی
یار من که پیوسته خوش است و در هیچ نبذه صفت موصوف اول آنکه اهل نظر ویرا ماه نو خوانند
از آن روی که بر سپهر حسن انگشت نماست و از رویت و بهجت عظیم شاه میرود و همه را دیده بر او
نگران و او خود را چنانکه هست بهمه روشن ننماید تا عاشق متمند بی تکلف گوید بیت
بهمه کس ننمود خم ابرو که تو داری ماه نو هر که به بیند بهمه کس بنماید و ادراک حقیقت او تکلف
بدقت نظر دارد چرا که گاه از نظر ابر زلف محجوب کرد و چرا که طالب دیدار را بعین قصور گرداند
یکشبه از زلف سیه گوشه ابرو بنما گرچه ابرو مه یکشبه شود ندیدن دوم آنکه اهل تعبیر بوجه
از ابلاد استدلال یعنی قاب قوسین کرده اند قوسش میخوانند و بپارسی کمانش میگویند چنانکه رامی شاعر
میگوید بیت از دور کمان ابرویت پیوسته جز روی تو آفتاب در قوس که دید سیم آنکه
شیخ سعد الدین خضا بکرده را از دو رنگی بقوس قزح تشبیه کرده و میفرماید بیت آن وسمه بر
برابرو آن کمان ابرو چون قوس قزح بر آفتابست چهارم آنکه ابروی سبز رنگ را از نگاریکمان
میگویند بیت زابروی زنگاری کمان چون پرده برداری عیان تا قوس باشد در جهان دیگر نباشد

مشتری

مشتری پنجم آنکه از گوشه ها سر کجی دارد راست بکمان میماند که معشوق در کمین عشاق کشد چنانکه
گفته اند بیت پیوسته بجراحت کمان ابروانت پیوسته کشیده تا بنا گوش و گوشه کمان ابرو زلفت
که دل نشانه اوست چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت دل من گوشه گرفت از همه عالم لیکن گوشه گیر است
که در بند کمان ابرو غبت ششم آنکه ویرا طاق خوانند از آنکه بر منظره دیدار ارتفاع دارد و چنانکه
ابن بناء شاعر گوید بیت ندیده دیده معمار عشق طاقی جفت جز ابروی تو که جفت است طاق در عالم
هفتم آنکه قبله عشاق است و گوشه نشینان ویرا محراب خوانند و از توجه روی دل در رو دارند
چنانکه شیخ عماد میفرماید بیت مذهب غمزه خونریز تو دارد دل من لاجرم گوشه ابروی
تو اش محرابست هشتم آنکه ابن هلال او را بعین و نعل تشبیه کرده هرچند که یکی تعلیقست که بر
سر عین است و در اغراق این صفت گفته است بیت از خط سواد ابروانت مثل غبار خیزد
ابن مقله و ابن هلال نهم آنکه اهل قلم ویرا حلقه نون خوانند چنانکه گفته بیت
خوش نویسان نباید در قلم هیچ نونی بهتر از ابروی دوست اگرچه خطی ممدود است چنانکه
قایل گوید بیت حرفیکه بود دبیر در حسن تو دال و نون حاجب ابروی تو باشد کافی دهم شهسواران
عرصه فصاحت چوگانش گفته اند چنانکه قطب چوگانی گوید بیت خال تو فراز خم ابروی تو گفت
گوئیست که آن در خم چوگان باشد یازدهم آنکه چون نیکبختان داغ قبول ویرا صبغه
جان دارند بداغش نسبت کرده اند چنانکه قایل گوید بیت نیکبخت آن بود که پیوسته داغ
ابروش بر جبین باشد دوازدهم آنکه چون از روی شوخی سر در گوش محبوب باشد در
دیوان حسن و جمال راه حجاب بدو ارزانی داشته اند چنانکه قایل فرماید بیت بالای سر زلف تو
زان در بانست کابروی تو حاجب پیشانی دارست سیزدهم آنکه طغرای حسن و جمالش گردانیده اند
و در ابطال خط منظور ظهیر الدین فاریابی فرموده بیت طغرای ابروی تو بامضای نیکوئی
برهان قاطع است که آن خط فرو است باب ششم در صفت چشم و چشم را اهل عرب
باصره و مقله و ناظره و عین خوانند و این بچهار نوع است شهلا و کشیده و خواب آلوده و میگون و غمزه
لازم هر چهار است و چشم شهلا را عبهری گویند و بجام نرگس نسبت کرده اند چنانکه قایل گوید بیت
در خرابات مغان گوئیکه مستان غافلند از شراب شوق و جام نرگس شهلای تو چشم کشیده
چشم نرگس است که از تنگی بر خطوط اجفان متصل است و بعینه بکاف مسطح میماند چنانکه گفته اند
بیت ز چشمش یکنظر کافی بود لیکن چو می بینم کجا این دل که من دارم قبول یک نظر کرد و چشم خواب آلود
هر کرا نیز امخمور خوانند هرچند بی مدام مستست و معربدیست که از عین دم از آری سر فرو دنمی آرد چنانکه

گفته

کفته اند ملیث مینماید که سر عربده دارد چشمت مست خوابش نبرد تا نکند آزاری و چشم میگون آتش رنگ
شراب دارد و مخمور است و از شوخی در یکطرفة العین هزار شور بر انگیزد و او را فتان خوانند چنانکه میر کرمانی
گوید ملیث روشنست این اهل معنی را که در دیوان حسن چشم شوخ انگیز او چون شاهباز منصوبست
و از اهل نظر چشم معشوق را بجمیل صفت وصف کرده اند از آنجمله سیزده در عرب متعارفست چنانکه
عبهر نرگس سقیم علیل نمّی خمیس مخمور ساحی معربد فتنه فتان
زجاجی جزع مردمک دیده را بعروس حبشی تشبیه کرده اند که در حجله جزع یمانی در خواب آلوده بود
چنانکه خاقانی گوید ملیث بد و مخمور عروس حبشی خفته در پرده جزع یمنیست و لبش سرخ نشست
کرده اند و در عجم متداولست چنانکه نرگس بادام خواب آلود گوشه نشین مردم
دادخانه سیاه خطا ترک فتنه جادو فریب جادو آمده جادو وش چاه بابل
خونریز خونخوار مردم آزار بیمار ناز کالا داهو آهوی آهو فریب آهو آینه
بیشه نهاد نیم مست مست مستانه مست خواب بیمار ناتوان چنانچه شیخ
فخر الدین عراقی گوید ملیث خرابها کند چشمش که نتوان گفت در عالم چه شاید گفت که خود را
ناتوان سازد و ظهیر الدین فاریابی چشم را با آفتاب تشبیه کرده باعتبار آنکه نورانی و روشنست که چشم را
عین میگویند و چشمه آفتاب را عین بود و این تشبیه مخترعست چنانکه میفرماید ملیث چشم شوخت که آفتاب
وشیست خط نبرش که استمالستا است در جفا و ستم چنان شده اند کانچه ایشان کنند عدل
و وفاست باب پنجم در صفت مژگان مژگان را اهل عرب گویند و پلک رجفان هر چند خیل مژگان خشم ترک
قلب شکن سپاهی نامعدودست ما و عین عیان بدوازده شعب منشعب میگردد گروهی سنان خوانند ملیث
مژگانت همی گذر کند از جوشن مانند سنان کبود رخنه پشن و طایفه خنجرش خوانند چنانکه گفته اند
ملیث آن خنجر مژگان تو خون جهان ریخته و آن نرگس خنجر کشت با خون دل آمیخته و بعضی مژگان تیز را بتیغ
نسبت کرده اند چنانکه امامی گوید ملیث تا داد چشم مست ترا روزگار تیغ بی او نکرد بر سر موئی گذار تیغ و قومی مژه را با پلک
نسبت کرده اند که از مجرای دیده خون دلها ریزد چنانکه قابل گوید قطعه ناوک مژگان او خون دلم بسکه ریخت
گرد جهان سرسبز در نظرها سیاه و بیشتر وی را به نشتر تشبیه کرده اند چنانکه خاقانی گفته قطعه نوک مژگان چنان
زدی بر دل که نیشش در جگر بشکست و بعضی آنرا که در سواد حلقه بند وی ز هر طرف پیوسته و در دیده
حلقه کشیده است صف در قلب لشکرش خوانند چنانکه عاشق وصف الحال از زبان معشوق گوید ملیث
خیل مژگان دو صف آراسته در روی همند ریزش خون بشود آندم که بهم بر زنند و قومی نوک مژگانرا از رو
سر تیزی با الماس بنیزه تشبیه کرده اند چنانکه در صفت اشک ریزی معشوق امیر معزی فرموده ملیث

چرا
که در خانه
کمان ابرو پیوسته
در کمین عشاق است و
موی مژگان شعار اوست چنانکه
گفته اند ملیث مژگان تو در
کمان ابرو تیرش بر همه نشانه
است و گردی ... ناوک
مژگان ...
نسبت کرده
اند

فروزنده

فروزنده بدو بادام صد هزار الماس برون شده و صد الماس همانند زخوشاب وجه ... شعرای
قدیم مژگانرا هندوان آئینه دار گفته اند و چون این تشبیه خلاف تشبیهات متداولست هرآینه غریب باید
چنانکه شاعر فرماید ملیث سنبل رخسار تو زنگی آتش پرست نرگس مژگان تو هندوی آئینه دار و سخن
گویان باریک نظر سر مژگانرا بپای عنکبوت نسبت کرده اند که از پرده عنکبوتی دیده از هر طرف راه
دل عشاق میزند چنانچه سیف اعرج میفرماید ملیث از پرده عنکبوتی نرگس تو در دل زده عنکبوت
مژگان تو چنگ و طایفه بپای مورچه نسبت کرده اند که بر گرد بادام حلقه زده چنانکه سحر آفرین کعب
موران بهوای شکرستان لبش در حلقه گرفته اند بادامش را و کلام امراء عجم است چنانکه گفته اند کلام الملوک
ملوک الکلام و اکثر فصحای عرب مژگانرا بطعن رمح و نوک قلم تشبیه کرده اند اما در رساله شیخ حسن ابیوردی
در صفت حسن آمده گفته که چون بر صفحه جمال نون خط ابروی خوبان میکشیدند ملیث موی زیر
خامه تقدیر بر افتاد بر دیده نشست و نام او مژگان شد باب ششم در صفت روی بلغت عرب هشت
اسم مسمی است چنانکه محیا غرة طلعت منظر عارض خد وجه و بر وجه موضوع
اول دم و دیر را اسم خوانند و در لفظ آدم بهامیت چنانچه افضل الافرا خواجه جمال الدین سلمان منفرماید
ملیث دانه خال تو بر عارض گندم گون دید آدم آمد ز پی دانه و در دام فتاد ما نیز اقرار گویند و بورد معروفست
و اهل عجم گلرنگ میخوانند چنانچه بهشتی آملی گوید ملیث رخساره گلرنگ تو ای سرو روان ورد دست
کز باغ بهشت آورده اند و ثالث را بیضا میگویند و با بیض البشر مشهورست او بماه رویش عنقا دوست
میگویند چنانکه شادی فرموده ملیث تا برگ گل و نسرین شد روی سپید از تو از خرمی و
شادی در پوست نمی گنجد و بزبان پارسی هشت نام اوراست اول آنکه اهل نظر و مدارش گویند
مولانا همام الدین تبریزی فرموده ملیث اگر دیدار رعنائی و صنعت را بیارائی برای همه در وز ح
کشند از روضه طوبی را دیگر دوم آنکه خراسان چهره اش خوانند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرموده
ملیث شمعی است چهره تو که هرگز ز نور خویش بر دانه عطا به سیمتان دید سیم آنکه اهل بخارا
رخسارش گویند چنانچه پور رودکی گوید ملیث رخساره او پرده عشاق درید تا آنکه نهفته دارد
پرده چهارم آنکه عشاق مشتاق رخسار میخوانند چنانکه عزشیروانی فرماید شعر گشاده گوی
گریبان چو صبح بر سینه کشیده داغ صبوحی ز نیل بر رخسار پنجم آنکه شاهبازان عرصه حسن
رخش گویند چنانکه سحر آفرین گوید ملیث هر که رخش بدید نگاره میدان در شطرنج او فتاده برآید
ششم آنکه پارسی گویان گونه اش میگویند ملیث شد بار دگر دیدن رو بیت آرزوی در بخت
نداشتم بدینگونه امید هفتم بزبان پهلوی و بزادیم خوانند چنانکه گفته اند ملیث او نمود شود

و نیم دین با یکین داشش آشوب دل بود دل با بدادان هشتم آنکه سایر خلق واش گویند چنانکه شاعر گوید بیت
روی بتا ما که ایمان آورند بت پرستان از زمین سومنات و روی ناز نینان را بچهل و پنج صفت
زیبا آراسته اند و در عرب تشبیه من وجه بچیز کرده اند چنانکه قمر بدر و بیضا مرآت شمع
ماه دک عاج و کافور اهل عجم از حقیقت او بر یازده صفت بر مجاز اطلاق کرده اند و در لسان
عرب آورده چنانکه کعبه قبله دین مصحف صحیفه نسخه ورق طلیعه تور یدی
بیضا نعم و ویرا به نوزده صفت تشبیه کرده اند آفتاب ماه جام جهان نما آیینه دستک
موسی آتش آب شیر بهار گلناد گلستان گل لاله سمن یاسمن نسرین نسترن
کانا ادغوان بنیم ذ روم ختن نگارخانه چین چنانکه گفته اند خیال روی تو در
چشم من چه جلوه کند نگارخانه چین در نظر پدید آید و از عدد چهل و پنج تشبیه کرده اند
شش وجه میان این طایفه مترادف عند اولست چنانکه شمس آفتاب قمر ماه بیضا ید
موسی نار آتش مرآت آیینه ورد گل و شعرا روشناس بیچ وجه صفت
نکرده اند جز این یک بیت که چون یلمنی در وجه نشسته بیت ما هین و عین است شد از تو این با میم
یلمنی الفی نشسته بروی از سیم باب هفتم در صفت خط و خط پشت ارباب حسن لفظیست
مشترک میان اهل قلم و حسن خط از غایت لطف در عبارت نمی آید فاما از روی قیاس بر دو قسم
کرفته اند اول آنچه کرد لب بر می آید و روی سبزی دارد اهل عرب اثرا نبات خوانند که عنبار
نشو و نما دارد و شعرای عجم سبزه میگویند چنانکه ظهیر الدین فاریابی فرماید بیت در خط
شدم ز سبزه خط تو هر زمان نالب چرا بر آن لب شکرفشان نهاد و استادان نمکین
سخن خط سبز را فستقی میخوانند چنانکه گفته اند بیت از پسته مستقیت معلوم شد که امروز
خطت روی ملبری دارد و شعرای خراسان دایره خط سبز را بواسطه دور و لون با سمان
تشبیه کرده اند چنانکه امیر معزی فرموده بیت خط سبزت از آنرو آسمانی گشت تا زانی
بجان منت پذیر آمد عطای آسمانی را و ارباب معانی مهر گیاهش گفته اند و این دلیل
روشن است چنانکه جمال الدین سلمان فرماید بیت رخ تو چشمه مهر است گرد چشمه مهر
دمید سبزه خطت مگر که مهر گیاست و از یک روش نیز نگار آیینه نسبت کرده اند
چنانکه مشهور است بیت آیینه روی دوست زنگار گرفت از بسکه درو سوختگان آه زدند
و اهل روحش ریحان گفته اند چنانکه قایل گفته بیت خطت ز غبار روی در ریحان کرد
یاقوت لبت سر ترکه دارد و با وجود آنکه در قلم اصطناع نسخ نسخه حسن میکنید چنانکه

ظهیر

ظهیر الدین فاریابی میفرماید بیت معزول کی شود رخت از نیکوئی بخط زیرا که بر تو ملک ملاحت
مقرر است و جبین را از سواد او تفاوت مراتب انواع خطوط درج یاقوت متحقق میکرد و ادیب
کاتبی گوید بیت خط غبار لبت نسخ گشت در عالم که تا کهان شود آن نسخ ثلث توقیعات
و حروف کیران لوح عشق شکل دال خط را بلام نسبت کرده اند چنانکه عماد خسرو میگوید بیت
خط تو که در شان لبت ناز لشد لاعب که برایت وجبت دالست و ویرا بچهار ده صفت در
قلم آورده اند چنانکه ریحان سبزه مهر گیاه پیروزه زمرد مینا زنگار فستقی
طوطی خضر لام دال دایره و شعرای خراسان دایره دور خط را بهاله نسبت کرده اند
چنانکه ادیب صابر گوید بیت در دور خط تو هاله انداخت سپهر تا دایره خط تو بر ماه
کشید قسم دویم آنچه در شام زلف سر فرا گوش محبوب آورده اثر سیاهی غبار خیل زنگیانست
که رو بخط خطا آرد و سر خیل حبش پیش گرفته چنانکه امیر معزی فرماید بیت زینان که حرکت
ختن ز هم بر آمد که خطت گوئی زحبش سیاهی پیدا شد و اینقولرا امرء القیس بعود
سوخته نسبت کرده اند و در پارسی ترجمه اش گفته اند بیت لاله را تا ب رخت در دل
افکند عود را بوی خطت بر سر مجمر آرد و ابو فراس بمسکش نسبت کرده اند و حقیقت این
تشبیه از این بیت استدلال میتوان کرد بیت تیره الخط مشکینم که گوئی مورچه پای
مشک آلوده بر برگ گل نسرین نهاد و آنچه صحیفه عذار را دوتیه فرو گرفته است و نیاز
موی بنا گوش از روی میتوان کرد انستک عارف سنجاهل گوید بیت گرد مشکست که بر گرد
گل تخته یا بنفشه است که در دامن گل ریخته و متنبی بشیر تشبیه خط بعنبر کرده است چنانکه ظهیر الدین
فاریابی گوید بیت آمد خط سیاه بلاای رخت وین نیز منصبیست که لالاش عنبر است
و این نوع خط نیز بیازده صفت موجه موصوفست چنانکه سنبل مشک عنبر عود سنبل
بر غراب دوده تاریکی ابر انگشت قیر نیلی مایی بنیاله موج بنفشه
شب چنانکه انوری فرماید بیت ای در بنفشه ساخته گلبرگ را نقاب و در شب طبایچه را
زده بر روی آفتاب و از بن سی تشبیه که ذکر رفت هفده باصطلاح اهل عجم است و سیزده
بعادت اهل عرب چنانچه نبات ریحان خضر عود مشک عنبر بنفسج
سنبل قیر لام دال غراب پر غراب هاله و یحیی بر مکی خط محبوب بلباس آل
عباس نسبت کرده اند و همین معنی بغایت غریبست و در پارسی در این باب بهازین یک بیت
در قلم نیامده است بیت سلطان حسنت لباس عباسی پوشید مگر بسر خلافت و خط

اندر

از روی حقیقت طغرای نشو و نمای آن نشو و نما است تا ما دام که محبوب بمحاسن اوصاف و خط آراسته
نگردد و چرا که گفته اند بیت اهل معنی اگر صورت بهشتی خط تو صورت بودی رخت از روی معنی
ناتمام فاما او را که غبار در دیده بود از مطالعه خط غبار چه تمتع بیت چشم کوته نظران بر ورق
روی نگارین خط همی بیند و عارف قلم صنع خدا را آیات نهم و در صفت خال
و چنانکه او موصوف و معروفست بزیب جمیل و زینت جمال نام او زعرب یافته تا زوشناس
عجم شد و خال هندو از آنکه نقطه سودا رسوائی خال معشوق را با سودای دل عشاق نسبتی باشد از
آن رو که هر دو آتش اند چنانکه گفته اند بیت تا تو برگ سمن نقطه سودا زده در سویدای دلم
آتش سودا زده و از آنجهة خال را با سپند نسبت کرده اند که پیوسته بآتش رخسار در تاب است
شعر دل را بسوخت دانه خال تو زینهار زین بیشتر آتش سودا منه سپند و از سیاهی بکفر و دل
فرعونش نسبت کرده اند چنانکه قایل گوید بیت رخ و خالت ید و بیضا و دولت فرعون است
رقم کفر چرا بر ید و بیضا زده و اکثر قدمای عرب خال را بحجر الاسود تشبیه کرده اند و شعرای
عجم حقیقت این معنی را از قدما سلب کرده اند و در عبارت آورده اند چنانکه شاعر گوید بیت
خالت حجر الاسود و ما اهل صفائیم پس سعی کجا بوسه رسد اهل صفا را و ستاره شناسان نیک اختر
بکوکب منخسف نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت ما بین دو ابروی تو این نقطه خال چون
کوکب منخسف میان دو هلال و کمال الدین اسمعیل خال دلپسند را بهاروت نسبت کرده چنانکه
میفرماید بیت زلف تو بر بنا گوش ثعبان دست موسی خال تو بر زنخدان هاروت چاه بابل
و کمال الدین خواجه در وصف مقبل که او آنگاه بر لب چشمه زندگانی دهان دارد میفرماید بیت چه عجب
سیاهیست خال هندوت که نیک پی ملب آب زندگانی برد و خسرو هندوستان خال سیاه را
بحبشی تشبیه کرده اند چنانکه میفرماید بیت روشن شده است از رخت که خال حبش است و مملکت
بدان غریب افتاده است و شعرای بخارا با انگور دیده نسبت کرده اند چنانکه مولانا شمس الدین
هروی میفرماید شعر انگور چشم ماست خالت یا رب کز چین صواب ام دید فتاد
و در صفت خال اهل لطف لطیفه زین رباعی گفته اند رباعی آن خال که هست بر رخت می بیند
زاغیست که خیمه بر گل بر نشیند نی نی غلطم که در گلستان رخت زنگی بچه بر نشسته گل میچیند
و دانه خال بنقطه خط تشبیه است چنانکه قایل گوید بیت دانه خال تو بر طرف خم ابرویت
هست چون نقطه از غلبه سیاره بر نون و هواداران آن بابت قدم مگس نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند بیت آن خال که هست طالب تنگ شکر بر تنگ شکرش شیرینیست و اثر خستگی جان

بدانه

بدانه نسبت کرده بیت بدانه است خالت افتاده بر زنخدان باید که گوشه داری از سیب و زنخدانش
و مرکز خال را در نقطه دایره حسن بیت پنج وجه قرار داده اند و از عدد پنج و پنج نزد عرب
موصوفست بعضی مستعمل و بعضی غیر مستعمل چنانکه حجر الاسود و کوکب منخسف است نقطه هاروت
فلفل حبشی عنبر مشک و در عجم مشک میگویند چنانکه گفته اند بیت ای بر سمن زمشک نقطه زده جا
مسکین دلم از خال تو افتاد بجا آمد و هیچ دیگر بعجم مخصوص چنانکه هندو و زنگی سیاه دل خوش
هست مشک آگین عنبر آگین عنبر فروش غالیه بوی غالیه رنگ خالیکه بر رخ تو بر نوش افتاده است
چون فلفلی بود که بر آتش افتاده است دانه زاغ نکس دل فرعون مهر نگین انگور
دیده بیدار اند و سوختگان سودای عشق طالع از عنبر تر خالی علی میجهند چنانکه عارف بر وجه مجاز
استغفار میکند بیت نقطه از خامه نقاش ازل افتاده است بر کف ما ز رخت تا تو لعد زده
و حقیقت بمجاز و عشق مجاز معلوم میکردد و این از ارباب قلوب دانند که صدر نشینان
بارگاه قبول اند و قابل اسرار عشق چنانکه گفته اند بیت ای بر تو عشاق تو دانند نگاهی که نشان
پیش که مرتبت الهی تا بنگم و در صفت لب و لبرا اهل عرب شفه گویند و شعرای عجم
دو در حلقه لبرا بحقه نسبت کرده اند چرا که مفرح جانهای غمزدگان در او باقیه چنانکه ظهیر الدین فاریابی
گوید بیت چون نمایند خوشتم از رخ لبش در بیچ رفت زلفش و از مهره مار داد و بعضی بطوطی نسبت
کرده اند چنانکه گفته شعر طاوس جان بجلوه در آمد زخرمی کر طوطی لبت بجدینی زبان
و شیرین تر انگه خستگان زفراق شکرش میخوانند چرا که بهی بیماران عشق از دوست و در زنگ انار
دانه سپند است چنانکه گفته اند شعر وقتست اگر تو بجهد مرو زی بیمار خسته را شکر انار دادن
و بهر سخن گویان خراسان و را بشیر نسبت کرده اند هر چند که خط مراد نیست و سلطان
الشعرا انوری میفرماید بیت خط تو بر لب تو چه بر شیر پای مور زلف تو بر رخ تو چه بر ماه
غراب بر بعضی لب معشوق شکر گفته اند از انشکر لبش گفته اند چنانکه قایلی گوید بیت طوطیان شکرستان ترا چون
کفت که شهباز انند و جوهر شناسان حلقه ارباب لطف لبرا بلعل تشبیه کرده اند چنانکه شیخ
است چنانکه شیخ سعدی میفرماید ملاحت لب لعل آبدار ترا که در حدیث نیاید چه در حدیث آید و خوبترکه باو
تشبیه کرده اند چنانکه شاعر گوید بیت گفت بر رگ لب و کفتم یاقوت بزرگ قیمتی تر باشد و اهل تمر قند لب
بار کیرا نبار قرمز تشبیه کرده اند و مبدع الدقایق میفرماید شعر لعلت ز روی باریکی نماید بچشم سوزنی چون
تار قرمز و ارباب دولت نگینش میخوانند و از این جهت شهره دارد شعر نگین خاتم لعلت کر بدست آید
بهیچ نحرم ملک سلیمان را و فصحای عرب لبرا برطب تشبیه کرده اند و در بارسی لطیف تر از این یافته اند که

طالب و حسن طلب میگوید بیت یاری کرد و وظیفه بوزر خواستم گفت ز لب رطب بهم ز غمزه خار و زر
و لب اطفال نو باوه را بنجر ما تشبیه کرده اند چرا که هر دو شیرین اند چنانکه تاج حلوائی میگوید قطعه
عید آمد و عید و برگ عیدم بفرست خرمای لبت که بوی شیر آید از و و عشاق شور بخت نمکدانش
تشبیه کرده اند چرا که نمکی دارد چنانکه خواجه سلمان فرماید بیت ترا بگرد نمکدان پدید شد سبزی بسبزی
نمکت شد هزار جان مهمان و از آنرو که روح افزاست عیسی دمش میخوانند شعر لب جانبخشت
روح اللهت کرده در دو چشم مستت احیای می پرستی و لب تشنگان مشرب خضر آب حیاتش
خوانند بلکه چیوه آب از دست ما چون چه داند قدر انگبوان و در این باب همو گفته بیت نشان
انگبوان گرده ام خضر مجستم دهانت میدهد ما نمک انبیر لب نشان ها را دوستان جام عشق احش
مینامند چنانکه شاعر گوید بیت لعل تو از حسرت خون در دیده ما زد مدام چشم تو مست دو ال در شیشه ما زد خراب
و باریک بینان جان شیرین هلیب اورده اند تا الیرا از روی قوت به بیت و نه صفت ادراک کرده اند
و از ین مستعمل هجده شانزده باهل عرب مخصوص ست و یازده بعجم چنانکه حوض کوثر داح روح یاقوت
لعل مرجان ذبرجد عقیق شهد رطب عناب و نبج خبر غبر مستعمل چنانکه حلقه حقه
قند نبات نقل و سبزه و تشبیه بکر بعجم منسوبست چنانکه نلین خان شیرین آب حیوه شیره
نی نقش زیاده جام خون نادیده اند نمکدان شکر شیرین شکرستان طوطی و اهل
عجم از استعمالات اهل مخبرند بلکه در ... سلب دست تصرف دارند و همین مطالعه دواوین استاد
عرب محقق گردد که هر حرفی که برحرف ظرفیت و هر نکته نقطه و از حسن مطلع ظهیر الدین فاریابی همین
استنباط کرده است بیت چرا هوای لبت خون من بجوش آورد اگر نه خون از خواص عناب است
باب دهم در صفت دندان دندانرا اهل عرب سه قسم مترادف نام نهاده اند چنانکه ضرس و ثغر
و سن و به صفت موصوف سنت اول نوز و اهل عجم شکوفه گویند دوم حب و بپارسی گویان گوهر بار بشر خوانند
سیم ابرد یعنی تگرک و اکثر اهل عجم دندانرا به تگرک تشبیه کرده اند چرا که بسفیدی است آنند و صفت ... بیت
چنانکه گفته اند بیت ترا از نرگس فرو بارید و گل را آب داد و ز تگرک روح پرور مالش عناب داد و سلطان
الشعرا خاقانی دندانرا به سنگ تشبیه کرده اند و لبرا بخون چنانکه در تسمیات فرموده بیت به سنگ ...
خون حکیم شبه برون و درون بلبت و اهل خراسان دندانرا از آبداری بقطره شبنم نسبت کرده اند بیت
دندانت بقطرهای شبنم ماند کاندر دهن غنچه خندان افتد و مجنون بنی عامری دندانرا بعقد ثریا نسبت کرده اند
و ترجمه کمال الدین اسمعیل فرماید بیت دو رشته در دندان چو از لبت بنماید گوئی مگر ثریا در ماه کرد منزل
و اهل عجم ثریا را پروین خوانند و دندان بزرگ را گویند و لؤلؤ مستعار است چنانکه از در دندان گرفتن محبوب

اثیر الدین اومانی فرماید بیت بوسه خواهم ز تو لعل تو بلؤلؤ گهری خوش جواب چه گویم که شکر میخائی تو
پیمان بهر صفت مطلب شعار کمال الدین بکرانی فرماید بیت لؤلؤ دندان که شد لالای پروین جان
از دیده اهل نظر خوشاب اند خته و شعرای سابق دندانرا از جهه قیمت بدر نسبت کرده اند و در باب دندان
محبوب گفته اند بیت در حلقه لعل لب گوهر شکست در یک هزار گوهر ار زند شکست و عاشق بعذر بر
یکدگر افتادن دندان معشوق گوید بیت بر درج عقیق تو از آن خندید تنگ بر یکدگر از تنگی جا افتاده اند
و جوهر شناسان رشته نظم عقد دندانرا از آنجهة که در یک سلک اند بگوهر نسبت کرده اند و بخلاف این
علی فخری الشتری گوید قطعه میکشد بدندان تیم عقد در من همچو توام خوشاب پاکیزه گهر خندان
خندان نیز بیلب گفت خموش بر بسته دگر باشد در بر رسته دگر و در صفت جمع و تفریق و ضعف خط و
لب و دندان ابن حسام گوید شعر تا تبسم بکنی عقل نگوید هرگز که تو در آب خضر لؤلؤ لالا داری و
بنات الحزان از روشنی ستاره اش نسبت کرده اند چنانکه مولینا همام فرماید شعر بخندد اگر چه بخندد
بدت همی دانم که آفتاب بروزم ستاره بنماید و اهل نجوم بکوکب ثابتش گفته اند و استادان قدیم
دندانرا بمهره نسبت کرده اند چرا که در حقه لب جا دارد و تمسک جز این یک بیت بیت
برون چه عجب پراگنده شود از حقه مهره از لب و دندانت و هر چند گوهر پاک دندان بحقیقت عظم و در
محل خود مشمل است لیکن ما از روی مجاز عقد و منتظم او را باثنا عشره تشبیه کرده اند صفت
بلعه عرب چنانکه نود حب بود ثریا ذر لؤلؤ سیمین و هشت تعبا اهل عجم چنانکه تگرگ
شبنم گوهر مروارید پروین ستاره مهره سرشک و اهل عرب دندانرا هیچ باب
با نیکنام پارسی نمی نهند و شعرای عجم دندان طمعرا در الفاظ عرب ایشان فرو برده و در تصرف تشبیهات
مختبرند و از این معنی شیخ سعدی علیه الرحمه سفر باید بیت کر این قطعه دگر باره در جهان آید چنانکه دعوی
معجز کنند بسحر مبین باب زرشان کشیده چو شوالف بسیم زر نویسید بسان ثغر توسین تاب
یازدهم در صفت زنخدان اهل عرب زنخدانرا ذقن میگویند و تشبیهش تفاح کرده اند و تفاح سیب را
گویند و شمامه اش خوانند و بدستنبو مشهور است و این سیب بهر دو صفت موصوفست ملیح سیب ذقن
که هست چون دستنبو خواهم که همیشه بر سر دستم بو و اثیر الدین اومانی در وصف زنخدان معشوق گوید
سیب زنخدان در دل من باز افکند زین سوختها یاد لیش زین ... و شعرای خراسان زنخدانرا عجبور را
به به نسبت کرده اند از آنرو که گرد آلوده است بیت خط تو غبار است و زنخدان تو به باشد اگر گرد
زنخ پاک کنی و اهل لغه طوف زنخدانرا غبغب گویند بیت و ست از ترنج غبغب او میکنی جدا ای آرزی طبع
ز سیب زنخدان بریده ملوک الکلام ترنج را گوی سیمین گرفته اند چنانکه سلطان محمود سبکتکین در بغداد

خواهی زنخ گرفتن محبوب گو بدین بیت زنخت گر بگرفتم از سر لطف چون من رنجی و عذرت هست
زانکه هنگام رگ زدن رسم است گوی سیمین گرفتن اندر دست و لب تشنگان باده عشق
دورهٔ زنخدان را به چاهی نسبت کرده اند که چون آبدار است شعر با سکندر لب تشنه در جهان
که نیافت نشان آب حیات از چه زنخدانش و از آنرو که چاه زنخدان در دل بردن سحر میکند
بچاه بابلش نسبت کرده اند بمباهات عشاق در روی معشوق میگویند شعر چشم ها رو است به بدیع
روی ما روی ای پسر سبز نگو نداری در آنجا که زنخدان بوسه و در روی روزکار بدو از ده صفت
روشنائیست چهار مستعار رفته چنانکه تفاح سیب شمامه دستنبو و هشت مستعار
چنانکه به ترنج گوی سیمین چاه چاه بابل آب معلق خان غزنه بیت در سیم
کس با آن زنخدان نرسد جان بر کف دست داشتن هم آن نبود و در وصف دلدار ما
به این رباعی گفته اند شعر سیب زنخش که هست روح ثانی بر دوست گرفتم از سر نادانی
دلدار بتهدید بمن گفت که هی جان بر کف دست مینهی دانی تا بـ... در صفت گردن
گردن را در عرب هادی دقبه جیدا عنق گویند و بگردن غزال نسبت کرده اند و در
عجم بر گردن مستعار رفت و نامداران ملک جمال گردن را در کشور حسن سروری داده اند چنانکه
منیر با بد بیت گرز با چون قد و بالا برآئی تا بدوش ملک خوبرا نباید سروری چون گردنش
و استادان ما وراء النهر بدین جهت کافورش نسبت کرده اند چنانکه قابل گوید شعر از تف خورشید
تشنه در تاب تموز بجید شد برانده حنت کافورش هین و بعضی شمع کافوریش گفته اند چنانکه کا...
فرماید بیت اخترانرا فرخ خورشید است زرین چهره اند روشنانرا شمع کافوری سیم گردنش
و طایفه گردن را بما سوی عاج نسبت کرده اند از آنکه از زلف بر رو می پیچد و عاج لفظ عربی و اهل
عجم بهین استه ش خوانند و وی را به صفت گردن افرازی داده اند چنانکه درخت کار فرود
فاسوده تاج شاخ شکوفه سوسنه سیما چنانکه گفته اند شعر با ترک من ... دور گردن
در کردنش آید هوس شوشه سیم تا بـ... در صفت بر برا در لفظ عرب صدر میگویند و در عجم سینه
و سعد الدین اصلی آملی سینه را از آن صدر میخوانند که صاف است و صابیحی میگوید بیت با
بمن روش بری برمن زد المنة لله که بری خوردم از و صرافان نقد خوبی بر این
بسیم نسبت کرده اند چنانکه گفته اند بیت بر چه سیمین نا سیب بر هن مجروح لب لطیفش از
نفس افگار و باغبانان چمن بر لطیف انسیر بش خوانند چنانکه گفته اند بیت برانیه من بر
باد صبا مژده که باز ترک سنبرین بر من عزم گلستان دارد و نقش نهدان کستوت عشق

تن را

تن را بحریر نسبت کرده اند چنانکه خاقانی در قسیمات میفرماید شعر بحریر تن و دیبای رخت ترنج بر دو
زنخت و مقصود از این وجه است و مراد از ترنج بر پستان و قدما پستانرا بنار نسبت کرده اند و
این باست که فردوسی میفرماید بیت زنخانش چو گلنار و لب ناردان ز سیمین برش رسته دو
ناردان و راه روان راه عشق محبوب سرو بالا را گلندام میگویند چنانکه گفته اند بیت با چنین
شکل و شمایل که تو داری باشد همه کس را بتو ای سرو گلندام طمع و سینه را از سپیدی بسیم سنجاب
نسبت کرده اند و پوشیده نیست بر ارباب معنی که بر را بعد به صفت اندام تشبیه کرده اند
گروهش سیمین خوانند و بعضی عاج و قومی سنجاب و جمعی گل و جمعی حریر و طائفه نسرین اما مولانا
همام الدین وجود معشوق را بر سمن برگزیده است و میفرماید که چون با پیرهن گشتی گر گل
نازکتری پیرهنی باید ترا از لاله و برگ سمن تا بـ... در صفت ساعد لغه عرب است
که دست عجم گشت و زبردستان عشق ساعد و رندان سیمین را حسن گفته اند چنانکه شیخ سعدی
فرماید بیت پنجه با ساعد سیمین چه بلند ازی به با توانای معربد نکنی بازی به و مزاج شناسان
نبض گیر ساعد نازنینانرا تختهٔ عاج نسبت کرده اند و در فصد کردن محبوب گفته اند بیت زآن
بلش که بوسه داد بر ساعد او از تختهٔ عاج شاخ مرجان برخاست و از اینست که هردم خون عشاق
برنگ دیگر میریزد نگارش میخوانند چنانکه جمال الدین عضد میفرماید بیت نو تیغ مبر ز ...
تا من مسکین نظاره میکنم آن ساعد نگارین را و از غایت نازکی ببلورش نسبت کرده اند چنانکه
گفته اند بیت بلورین ساعد جام بلورین نبا مینو بود نور علی نور و شعراء قدیم ساعد را سیل اسه
گویند و در صفت جا بکردن معشوق بر سر دست عنصری گوید شعر چه برزد ساعد بهر سر بخوی
سمن زسیل اسه ساز دستون و چون در وصف و صاف سخن کم وسعت هم مید ... صفت
اختصار کرده شد چنانکه کاهش سیمین گویند و کاهی نگارین و زمانی بلور و زمانی سیم و نگنانی حیات
بخوانند چرا که آرزو می متمند است و تعویذ کردن جان و هم معنی زین بیت مستفاد میشود بیت
گفتم هوس ساعد و سنش نکنم اکنون که بگرفتم در آمد چه کنم تا ... در صفت انگشت
در لغه اصبع خوانند و انگشتانرا اصابع و سر انگشت را انمله و میان گویند و هر یکی را نامی مخصوص
است و ولید شیر انبیجنا عرب به نبیذ نیشکر نسبت کرده اند و از آنجهة که گره بر گره است و انگشت
نما بان شعراء عجم انگشت را از سپیدی و نرمی بدم قاقم نسبت کرده اند چنانچه انوری فرماید بیت
اندر لاو نیز دار رواز نرمی سر انگشت چو بدم قاقم و چون سر عشاق بخونریزی دست برآورد خون
گفتند و اما تبری گوید بیت نگار گزیده دلم نگار انگشت ز خون دل نهادیم بر نگار انگشت

و پنج انگشت نگار کرده را بپنجهٔ مرجان تشبیه کرده‌اند چنانکه رکن صاین گفته است بیت نگاه زرنگ و حنا برده دست نگارین
سر انگشت بلورین را تو رنگ از پنجهٔ مرجان و در منع نگار کردن سرپنجه نگاری حصاری گوید بیت چرا باید
که انگشتان بی رنگ تیره آلائی که نتوان فرق کردن هیچ انگشت تو از انگشت و متکلمان خراسان
سر انگشت را بفندق نسبت کرده‌اند چنانکه قابل گوید بیت روزی زپستهٔ شکری خواستم بچشم
فندق فراز نرگس تا مهربان نهاد و انگشت پنج لغت در عقد لغهٔ اهل حساب تا نود است چنانکه شد
پلنگ دم قاقم قلم عاج پنجه مرجان ناسوده سیم چنانکه در وصف آستین بر زدن
بر انداز کفد شعر زبیل استه دیبای چین برشکست بماسوره سیم بگرفت دست تا بیت
هفدهم در صفت قد اهل عرب باعتبار قد قامت الصلوة قد را قامت میگویند چنانکه اوحدی
فرماید بیت برو در مسجد گذار یکن که پیش قامت در نماز آیند نه نهاد بیان قامت مکنید و در عجم قد و بالا
میگویند چنانچه گفته‌اند بیت قد و بالای ترا دود دل ما رسان که دود اگر چه بسی سر بالا باشد
و بالانشینان بارگاه عشق بر سرو سهی بالائی داده‌اند از جهت بالائی گوید و زبیدستان سبب
هجران بلای جانش میخوانند چنانکه فتح‌الدین شیخ الله گوید بیت بلاست آنکه تو ناشش نهاده‌ای بالا
حدیث راست همان است و زبر و بالا نیست هواداران بلند همت عمر درازش گفته‌اند چنانکه
قابل گوید بیت هوای قد بلند تو میکند دل من تو دست کوته من بین و آرزوی دراز و حرف
گیران لوح لشق العشق میخوانند چرا که در میان جانها دارد چنانکه شاعر گوید بیت قد تو در میانه
جانها است چون الف آرام کرده در راستی آرام جان ما است و اهل کمال از غایت راستگاری
او رکه‌اند که از نباتی پرسیدند که او که گفت من نیز از خاکش بر کشیده‌اند و با قد خوبان او را برابر
داده‌اند اهل دریا کنارش نشک گویند چنانکه شاعر گوید بیت مصرع قد تو چنانکه بر لب دریا نشک
طوبی بر دانه قامت چو سرو تو رشک و عجب از اینکه کوته نظران از طمع چوبین خشک قد دلبر را
سرو میخوانند مصرع سرو چون هست ناز شیده لاجرم هدف تیر ملامت شدند و بعد از آن
از بی‌ادبی مولینا همام‌الدین میفرماید بیت سه در بار روزی بپای تو نسبت کرده‌اند سرنیا
کرده‌ام عمر سیت از پاپای تو و در ترجیح قامت محبوب و انگشت سرو معنی ابلغ است که شیخ کمال
الدین کرمانی فرماید بیت ترا بسرو نخوانم چرا که سرپای همه نشست تو زپای تا سر جانی و در غایت
جانبین در این بیت مزیدی هست بیت سرو را دولاف بالا ولی قربی نداشت کار سرو از
بندگی قامت بالا گرفت و باصطلاح اهل عرب نهال قامت محبوب را با شجر مختلفه تشبیه کرده‌اند
چنانکه طوبی با شاخ نخل صنوبر را عرب و در عجم سرو را ما در این خلاصه هست و از شعرای عجم شیخ

سعدی قد را بیان تشبیه کرده است و از شعرای عجم این خلاف از لطیفه خالی نیست بیت شا قضیب البان
باید لوقوف کز خلاف سرو میخواهی بچم و اهل عجم در استعمال این تشبیهات مخیراند اما انچه منصوب
نحو کرده‌اند و در عبارت وارده صفت است چنانکه سرو ناز دف شمشاد گلبن تبر
الف و از عدد بنرده صفت بهیچ تشبیه در آن نیست که از شکل مخروطی صنوبر را بقامت دلدار
تشبیه کرده‌اند با اعتبار آنکه از حقیقت هم و برین جا بر میگردد و بحقیقت دل دارد و سلمان میفرماید بیت
شکل صنوبر بکه دلش نام کرده‌اند سلمان چاد قد تو در بر گرفته است هر چند در این باب سخن بالا دراز
کشیده‌اند ما کمند رمز از راستی که از راستی نتوان گذشت النخل عند الّ بالا النحو ر بنسبی اما طوبی بالا
طوبی لمن گفته منزلت بهشت نیافت و شاخ تا خود را بدو نسبت نکرد در عرب تا اینجا و رود نخل را
سایه ور کردن نهاد سرفراز نشد و بان تا دم نزد در هوای او تو سکنو گشت و عرعر تا در راه او بر جا
نشست سربلندی نیافت نشکیبا یا وجود نی اگر کمر خدمت با وجودش بستی تا ابد الدهر پای در گل ماند
تا سرو پابند کی او و لاف آزادی نزد بر خاک ننشست تو نا ما روز تا او بهمسری نجست دست
روزگارش بخاک منزلت فرو نبرد و تیر با بجهه رفتار افتاده اوست و صنوبر با همه مقدار دل اداده و گلبن خار زده
الحق همه خاره و خاشاک این باغ بهند فرق است از راه بوستان تا مکبر دوان و در لطف این تشبیه مولانا جمال
الدین سلمان فرماید بیت شکل صنوبر بکه دلش نام کرده‌اند بیدل بیاد قد تو بالا گرفته است منصور از ازل
از دوح صنو میخواست مثال قد ترا بر کشید و آمد راست تا بیت هجدهم در صفت میان میان را اهل
لغه خاصره خوانند و بپارسی میان گویند از آنجهت که واسطه کمر است در میان پیکر وجود و بتازی حیه
میان را گویند و اصیف باریکی میان تا میان باریک و باریک میان میان میان باریک را بمو
تشبیه کرده‌اند چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت میانش را و مویش را اگر صد ره به پیمایند میانش
کمتر از مویی و مویش تا میان باشد و در این تشبیه مبالغه نیست چرا که باریکی میان را از باریکی مو دیده گرفته
اند و ظاهر تر از این میگوید بیت طرفه آنست که وقتی کمری می بندد ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد
و در تاکید نفی و اثبات این بیت وقتی دارد شعر بموی اگر میانت وقتی کمر نبستی از نیستی نبودی
موی میان نبودی بستنی نبستی که اگر کمر نبودی این راز را که کشودی آنها که یقین نپوشند کمان راجی
دی لبه و کم معرفت میان گشت و نام و باقی دلیل شان فی الجمله به پنج صفت در میان اهل
اندیشه مخفی میخوانند چنانکه ظهیرالدین میفرماید بیت اندیشه که کم شود از لطف درجه دل
برانه با کمرت در میان نهاد دو قسم آنکه وجودش متصور نمیشود و هیچش میخوانند چنانکه گفته‌اند بیت
هیچ نه بد هر که او هیچ نه بدار آن میان هیچ نه بد هر که او هیچ نگفت از آن دهان سخن آنکه نبود میان

خیال یوست موش گفته اند چنانکه در قسم نامه بحر افرین گفته است بیت بدان بی نشان موکه باریک میان
تست فلک کرد اند ناشی میانت چهارم [illegible] کو ید چنانکه کو ید بیت مومیست در میان وجود و عدم نهان
بازیکه در وجود کمر در میان تست پنجم آنکه نکته کویان از روی فرط اغراق معنی باریک یافته اند و کمال اسمعیل کوید بیت
بنی ز معنی باریک نکته میکنی کمر حدیث میان تو در میان آورد کسی نشان میانت ندید جز کمرت زهی کمر
نشانه بی نشان آورد باب نوزدهم در صفت ساق و ساق لفظی است عربی و در عجم بهمین عبارت مستعمل است
هرچند بصورت دور می نماید اما بمعنی [illegible] قدیم الایام [illegible] نسبت کرده اند باعتبار آنکه تن بدو قایم است
و ساق بر دو قسم است سرخ و سفید و در عرب سرخ مستحسن است و فرید احول بعنابی تشبیه کرده است چنانکه میفرماید
بیت ساق تو مرا زیاد او روز دست هرگز ندهم ستون عنابرا و سیف الدین اعرج [illegible] تشبیه کرده است چنانکه گفته است
بیت هرگز از بران و ساقت یک نظر افتاده کفت عاج را پیوند افتاده است بر شاخ بقم بدین تشبیهات [illegible] مستعمل است
لیس علی الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج و در عجم سفید مطلوبست و بپارسی نسبت کرده اند چنانکه در وصف ساق ساقی
فرخی کوید بیت بلورین ساق ساقی ترک و مست ستاده بر سر پا باده در دست و مستان هم [illegible]
چنانکه مداحی فرماید شعر ساقی بر هم برد ساق سیمین [illegible] و این نوع خاص مسند عام قرار
اکنون صفت ساق باید [illegible] کرفت مصرع بیا با باده می بنشین [illegible] حکایت همچنان باقی صورت یار و شمایل سراپای وجود
وچون [illegible] آینه [illegible] کرده اند [illegible] نو عروس نظم از مناسب الفاظ [illegible] بود تا منظور
اولوالابصار کردد [illegible] در غلط [illegible] گوهر معنی [illegible] سلک بیان اورده اند [illegible]
[illegible] هرجا [illegible] لعل تشبیه کنند [illegible] نسبت کرده اند چنانکه ظهیر الدین [illegible]
[illegible] لب [illegible] و هرجا که رو یرا [illegible] نسبت کنند باید که [illegible]
[illegible] تشبیه کنند [illegible] روی تو [illegible]
[illegible] تصدیق [illegible] شعر [illegible] جادو [illegible] کرچه [illegible] جادو بود [illegible]
[illegible] شعرا از زلف و غمزه و چهره [illegible] لازم است هرجا که [illegible] تشبیه کنند باید که
[illegible] نسبت دهند چنانکه [illegible] فرماید بیت [illegible] هر که دید نیل [illegible] و هرجا که زلف
نسبت کنند باید که [illegible] تشبیه کنند چنانکه مولانا عماد فقیه فرماید بیت دل در قفای زلف [illegible]
[illegible] و هرجا زلف [illegible] نسبت دهند باید که رویرا بماه تشبیه کنند چنانکه [illegible] فرماید بیت
[illegible] زلف [illegible] و اکر [illegible] نکرده اند کویند [illegible]
چنانکه گفته اند بیت [illegible] زلف [illegible] واکر در مصرعی چشم را نرکس کویند
باید که در مصرع دیکر زلف را سنبل خوانند و نشاید که آن یکی را [illegible] کویند و این یکی را سنبل یا آن یکی را نرکس خوانند آن یکی را چشم خوانند

باید که هردو را نرکس و سنبل خوانند و یا چشم و زلف کویند چنانکه مولانا شمس الدین جلبی فرماید شعر سنبل زلفت
جادوم میدهد نرکس مستت بجادوم میکند مثال دیکر مولانا سعد بهاء الدین در میان اورده است بیت چشمت
بجادوی چشم همه ساحران ببست زلفت بتاب تو بصاحبدلان شکست و فضل المتاخرین مولانا رکن الدین [illegible]
کعبه را نشانه از آفتاب رخسار کر [illegible] بنمونه از چین زلف بیار چنانکه میفرماید شعر هر طرف از [illegible]
بهره هر طرف از چین زلف کافرت بتخانه و از اقسام تشبیهات این تشبیه ابلغ است بر این قیاس که رویرا بصبح تشبیه کنند
باید که زلف را بشام نسبت کنند و هرگاه کویند که صبح از عکس رخسار تو پرتو یست باید گفتن که شام را از تار گیسوی تو
نمونه است [illegible] در این صفت [illegible] پرتوی از تار رخسار تو صبح شمه از عکس گیسوی تو شام هرجا که رویرا بماه تشبیه کنند
چشم را باید که بباده و زلف را بسنبل و لب را بشکر چنانکه در نخستین مولانا رکن الدین فرموده است بیت نشانه رخ [illegible]
لاله [illegible] نمونه لب و چشم تو شکر و بادام و هرجا که رویرا بخورشید تشبیه کنند باید که زلف را بسایه تشبیه کنند چنانکه
گفته اند شعر بر تو روی چو خورشید تو در سایه زلف [illegible] چونکو کبر صبح طلوع سحر است و اولی آن بود که چهره
و برا بآفتاب تشبیه که [illegible] که بدلیل روشنی اثبات کنند چنانکه شیخ سعدی میفرماید شعر آفتاب نماید [illegible]
[illegible] معنی که [illegible] و این نوع بدایع شعری سابق است و پادشاه جهان دانش فردوسی طوسی
تناسب بر و یرا بکمان تشبیه کرده اند و گیسو را بکمند و این بیت مشهور است بیت بیالا بکردار سرو بلند بابرو
کمان و بگیسو کمند و دیکر سرو را بقد تشبیه کنند و رویرا بماه چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت من ماه ندیدم
بر سرو من سرو ندیده ام قباپوش و در این صفت مولانا مجدالدین همکر کوید [illegible] خبر نخ و قدت که دید
ماه تابان بر سر سرو سهی و اکر در حقیقه دو چیز مختلف را صنعه کنند باید هردو را با هم از یکوجه نسبتی بود چنانکه اما کوید
شعر بحر در بادام و مغز در شکر الحیوان بر لب و جان در بدن و از روی مراعات بادام را [illegible] همان [illegible]
با مغز در غایت این اقسام عین فرض است بلکه فرض عین است کنون تمسک این نمونه کافی است و [illegible]
و بجان سخن تعلق دارد و اکثر متقدمان متعرض دقایق انجعانی شده اند و اکر بعضی متاخران بواسطه عدم [illegible]
این خلاف کویند خلاف آن باشند و طرق عقل کیست که طرق عقل واحد و [illegible] از غایت [illegible]
[illegible] و عیبت خبر ندارند و بدان خورسند که عوام الناس شان معتقد کردند و از انکار خود [illegible]
کنند بیت [illegible] جیست [illegible] اشعار خود کرده [illegible] حقیقت [illegible]
لاجرم [illegible] زبان سخن کوی مفتخر شوند بیت در نفس خویشتن [illegible] کاست [illegible]
[illegible] و خود [illegible] خوانند و لطف ایشان عام است شعرا [illegible]
که متاع [illegible] هرگاه که طفل را [illegible] صبی [illegible] تمام نشو و نما [illegible] تربیت و تحصیل [illegible]
دهند و بزخم چوب معلم تهدید زمان تعلیم و تفتیش ننمایند [illegible] حال عنفوان شباب بحسب [illegible] در خود [illegible]

تصور کنند آن نه از حسب استعداد کمال باشد زیرا که در حالت شباب هرگز که مشغول بود و در جواب گوید شعر ابیها که خوانده
ز نظر محو مشهود الا احدیث دوست که تکرار میکنیم و از غایت جهل معتقد شده‌اند که سیاهی بدو منکر قبح الهی
و لطف نامتناهی و غافل از آنکه استکمال کمال باستعداد قابل دارد چنانکه شیخ سعدی میفرماید بیت باران
که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس مستعد سحر آفرین بمطالعه کتب و تکرار
چه مباهات کنند شعر نبود در کتابها دل و درد ورنه دل صد کتاب شوان کرد و فیلسوفان نامی آورده‌اند
که بعد از معجزات و کرامات شعر سحر نوعی از خرق عادات است مخصوص هر کس قابل آن استعداد نیست و سلطان
الشعرا انوری اصباح چنان فرموده کما قال شاعری انی کدامین قوم کرده‌اند آنکه بود ابتدا شان امرء القیس شهان
بود و پس و بنکه من خادم همی پردازم اکنون ساحریست سامری کوتا بیاید کو شمال الاساس بنابرین معنی کرامات
شقی بود از معجزات و در حق نبی غیر شاعرانه میفرمایند که و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له چه شعر نوعی از سحر است چنانکه شیخ نظامی
میفرماید پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا معین دلیل شاید که نبی شاعر بود و ثانیا اگر چه در خط موجب
نقص بود بایستی که اشرف موجودات بجناب الثقات فرموده چنانکه قایل گوید در مقام ایشان هر دو آنند
بخط و خال افتخاری نیست اگر چه اهل توحید میگویند بر دلیکه نقش محفوظ پوشیده نیست نقش خط چگونه پوشیده
شود و نظر بر مرتبه نبوت بود که مخفی مانده و از قوه بفعل آید و از علم بعمل پیوسته ما هر کس که گشت بحرف وا نهد چنانکه کمال الدین
اسمعیل فرماید شعر تا همت جنون نشد عقل هرزه گو انگشت خط بکار تو بر زد سواریست و دلیل بر اینکه دیگر موجب ناتمام
او آورده‌اند که در عهد سابق مکه را ام القری میگفتند حضرت نبی را بنا باین اعتبار امی میگویند که مولد شریف مبارک بود که آن موضع
چه شرف که بعد از اسکان آن اشرف البقاع نسبت دهند و عقلا دانند که طعن طاعن و تعریض معارض رسمیست قدیم و
عادتی معهود است شعر کار فلک آنست که بیرون آرد در معرض هر محمدی بوجهلی هر چند که لطف طبع نتیجه نظر
حق است مصرع تا در حق هر نهد نظر چون آید اما کسب را مدخلی تمام است و سعی را اعتباری عظیم بیت تبدریج
نبات و انتظام تربیت کرده مه نو بدر و باران در خون مشک جگر گردد و برستعداد آن کوشیده بدیشب که
عمری در عملی صرف میباید کرد تا بحقیقت آن رسیده نامی برآرند چنانکه گفته‌اند بیت بهمه عمر خوشنود ای شب
سعدی که نامش برآید بشیرین زبانی و اکثر نسبت استادان با وجود بدیهه منتظم نشدی ظهیر طاهر این نسبت
نفرمودی شعر شنیعی که من از فضل در جهان دارم همین جفای پدر بود و سیلی استاد روزی از استاد خود حسین بن محمد
سوال کردم که مصرع را بیت میگویند و خانه را بیت این دو را با یکدیگر چه نسبت است بجواب فرمودند که اهل لغت
مصرع را یکبار ره و دولختی گویند و مصراعین هر دو را شیخ سعدی درین باب مستحب خواجه جلال الدین صاحب دیوان
فرموده است بیت در سخن بد و مصرع چنان لطیف ببندم که خواجه شاید اگر در خوشتن کند بر آ
بخور ببخش که دنیا بهیچ کار نیاید جز آنکه پیش فرستد روز بازپسین را و خانه بر چهار رکن مبتنی است و دو

مصرع که عبارتست از بیت است بچهار رکن قایمست چنانکه لفظ و معنی و صنعت و خیال است المعشوق استحکام بدین
ارکان اربعه مستحکم شود و حصین گردد و رکن صدر خلل و قشو و موجب انهدام و رکن عجز گردد و اگر در عجز
رخنه پدید آید و در صدر هیچ تفاوتی نکند بدین دلیل که لفظ و معنی انوری بر صنعت و خیال بکمال غایت است
اول آنکه بصنعت پردازند و بخیال نیازند شعر سخن جزالت لفظ است و پاکی معنی که لفظ و معنی
پاک صنعت است و خیال و لفظ خیال قشری که معنی لب دوست سخن باید که مغز بود نه پوست و صنعت حروف
مرتبت اگر متعرض شوند اگر نه بسبب لفظ بعبارت آید و خیال گلگونه عروس معنیست و قوت تخییل
مشاطه او و عروس صاحب جمال را نیز بو مشاطه احتیاج نیست مصرع حسن خداداده را حاجت مشاطه نیست
بجمال کمال توان رسید و بکمال خیال نتوان رسید و فصحای عرب فرموده‌اند الکلام الفصیح ما
یدخل الاذان و هر سخن که منقح بود قریب الفهم همه را حلقه در گوش کند و تصرف در ترکیبات قدرتست و تعین
در ترتیب از صنعت زیرا که هر نظام دانه چند از راه تناسب در یک سلک کشند قیمتی دیگر باید و هر گاه
که ناظم تناسب ترکیب عبارت را از راه ترتیب رعایت کند سخن بقیمت بود و چون از رتبت و نه حرف خالی
باشد معانی همه در یک منزل بودی و صنایع بر یک قاعده و تمیز نبایستی و بد از میان بر خواستی
حال آنکه خلاف این نیست پس معلوم شد که تفضیل شعرا نامی را بنای جنس از باد هوا نیست هر چند که سخن
گوی را نقش بند گفته‌اند چرا که در هر نقش در سخن نقش بر بادی نهد چنانکه گفته‌اند بیت باد رنگینست شعر و
خاک رنگینست نثر باد رنگین میفروش و خاک رنگین میستان و از یکوجه دیگر سخن را بآینه نسبت کرده‌اند
و صفای آینه از روشنیست بر این تقدیر باید که سخن را روشن گویند تا صفا یابد چنانکه ظهیر الدین فاریابی
میفرماید بیت بضاعت سخن خویش مسلم نخواری ساز آینه چین میهان رشته زنگ و طایفه از
لطافت سخن را باب تشبیه کرده‌اند و لطافت آب در روانیست پس باید که سخن را روان گویند تا لطیف
باشد چنانکه شیخ سعدی میفرماید شعر شعرم چو آب در همه عالم روان شده است وز پارس میرود بخراسان
سفینه و گروهی سخن را بعروس نسبت کرده‌اند و بکارت عروس از پاکدامنیست پس باید که سخن را پاک گویند
تا بکر خوانند کما قال الاستاد عروس حجله طبعم هزار دل ببرد باید اگر بر فکند از رخ نقاب گوشه معجر
و بعضی سخن را بگوهر نسبت کرده‌اند چرا که جای در گوش دارد بیت که هر در گوش بهای بماند لیکن بعد از این
بسی در گوشها ماند سخنهای دلاویزم هر چند پیش ازین فصل مانب در باب معانی صنایع شعر رسالت معانی
آماده بود تا بحکم الکل جدید لذة سخن باین نسخه قرار گرفت و خامه مشکین امید بحضرت عزت چنانست که سخن
قبول نهد که حضرت پادشاه اسلام باید تا قبول جهانیان و مزید شهرت این نسخه ان گردد بیت گرچه
تعریف من نکرد کسی کم جهت پایه و مقدار سخنم خود معرف هنر است چون نسیمی که آید از گلزار

باوجود آنکه بعد از مطالعه حدایق السحر شعرای عهد در دقایق شعر از غایت لطف تصرفات نازک کرده اند اما
بحکم من تشبه بقوم فهو منهم این خوشه چین خود را در سلک جوهریان نظم کشیده و آنچه بدست مید بحسب مقدور
اطراف مجملست شرف استماع و انتساب کرده هیچ طفلی طفلی پوشیده نگرفته و بر طبق عرض نهاده متوقع
که چون بشرف مطالعه ابنای جنس رسد و مشرف گردد بی هیچ تردید بانصاف و حق شناس شوند که میزان
طبع اهل نظم اقتضای راستی کند و سخن گوی راستگو و نیک کردار بود تا سخن او بلندی یابد چنانکه در کلام مجید
میفرماید الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه صفای زلال سخن از صنع
دلست هرگاه که مجاری آب تشنه شود آب جاری نگردد و ضمیر آینه
صورت معنی چگونه صورت بندد الکلام صفة المتکلم
باوصاف جمیله موصوف نگردد و از تجلی جمال انوار عروس عالم
غیب روکش نشینه بلند در پرسته ابدیت عرا
طلب جنس بجالب بود از حسن طلب ابتحاد
سلسله جان حلقه
عشاق گردد
و چه شمع
رشت
روان
گه
کجا
سلطه
صفای ظاهر تصفیه
باطن ارباب قلوب و دلسوختگان
عشق کرم ترقی گردد بالا و قیمت میان سوز گرجان
خیزد با آنکه برآتش مانش بجسم بندی
ختم بالخیر والسعاده حرره
الحقیر محمد باقر
الخوانساری
فی شهر ۱۲۸۰
۲۲
۲
۲
۱